

نگاهی به تاریخچه «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»

می‌کنند. کنگره‌ی این فدراسیون هر دو سال یک بار تشکیل می‌گردد. و قدرت اجرایی آن در فاصله‌ی بین دو نشست، توسط رئیس فدراسیون، مسئول امور مالی، معاون اجرایی ریاست فدراسیون و ۵۱ نفر معاون رئیس فدراسیون تامین می‌گردد. فعالیت‌های روزانه‌ی فدراسیون، توسط این گروه و کمیته‌ی عمومی - متشکل از مسئولین اجرایی و روسای اتحادیه‌های عضو و نیز روسای شعبه‌های خدمات فدراسیون و هم چنین چهار نماینده‌ی منطقه‌ای از ۵۱ استان فدراتیو - ادراه می‌گردد. فدراسیون دارای سیزده شعبه‌ی خدمات از قبیل: سازمان دهی کارگری، تحصیلات سیاسی، تحصیلات در تدوین قوانین کارگری، حقوق مدنی، امنیت کارگری و سلامت کارگران می‌باشد. و بنا به آمار، در سال ۲۰۰۵، در حدود سیزده میلیون عضو داشته است.

تشکل شوالیه‌های کار»

ظهور و انکشاف نظام سرمایه داری از یک طرف، باعث به وجود آوردن قشری بسیار ثروت مند؛ و از طرف دیگر، سبب استثمار شدید کارگران و ایجاد گرسنگی و فقر در آمریکا گردید. کارگران غالباً از هیچ گونه حقوقی برخوردار نبودند و می‌بایستی روزانه دوازده تا چهارده ساعت کار می‌کردند. هر چند، بنا به ضرورت مبارزه‌ی متحد و متشکل کارگران علیه این اجحافات، تشکلات کوچک کارگری - این جا و آن جا - تاسیس می‌شد. اما به دلیل جو پلیسی و ترور، فعالین این تشکل‌ها در بیش‌تر موارد قادر به ادامه‌ی کار خود نبودند. برای نمونه، تشکل «مولی مگوار» (اسم یک بیوه زن ایرلندی، که در سال ۱۸۴۰ اعتصاب کرایه نشینان در ایرلند را رهبری کرده بود) در معادن زغال سنگ جنوب پنسیلوانیا و ویرجینیا، به طور مخفی، برای احقاق حقوق کارگران معادن این دو منطقه مبارزه می‌کرد. صاحبان این معادن، در سال ۱۸۷۰، کارآگاهی مخفی برای شناسایی رهبران این تشکل استخدام می‌کنند. نتیجه‌ی این اقدام، دستگیری ده تن از رهبران این تشکل بود، که هر ده تن در دادگاه سرمایه محکوم و اعدام می‌شوند.

تشکل «اراده‌ی اصیل و مقدس فرمان شوالیه‌های کار» (۲)، یکی از اولین تشکل‌های کارگری آمریکاست، که در سال ۱۸۶۹ توسط خیاطان فیلادلفیا تاسیس و برای تحقق ایده‌های برابر طلبانه مبارزه می‌کرد. این تشکل به دلیل قبول عضویت زنان، کارگران صنعتی و نیز کارگران سیاه پوست، به زودی تبدیل به یکی از مهم‌ترین تشکل‌های کارگری در آمریکا گردید. تشکل مزبور با شعار محوری «زخم یک

کنگره‌ی «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» (۱)، بزرگ‌ترین تشکل کارگری آمریکا، از تاریخ بیست و پنجم تا بیست و هشتم ماه جولای ۲۰۰۵، در شهر شیکاگو برگزار شد. این گردهمایی، نه فقط کنگره‌ی عادی این تشکل، که هر دو سال یک بار صورت می‌گیرد، که پنجاهمین سالگرد تشکیل آن هم به شمار می‌رفت. در این کنگره، دو اتفاق مهم به وقوع پیوست. البته، زمینه و چگونگی هر دوی این اتفاقات از ماه‌ها پیش از برگزاری این کنگره برنامه ریزی شده بود، که در این نوشتار مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

قبل از پرداختن به این دو مهم، اما سعی می‌شود که مروری هر چند کوتاه در مورد تاریخچه و چگونگی تاسیس این فدراسیون داشته باشیم. پس از آن نیز نگاهی به رابطه‌ی تاکنونی این فدراسیون با سیاست‌ها و عمل کردهای دولت آمریکا در مناطق مختلف جهان می‌اندازیم. و در بخش پایانی، روی این دو اتفاق مهم مکث کرده و به آن‌ها خواهیم پرداخت.

همان طور که گفته شد، قصد از این نوشتار، مروری کوتاه به تاریخچه‌ی «فدراسیون کار آمریکا» است و نه برخورد همه جانبه به آن؛ چرا که این جنبشی است با قدمتی چند صد ساله. و هر چند که سیاست‌های به غایت ارتجاعی رهبران این تشکل به تدریج باعث گشت، که سیاست‌های دولت آمریکا در اقصی نقاط جهان توسط این تشکل اجرا شود، اما افراد و بخش‌هایی از این تشکل همیشه و در تمام این دوران مخالف این سیاست‌ها بوده و نهایت تلاش خود را برای توقف و قطع پراتیک این سیاست‌های ضد کارگری انجام دادند؛ تلاشی که متأسفانه به بار نشست. به هر حال، هدف از این مرور کوتاه، معرفی این جنبش کارگری است؛ چرا که شناخت همه جانبه‌ی آن خود احتیاج به یک بررسی عمیق‌تر از این تشکل دارد، که بی شک می‌تواند موضوعی جالب برای جنبش کارگری ایران و جهان باشد.

«فدراسیون خودمختار اتحادیه‌های کارگری آمریکا» از دو «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی کارگری آمریکا» تشکیل شده است، که در سال ۱۹۵۵ در هم ادغام گشتند. «فدراسیون کارگری آمریکا»، بعد از پایان جنگ جهانی دوم، حدود ۳۵ درصد از کارگران شاغل در آمریکا را در بر می‌گرفت. این رقم بعد از جنگ ویتنام، به ۲۶ درصد تقلیل یافت. امروزه، این فدراسیون فقط حدود دوازده درصد کارگران در بخش دولتی و هشت درصد کارگران بخش خصوصی را نمایندگی می‌کند. بیش‌ترین بخش کارگران عضو این فدراسیون، در شهرهای بزرگ ساحلی و مناطق صنعتی قدیم میدوست زندگی

کارگر مربوط به همه‌ی کارگران است»، سعی می‌کرد حس برادری را در بین کارگران دامن بزند. «اراده‌ی اصیل و مقدس فرمان شوالیه‌های کار» مطالبات:

- ۱- حق هشت ساعت کار در روز،
- ۲- منع کار کودکان،
- ۳- لغو کار اجباری برای متهمان،
- ۴- حقوق مساوی برای کار یک سان،
- ۵- از بین بردن بانک‌های خصوصی و ملی کردن شرکت‌های بزرگ،
- ۶- دولتی نمودن راه آهن و مخابرات،
- ۷- ایجاد سیستم کثورتیو به جای نظام کار مزدوری،
- ۸- ایجاد سیستم تصاعدی مالیات،

را سرلوحه‌ی مبارزه‌ی خود قرار داده بود. این تشکل تا سال ۱۸۸۱ به طور مخفیانه فعالیت می‌کرد. و از جمله خصوصیات آن، باز گذاشتن درهای اتحادیه بر روی کارگران ماهر، غیر ماهر، زنان، سیاه پوستان و مهاجران بود. به همین علت، طی مدت کوتاهی، تعداد زیادی کارگر به آن پیوستند؛ به طوری که تعداد اعضای آن در سال ۱۸۸۶ برابر با ۷۰۲ هزار نفر بود. تظاهرات مشهور میدان های مارکت شیکاگو، در ماه مه ۱۸۸۶، به منظور برقراری «هشت ساعت کار در روز»، توسط این تشکل سازمان دهی شده بود، که توسط پلیس به نحوی دهشت ناک سرکوب گردید. و بعدها به این مناسبت، همه ساله در سراسر جهان، جشن گرفته می‌شود. متعاقب این تظاهرات، هفت تن از رهبران این تشکل در دادگاه سرمایه به اعدام و یکی نیز به پانزده سال زندان محکوم شدند. چهار تن از این فعالین کارگری بلادرتنگ اعدام (حلق آویز) گشتند، یکی در زندان خودکشی نمود، و حکم اعدام دو نفر نیز از اعدام به حبس ابد تقلیل یافت. این تشکل، متأسفانه، به خاطر مشکلات مالی - که بر اثر پشتیبانی از چندین اعتصاب عظیم کارگری ایجاد شده بود - و هم چنین سنگ اندازی مقامات دولتی پس از تظاهرات خونین های مارکت شیکاگو بر سر راه فعالیت آن، و اختلافات و انشعابات متعدد، قدرت و نفوذ خود را به تدریج از دست داد؛ به طوری که اعضای آن در سال ۱۸۹۰ به ۱۰۰ هزار نفر کاهش یافت. سیر نزولی فعالیت و اعضای «اراده‌ی اصیل و مقدس فرمان شوالیه‌های کار» هم چنان ادامه یافت، تا آن که در اوایل سال ۱۹۰۰ دیگر اثری از آن باقی نماند.

«فدراسیون کار آمریکا»

جنبش کارگری در آمریکا، قدمتی طولانی دارد و از همان زمانی که اولین گروه‌های نجار و پیشه وران از دیگر کشورهای اروپایی پا به خاک آمریکا گذاشتند، آغاز می‌گردد. حرکت‌های اعتراضی پراکنده‌ی کارگران برای وضعیت بهتر زندگی، در اواخر قرن هفدهم، در نقاط مختلف آمریکا در می‌گیرد. اولین تشکل‌های کارگری، در سال‌های ۱۷۹۰، توسط نجاران و کفاشان در فیلادلفیا؛ خیاطان در بالتیمور و مریلند؛ چاپچی‌ها در نیویورک؛ و اتحادیه‌های پیشه وران در شهرهای بزرگ تاسیس گردیدند. این تشکل‌ها معمولاً برای پیش برد یک اعتصاب مقطعی به وجود می‌آمدند و بعد از پایان اعتصاب نیز خود را منحل می‌کردند. «اتحادیه‌ی مکانیک‌ها» در سال ۱۸۲۷، با ادغام چند اتحادیه‌ی کوچک در شهر فیلادلفیا به وجود آمد. این، اولین اقدام برای سازمان دادن اتحادیه‌های صنعتی در یک تشکل سراسری بود.

در سال ۱۸۸۱، نمایندگان سازمان‌های کارگری در شهر پیتزبرگ آمریکا جمع شدند و «فدراسیون متحد کاسبان و اتحادیه‌های کارگری آمریکا و کانادا» (۳) را تاسیس کردند. در گردهمایی بعدی که پنج سال بعد، یعنی در سال ۱۸۸۶، در شهر کلومبوس اوهایو صورت گرفت، نمایندگان حاضر در گردهمایی «فدراسیون کار آمریکا» (۴) را تاسیس و سیاست‌های جدیدی را بر فعالیت آن ناظر نمودند. در این گردهمایی، سیاست‌های فدراسیون در مخالفت با ایده‌های سیاسی و سوسیالیستی تشکل «سلحشوری‌های کار» و با قبول داشتن نظام سرمایه داری تنظیم شد. از نظر تشکیلاتی نیز اعلام گشت، که فدراسیون از مجموعه‌ی اتحادیه‌های مستقل و خودمختار تشکیل می‌گردد؛ شیوه‌ای که تا به امروز هم چنان در اتحادیه‌های کارگری آمریکا معمول است: کارگران، عضو اتحادیه‌های منطقه‌ای خود هستند و مستقیماً عضو «فدراسیون کار آمریکا» نمی‌باشند.

از مشخصه‌های بارز «فدراسیون کار آمریکا»، یکی: تسلط ایدئولوژی محافظه کارانه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بر آن و مخالفت‌اش با هر گونه ایده‌ی ایجاد حزب کار؛ و دیگری: تأکید بر سازمان دهی کارگران ماهر در اتحادیه‌های پیشه وران (شامل نجاران و یا برق کاران) و مخالفت شدید با اتحادیه‌ی کارگران صنعتی (تشکلی که همه‌ی کارگران صنعتی مثلاً کارگران اتومبیل سازی و یا ذوب آهن را در خود متشکل می‌کرد) و غیر ماهر می‌باشد. اولین رئیس این فدراسیون، ساموئل گوپتر، فردی محافظه کار بود و اعتقاد داشت، که اتحادیه‌ها می‌بایستی اقتصاد سرمایه داری را قبول کرده و در چهارچوب قوانین نظام موجود به فعالیت بپردازند.

در سال ۱۸۹۴، که جورج پولمن مدیرعامل «کارخانه‌ی ماشین سازی پولمن پالیس»، تصمیم به کاهش حقوق کارگران می‌گیرد، در حالی که کارگران دست به مخالفت با این سیاست می‌زنند، رهبری فدراسیون اما به گونه‌ای منفعلانه با آن برخورد می‌کند. «اتحادیه‌ی راه آهن»، اعتصابی را در شیکاگو فرا می‌خواند، که کارگران در ۲۷ ایالت آمریکا از آن پشتیبانی کرده و دست از کار می‌کشند. به دنبال این اعتصاب، رئیس «اتحادیه‌ی راه آهن»، ایوگن دبس، دستگیر و زندانی می‌شود. او در زندان به سوسیالیسم روی می‌آورد. و در سال ۱۹۰۵، هم راه با ۲۰۰ تن از نمایندگان ۴۳ اتحادیه‌ی دیگر - از جمله «فدراسیون معادن جنوب» و سازمان‌های سوسیالیستی کوچک کارگری، که مخالف سیاست‌های محافظه کارانه‌ی فدراسیون و سیستم سرمایه داری بودند - دست به تاسیس یک سازمان رادیکال کارگری به نام «کارگران صنعتی جهان» (۵) می‌زند. از جانب دیگر، «فدراسیون کار آمریکا» نیز مطالبه‌ی: «هشت ساعت کار برای کارمندان دولتی» و «ممنوعیت کار کودکان» را در اساس نامه‌ی خود می‌گنجاند. این فدراسیون در آستانه‌ی اتحاد با «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، در سال ۱۹۰۵، حدود ده میلیون عضو داشت.

قبل از این که به بخش دیگر فدراسیون مزبور، یعنی «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، بپردازیم، لازم است که نگاهی هر چند کوتاه بر دو جریان کارگری عضو فدراسیون - یکی ارتجاعی و دیگری تشکلی انقلابی و رادیکال، که به علت سیاست‌های محافظه کارانه‌ی «فدراسیون کار آمریکا»، از آن جدا می‌شود - بیان‌دازیم.

«کارگران صنعتی جهان»

جامعه‌ی آمریکا، از سال‌های ۱۸۷۰ تا اوایل قرن بیستم، دچار

اعتراضات مردمی است؛ اعتراضاتی که از یک طرف باعث جذابیت ایده‌های سوسیالیستی، آمارشیستی و سندیکالیستی و گسترش آن‌ها در بین کارگران می‌شود و به نوبه‌ی خود انگیزه‌ی حرکت‌های اعتراضی عظیم و خونینی هم چون حرکت‌های مارکت در ماه مه سال ۱۸۸۶، یا تظاهرات خونین معدن چیان جنوب در سال ۱۸۹۰، و غیره را دامن می‌زند؛ و از طرف دیگر، به محافظه‌کاری بیش‌تر رهبری «فدراسیون کار آمریکا» و هم چنین بستن درهای فدراسیون بر روی کارگران غیر ماهر، زنان، سیاه‌پوستان و کارگران مهاجر می‌انجامد. در چنین موقعیتی است، که ۲۰۰ نفر از نمایندگان ۴۳ اتحادیه‌ی کارگری در یک گردهمایی در شهر شیکاگو، تشکل «کارگران صنعتی جهان» را علیه نظام سرمایه‌داری و سیاست‌های محافظه‌کارانه‌ی «فدراسیون کار آمریکا» تاسیس می‌کنند. در اولین بیانیه‌ی این تشکل، از جمله آمده است که:

«طبقه کارگر هیچ‌گونه رابطه‌ی مشترکی با طبقه‌ی سرمایه‌دار نمی‌تواند داشته باشد. تا زمانی که میلیون‌ها کارگر در گرسنگی، فقر و بی‌خانمانی به سر برده و هم‌زمان تعداد معدودی مفت‌خور که از نتیجه‌ی کار کارگران چاق و فربه شده و همه‌ی نعمات زندگی را برای خود فراهم آورده‌اند، وجود دارند، هیچ‌گونه صلحی نمی‌تواند بین این دو طبقه وجود داشته باشد. مبارزه بین این دو طبقه، تا زمانی که کارگران جهان خود را در یک طبقه‌ی واحد جهانی برای تصاحب وسایل تولید، از بین بردن نظام کار مزدوری و زندگی هماهنگ با طبیعت و... متشکل کنند، هم چنان ادامه

خواهد یافت. شعار ما می‌باید حقوق مناسب با کار مناسب در یک روز به جای هدف استعمار باشد، ما باید شعار نابودی نظام کار مزدوری را روی پرچم‌های انقلابی خود حک نماییم.» (۶)

«کارگران صنعتی جهان» برای پیش‌برد اهداف سیاسی خود، دو نوع سیاست - یکی ایجاد «اتحادیه‌ی صنعتی انقلابی» و دیگری تاسیس «یک اتحادیه‌ی بزرگ»، که مستقیماً توسط اعضای آن اداره شده و بر پایه‌ی اتحادیه‌های صنعتی شکل می‌گیرد، را اتخاذ کرد. رهبران «کارگران صنعتی جهان» معتقد بودند، که چنین تشکلی قدرت سازمان‌دهی موثر طبقه‌ی کارگر در جهت مبارزه برای زندگی بهتر و در نهایت، قبضه کردن قدرت سیاسی و پایان دادن به نظام سرمایه‌داری توسط یک اعتصابی عمومی را خواهد داشت.

«کارگران صنعتی جهان»، از همان بدو تاسیس، تلاش در سازمان‌دهی جنبش اعتراضی و شرکت مستقیم در مبارزات کارگران سراسر آمریکا را داشت. از جمله‌ی این تلاش‌ها می‌توان سازمان‌دهی اولین تحصن اعتراضی کارگری در تاریخ آمریکا، تحصن تاریخی کارگران شرکت جنرال الکتریک در شنکتدی نیویورک، در سال ۱۹۰۶، را نام برد. «کارگران صنعتی جهان» به اعتبار فعالیت‌های خود در جهت بهبود زندگی کارگران و شرکت مستقیم در مبارزات و اعتصابات مهم

کارگری در سراسر آمریکا، محبوبیت زیادی در بین کارگران صنعتی کسب کرد و به سرعت به بزرگ‌ترین تشکل کارگران صنعتی آمریکا بدل گردید. محبوبیت عظیم این تشکل، باعث وحشت و لذا دشمنی طبقه‌ی سرمایه‌دار و هم چنین حکومت‌های محلی، ایالتی و فدرال آمریکا با آن گردید؛ تا جایی که دولت، قانون منع اعتصاب، تجمع و آزادی بیان را به تصویب رساند. این قانون به نوبه‌ی خود موجب حرکت‌های اعتراضی و سراسری کارگران عضو «کارگران صنعتی جهان» گشت. و سرانجام، مبارزات مستمر کارگران باعث عقب‌نشینی دولت و برقراری حق آزادی بیان - که امروزه در آمریکا معمول است - شد. دولت آمریکا، اما کینه‌ای عمیق از این تشکل کارگری بر دل گرفت. و به همین خاطر، حکومت‌های محلی، ایالتی و فدرال آمریکا، یک قانون ضد اتحادیه‌ای را از تصویب گذراندند. از آن جایی که این تشکل موضعی آشتی‌ناپذیر در برابر سیاست‌های دولت از یک طرف، و سیستم سرمایه‌داری از طرف دیگر داشت و حاضر نشده بود دنباله‌چی سیاست‌های دولت آمریکا در جنگ جهانی اول شود، پلیس و نیروهای امنیتی با استفاده از این قانون ضد اتحادیه‌ای به دفاتر «کارگران صنعتی جهان» حمله بردند. این حملات، باعث زندانی شدن و ترور تعداد زیادی از رهبران، فعالین و اعضای این تشکل شد و نتایج مخربی بر فعالیت‌های آن



مخرب‌ترین بر فعالیت‌های آن گذاشت. یکی از رهبران مهم این تشکل، بیل‌های وود، توانست از این مهلکه جان سالم به در برده و به اتحاد جماهیر شوروی پناهنده شود. او تا هنگام مرگ در شوروی زندگی کرد و آرامگاه او در کنار آرامگاه جان رید، یکی از خبرنگاران سوسیالیست آمریکا و نویسنده‌ی کتاب «ده روزی که جهان را

تکان داد» در پای دیوار کرملین، قرار دارد.

تشکل «کارگران صنعتی جهان»، طی دوران رکود اقتصادی ۱۹۳۰، توانست فعالیت خود را مجدداً از سر بگیرد. اما دادگاه عالی آمریکا، این تشکل را در سال ۱۹۴۹ در لیست سازمان‌های خراب‌کار قرار داد و در سال ۱۹۵۰، حق نمایندگی این تشکل در «کمیته‌ی ملی کارگری» را از آن سلب نمود. «کارگران صنعتی جهان»، طی دهه‌ی ۱۹۵۰، در اثر تعرضات دستگاه پلیس، فعالیت‌های بسیار محدود داشت. اما از اوایل ۱۹۶۰ به بعد، با ایجاد جو ضد جنگ در جامعه، فعالیت‌های آن رونقی دوباره گرفت و نفوذ آن به ویژه در بین کارگران جوان گسترش یافت. «کارگران صنعتی جهان»، از دهه‌ی ۱۹۸۰ تاکنون، از طرفی، در شرکت‌های کوچک و متوسط در آمریکا فعالیت دارد؛ و از طرف دیگر، فعالیت‌های خود را در نقاط دیگر جهان - از جمله انگلستان، استرالیا، کانادا، سوئد و... - نیز گسترش داده است. فعالیت این تشکل در دوره‌ی حاضر بر مبنای مانیفست اولیه‌ی آن در صد سال پیش، یعنی: «مبارزه برای کنترل کارگری، از بین بردن سیستم کار مزدوری، ایجاد جامعه‌ای بی‌طبقه از طریق قدرت‌گیری مستقیم کارگران متحد صنعتی، و اعتصاب عمومی» (۶) صورت می‌گیرد.

سال ۱۹۷۵، حوفا به طرز مشکوکی در دیترویت به قتل می‌رسد. و در سال‌های بین ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ نیز تعداد دیگری از رهبران اتحادیه به جرم دزدی، رشوه و رابطه با مافیا دستگیر و زندانی می‌شوند. روی ویلیام، بعد از درگذشت فیتزسیمونس، در سال ۱۹۸۲ زمام امور اتحادیه را در دست می‌گیرد. اما او نیز در سال ۱۹۸۵، به جرم دزدی و رشوه زندانی می‌شود. در سال ۱۹۸۸، اتحادیه دوباره به عضویت «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» پذیرفته می‌شود. در سال ۱۹۸۹، ویلیام مک کارتی به رهبری اتحادیه برگزیده می‌شود. و از سال ۱۹۹۸، جیمز پ حوفا - پسر جیمی حوفا - رهبری اتحادیه را به دست می‌گیرد و تاکنون در این مسند باقی مانده است. (۹) جیمز پ حوفا، یکی از اعضای کمیته‌ی «آزادی عراق» است، که از طرف نومحافظه کاران در «پروژه‌ی آمریکای قرن جدید» و «انستیتیوی سرمایه‌گذاری آمریکا» تشکیل شده و پشتیبانی می‌شود، می‌باشد.

«کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»

از اوایل ۱۹۳۰، تعداد زیادی از اتحادیه‌های صنعتی عضو فدراسیون، از یک طرف، از سیاست‌های محافظه کارانه‌ی رهبری این تشکل ناراضی؛ و از طرف دیگر، خواهان ایجاد تشکلی برای کارگران صنعتی و غیر ماهر در شرکت‌های بزرگ تولیدی - مثل ذوب آهن، اتوموبیل و لاستیک سازی - بودند؛ چرا که «فدراسیون کار آمریکا» به کارگران غیر ماهر با دیده‌ی تحقیر می‌نگریست و حاضر نبود آن‌ها را به عضویت بپذیرد. به همین خاطر، جون ال لوویس (۱۰)، رهبر «اتحادیه‌های کارگری معادن»، هم راه با رهبران هفت اتحادیه‌ی دیگر از «فدراسیون کارگران آمریکا» جدا شده و «کمیته برای سازمان‌های صنعتی» (۱۱) را در سال ۱۹۳۵ به وجود آورد. این تشکل در گردهمایی بعدی خود، در سال ۱۹۳۸، نام تشکل را به «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» تغییر داد و متعاقباً کمپین سازمان یافته‌ای را در شرکت‌های تولیدی بزرگ به راه انداخت. این حرکت، باعث محبوبیت زیاد این تشکل در بین کارگران شرکت‌های صنعتی - به خصوص کارگران ذوب آهن و اتوموبیل سازی - گشت و تعداد اعضای آن در این بخش - در قیاس با اعضای فدراسیون - به طرز چشم‌گیری افزایش یافت. «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، تا سال ۱۹۴۰، تحت رهبری جون ال لوویس و بعد از او، تا سال ۱۹۵۲، تحت رهبری فیلیپ موریه، موضعی رادیکال‌تر از «فدراسیون کارگران آمریکا» داشت. از نظر تعلقات سیاسی، جورج ال لوویس یک جمهوری خواه بود، ولی به رغم این در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از کاندیداتوری فرنکلین روزولت پشتیبانی نمود. هر چند که در انتخابات دوره‌ی بعد، در سال ۱۹۴۰، دیگر از روزولت پشتیبانی نکرد؛ چرا که تصور می‌کرد اگر کاندیدای جمهوری خواهان به کمک اتحادیه‌های کارگری در انتخابات برنده شود، ممکن است اتحادیه‌ها مورد عنایت ریاست جمهوری قرار گیرند. پس اعلام کرد، که اگر روزولت در این انتخابات نیز برنده شود، او از رهبری «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» کناره‌گیری خواهد کرد. روزولت در انتخابات سال ۱۹۴۰ برنده شد و جون ال لوویس از سمت خود استعفا داد و به جای او فیلیپ موری، رهبری این تشکل را - تا هنگام مرگ در سال ۱۹۵۲ - به عهده گرفت. بعد از مرگ فیلیپ موری، رئیس «اتحادیه‌ی اتوموبیل سازی»، ولتر روتش (۱۲)، به این سمت رسید و تا زمان ادغام این تشکل با «فدراسیون

این تشکل، یکی از اتحادیه‌های عضو فدراسیون می‌باشد. «اتحادیه‌ی کار آمریکا»، یا همان «برادری بین‌المللی کامیون رانان، رانندگان، کارگران انبارها و کمک یاران آمریکا» (۷)، از ادغام دو «اتحادیه‌ی کامیون رانان بین‌المللی» و «اتحادیه‌ی کامیون رانان ملی» در سال ۱۹۰۳ به وجود آمد. این اتحادیه از جمله محدود اتحادیه‌هایی است، که از کاندیداهای جمهوری خواه در انتخابات پشتیبانی می‌کند. برای مثال، در تاریخ ۱۹۷۲ از ریچارد نیکسون و در سال ۱۹۸۰ از رونالد ریگان پشتیبانی نموده است. در اوایل قرن بیستم، بیش‌تر اعضای این اتحادیه در شهر شیکاگو، نیویورک، بوستن، و سنت لوئیس تمرکز داشتند. واحد شیکاگوی این اتحادیه با حدود نصف اعضای آن، در تاریخ ۱۹۰۵، بر علیه شرکت حفاظت مونتگوری دست به اعتصابی ناموفق می‌زند، که موجب نزول محبوبیت اتحادیه و هم چنین کاهش اعضای آن می‌شود. در این شرایط، دانیل ت توبین از «اتحادیه‌ی کامیون رانان بوستن»، که از آن اعتصاب حمایت نکرده بود، به عنوان رئیس اتحادیه انتخاب می‌شود. و تا سال ۱۹۵۲ در این سمت باقی می‌ماند. از خصوصیات عمده‌ی این فرد، عدم پشتیبانی از اعتصابات و اعتراضات دیگر اتحادیه‌ها و هم چنین پایین نگه داشتن مخارج اتحادیه بود. این سیاست باعث شد، که اتحادیه‌ی مزبور در سال ۱۹۴۰ به بزرگ‌ترین اتحادیه‌ی بخش خصوصی تبدیل شود. «اتحادیه‌ی کامیون رانان» در سال ۱۹۹۸، حدود یک میلیون و ۴۰۰ هزار عضو داشت.

دزدی، رشوه خواری و رابطه با مافیا باعث می‌گردد، که این اتحادیه در سال ۱۹۵۷ از فدراسیون اخراج شود و داو بک، رئیس اتحادیه، که زمام امور آن را از سال ۱۹۵۲ به دست گرفته بود، نیز در سال ۱۹۵۸ به علت دزدی و تقلب و عدم پرداخت مالیات زندانی شود. جیمی حوفا، معاون داو بک، پس از او ریاست اتحادیه را به دست گرفت. اما فساد و رابطه‌ی اتحادیه - و هم چنین حوفا - با مافیا آن قدر عمیق بود، که بازداشت حوفا در سال ۱۹۶۷ را به دنبال آورد. حوفا - با هم‌دستان خود - از سال ۱۹۳۰ با گروه‌های مافیایی هم‌کاری می‌کرد. او زمانی که ریاست اتحادیه را به دست گرفت، مستقیماً از مقام و موقعیت خود در اتحادیه برای پیش برد منافع شخصی خویش استفاده نمود و از اتحادیه به عنوان پوششی برای معاملات مواد مخدر - که در آن زمان دیترویت (۸) مرکز آن بود - بهره می‌برد. ثروت و قدرت بسیار باعث شد، که حوفا بتواند سیاستمداران را در هر دو حزب بخرد و به پشت گرمی آن‌ها فعالیت‌های مافیایی خود را تشدید نماید. جالب است بدانید، علی‌رغم آن که حوفا در سال ۱۹۶۷ زندانی می‌شود، ولی هم‌چنان رهبری اتحادیه‌ی مزبور را تا سال ۱۹۷۱ به دست دارد. در اواسط سال ۱۹۷۱، کاخ سفید به رهبری ریچارد نیکسون - به پاس حمایت حوفا از او در طول انتخابات ریاست جمهوری - از وی می‌خواهد که به ازای آزادی از زندان از کلیه‌ی پست‌های خود در اتحادیه استعفا دهد. حوفا نیز می‌پذیرد و در دسامبر ۱۹۷۱ از زندان آزاد می‌شود.

پس از حوفا، فیتزسیمونس به ریاست اتحادیه می‌رسد و نهایت سعی خود را می‌کند، که رابطه‌ی اتحادیه را با مافیا قطع نماید. و به این منظور، اتحادیه را از شکل هرمی - که توسط یک نفر اداره می‌شد (حوفا) - به بخش‌های کوچک محلی تقسیم می‌نماید. اما مافیا در تار و پود اتحادیه رسوخ کرده بود و قطع رابطه با آن ممکن نبود. در

کار آمریکا، در سال ۱۹۵۵، رهبر این اتحادیه بود.

این نکته را نیز باید در نظر داشت، که تعداد اعضای این تشکل از چهار میلیون در سال ۱۹۳۸ به شش میلیون در سال ۱۹۴۵ افزایش یافت. پس از آغاز جنگ جهانی دوم، اعتراضات کارگری بسیاری در نقاط مختلف آمریکا برای شرایط بهتر کار، اضافه دست مزد و غیره، توسط کارگران و نیروهای چپ بر پا شد. دولت آمریکا، که تاثیر حرکت‌های کارگری را در آسیا و اروپا و دیگر نقاط جهان مشاهده کرده بود؛ از یک طرف، تقریباً، به تمامی خواسته‌های اقتصادی کارگران جواب مثبت داد؛ و از طرف دیگر، هم زمان، سیاست جنگ سرد را در سطح جهان و سرکوب شدید نیروهای کمونیست، رادیکال و مترقی را در سطح جامعه‌ی آمریکا اتخاذ نمود. در همین راستا، رهبران «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، سیاست‌های ارتجاعی دولت آمریکا را در این تشکل به مرحله‌ی اجرا گذاردند و یازده اتحادیه‌ی کمونیستی با حدود ۶۵۰ هزار عضو را از «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» اخراج کردند.

اتحاد «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»

از بدو تاسیس «کنگره سازمان‌های صنعتی»، افرادی در هر دو تشکل کارگری سعی در ایجاد شرایط مناسبی برای اتحاد این دو تشکل می‌کردند، اما رهبران این دو تشکل به ایده‌ی اتحاد واقعی نمی‌گذاشتند. سرانجام، ولتر روتنر - که طرف دار اتحاد این دو تشکل بود - پس از مرگ فیلیپ موری در سال ۱۹۵۲، رهبری «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را به عهده می‌گیرد. در همان دوره، جورج معانی سمت رهبری «فدراسیون کار آمریکا» را پس از درگذشت ویلیام گرین عهده دار می‌شود. وجود این دو در راس دو این تشکل کارگری از یک طرف، و سیاست‌های ارتجاعی آیزنهاور در جنبش کارگری از طرف دیگر، زمینه‌ی مناسب اتحاد این دو تشکل را فراهم می‌نماید و بالاخره در کنگره‌ی مشترک سال ۱۹۵۵، دو تشکل مزبور با هم اتحاد کرده، «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را به وجود می‌آورند و جورج معانی را نیز به رهبری آن انتخاب می‌نمایند.

همان طور که توضیح داده شد، «اتحادیه‌ی کامیون رانان» - که بخش بزرگی از «فدراسیون کار آمریکا» بود - تبدیل به سازمانی مافیایی شده بود و با هم کاری دیگر گروه‌های مافیایی آمریکا یکی از توضیح کنندگان عمده‌ی مواد مخدر بود. دو سال پس از تشکیل «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، این تشکل در کنگره‌ی خود قانون ضد فعالیت‌های مافیایی را به تصویب می‌رساند. طبق این قانون، کنگره تصمیم به اخراج تشکل مافیایی «اتحاد کامیون رانان» می‌گیرد.

در اوایل سال‌های ۱۹۶۰، جنبش حقوق مدنی» به رهبری مارتین لوتر کینگ در آمریکا به اوج نفوذ و گسترش خود می‌رسد. ولتر روتنر و «اتحادیه‌ی اتوموبیل سازی» از این جنبش با تمام قوا پشتیبانی می‌کنند، اما جورج معانی، رهبر «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، تمایلی به حمایت عملی از این جنبش نشان نمی‌دهد و از حد حرف درباره‌ی آن فراتر نمی‌رود. این مساله باعث اختلاف بین ولتر روتنر و جورج معانی می‌شود. ولتر روتنر، قطع نامه‌ای مبنی بر حمایت «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» از جنبش مزبور و جهت گیری سیاسی کلی این تشکل کارگری به کنگره‌ی آن ارائه می‌دهد، که از طرف کنگره رد می‌شود. متعاقب این واقعه، او و «اتحادیه‌ی اتوموبیل سازی» از «فدراسیون کار آمریکا

- کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» جدا می‌شوند.

«فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا غالباً از کاندیداهای حزب دموکرات حمایت کرده است. البته، جورج معانی، تا حدودی، سعی نمود این سیاست را تغییر دهد. او در سال ۱۹۷۲، موفق شد سیاست عدم حمایت از کاندیداهای ریاست جمهوری را بر این تشکل غالب کند. در سال ۱۹۷۹، جوزف لیبین کیرکلند، معاون جورج معانی، رهبری «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را به عهده گرفت. او از جمله موفق شد، که «اتحادیه‌ی اتوموبیل سازی» را در سال ۱۹۸۱، «اتحادیه‌ی کامیون رانان» را در سال ۱۹۸۸، و «اتحادیه‌ی متحد کارگران معادن» را در سال ۱۹۸۹ به این تشکل بازگرداند. جوزف لیبین کیرکلند به غایت ضد کمونیست و یکی از طرف داران سرسخت «اتحادیه‌ی هم بستگی» لهستان بود. علی رغم کوشش‌های او، تعداد اعضای این تشکل از سی و سه درصد در سال ۱۹۶۰ به چهارده درصد در اوایل ۱۹۹۰ تقلیل یافت و همین مساله نیز باعث استعفای او در سال ۱۹۹۵ شد. بعد از او، رئیس خزانه داری «اتحادیه‌ی توماس آر دوناهو»، ریاست «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را به طور موقت به عهده گرفت. اما در انتخاباتی، که اولین انتخابات مستقیم در تاریخ این تشکل بود، رقیب او جان ج سوینی، رئیس «اتحادیه‌ی بین‌المللی خدمات» توانست به رهبری فدراسیون انتخاب شود و تا به امروز نیز در این مسند ادامه‌ی فعالیت می‌دهد.

به هنگامی که جان سوینی، ریاست «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را عهده دار شد، این تشکل دارای چندین سازمان - از جمله «انستیتو آسیایی - آمریکایی کارگر آزاد» (ا-۱۲)، «مرکز کارگری آفریقایی - آمریکایی» (ب-۱۲)، «انستیتوی اتحادیه‌ی کارگری آزاد»، که اروپا مرکز فعالیت آن بود (پ-۱۲) و «انستیتوی آمریکایی برای پیش رفت کار آزاد»، که آمریکای لاتین مرکز فعالیت آن بود (ت-۱۲) - برای فعالیت در اقصی نقاط جهان بود. او همه‌ی این سازمان‌ها را منحل کرد و «مرکز آمریکایی برای هم بستگی بین‌المللی کارگری» (ث-۱۲) را جایگزین آن‌ها نمود. از این تاریخ به بعد، تشکل جدید انجام تمامی فعالیت‌های ضد کارگری «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» - که پیش از این توسط سازمان‌های فوق صورت می‌گرفت - را عهده دار شد.

سیاست خارجی «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»

آمریکای لاتین

«فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در طول تاریخ حیات خود، سیاستی ارتجاعی را در اقصی نقاط جهان دنبال نموده است. دلایل و مدارک بسیاری دال بر دخالت مستقیم این تشکل در سرنگونی حکومت‌های دموکراتیک و مترقی و پشتیبانی از دولت‌ها و اتحادیه‌های ارتجاعی در جهان وجود دارد. البته سیاست‌های ارتجاعی و ضد کارگری این تشکل با ادغام «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» شروع نشده، بلکه از بدو تاسیس «فدراسیون کار آمریکا» در اواخر قرن نوزدهم تا به کنون ادامه داشته است. کافی است به یاد بیاوریم، که چگونه در کنگره‌ی موسس این تشکل، سیاست‌های آن در مخالفت با ایده‌های سوسیالیستی و سیاست‌های مترقی تشکل

«شوالیه‌های کار» و با قبول داشت نظام سرمایه داری تعیین شد.

بنا بر همین سیاست‌ها بود، که «فدراسیون کار آمریکا» فعالانه به ضد انقلابیون مکزیک در تمام طول مدت انقلاب، از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۹، کمک نمود. روزولت، رئیس جمهور آمریکا، در سال ۱۹۰۵، طی فرمانی به ارتش آمریکا - که به دکتورین مونرو مشهور شد - اجازه‌ی دخالت نظامی در مناطق کارائیب را می‌دهد. در همین سال، نیروهای ارتش آمریکا به کمک حکومت دیکتاتوری پرفیریو دیباز شتافته و اعتراض وسیعی که می‌رفت بساط حکومت ننگین او را برچیند را در هم کوبیدند. از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۰، جنگ بین نیروهای انقلابی و حکومت دیکتاتوری دیباز و حامیان آمریکایی او در جریان بود، تا بالاخره در سال ۱۹۱۰، فرانسیسکو مادیرو با شعار برگرداندن زمین به دهقانان، انقلابی را بر علیه دیکتاتوری دیباز آغاز می‌کند. در این



به محل زاپاتا حمله کرده و او را از پای در می‌آورند.

در ماه مه ۱۹۲۰، الوارو اوبرگون یکی از رهبران زاپاتیست‌ها با نیروهای ارتش آزادی بخش وارد مکزیکو سیتی می‌شود و قدرت را در دست می‌گیرد. وی در انتخابات ۱۹۲۴ و نیز انتخابات ۱۹۲۸، بیش‌ترین آرای مردم را به دست می‌آورد. و سرانجام پس از دور دوم انتخابات در سال ۱۹۲۸، درست قبل از آغاز دور دوم انتخابات، به قتل می‌رسد. در طی این مدت، او خود را به آمریکا نزدیک نمود، ارتش منسجمی را بنا نهاد، و همه‌ی مخالفان سیاسی خود را اعدام کرد. (۱۳)

در این دوران، «فدراسیون کار آمریکا» از نیروهای ارتجاعی مکزیک بر علیه انقلابیون طرف داری می‌کرد. این تشکل، از جمله، از سیاست‌های دولت آمریکا برای شرکت در جنگ جهانی اول حمایت کامل کرد. و بعد هم به یکی

از نیروهای ضد بلشویک در آمریکا تبدیل گردید. ساموئل گامبرز، رهبر این تشکل، برای هدف مند کردن فعالیت‌های ضد کمونیستی در سراسر آمریکای لاتین - به خصوص مکزیک - دست به تاسیس «فدراسیون کار پان آمریکن»، پس از پایان جنگ جهانی اول، زد. و در این رابطه، کمک‌های مالی بسیاری از دولت وقت آمریکا، به ریاست جمهوری ویلسون، دریافت نمود. ساموئل گامبرز هنگامی که در کنگره‌ی «فدراسیون کار پان آمریکن» در مکزیک شرکت داشت، دچار حمله‌ی قلبی شد و در سال ۱۹۲۴ درگذشت.

«فدراسیون کار آمریکا»، فعالیت‌های خود پس از جنگ جهانی اول را در قاره‌های دیگر - از جمله اروپا، آفریقا و آسیا - گسترش داد. و دوش به دوش سازمان «سیا»، مجری سیاست‌های ضد کمونیستی دولت آمریکا گشت. این تشکل، در اوایل جنگ جهانی دوم، برای مدت کوتاهی سیاستی ضد فاشیستی در پیش گرفت. اما به زودی این سیاست را، به ویژه در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰، به سیاست ضد کمونیستی تغییر داد. این سیاست به طور چشم گیری در فرانسه و ایتالیا به پیش برده شد. در انتخابات ایتالیا، تشکل مزبور اتحادی قوی با واتیکان و احزاب راست بر علیه «حزب کمونیست ایتالیا» تشکیل داد و فعالانه - در کنار «سیا» - علیه این حزب فعالیت و حتا میلیون‌ها دلار برای شکست آن در انتخابات ایتالیا هزینه نمود.

«فدراسیون کار آمریکا»، سیاست‌های ارتجاعی خود در آمریکای لاتین را از طریق «فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد» (۱۵)، که تشکلی ضد کمونیستی بود، پیش می‌برد. این تشکل یک سال قبل از اتحاد با «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، در کودتای خونینی بر علیه حکومت مترقی یاقوب اربنز در گواتمالا، در سال ۱۹۵۴، در کنار سازمان «سیا»، شرکت داشت.

یاقوب اربنز، بعد از به قدرت رسیدن در گواتمالا، سعی در ملی کردن زمین داشت. اما از آن جا که این سیاست به نفع «کمپانی یونایتد فوروت آمریکا» نبود، دولت هری ترومن در سال ۱۹۵۲ طبق فرمانی

میان، امیلیانو زاپاتا با نیروهای مسلح خود به کمک مادیرو می‌آید. حکومت دیباز سرنگون می‌شود و لئون دلا بارا به عنوان رئیس جمهور موقت مکزیک زمام امور کشور را به دست می‌گیرد. در انتخابات سال ۱۹۱۱، مادیرو به مقام ریاست جمهوری انتخاب می‌شود، ولی به تعهد خود درباره‌ی رفرم ارزی وفادار نمی‌ماند و همین مساله باعث می‌شود، که امیلیانو زاپاتا از او روی برگرداند. فرانسیسکو مادیرو در سال ۱۹۱۳ به دست ژنرال ارتش، ویکتوریانو خوورتا، به قتل می‌رسد. وی، طی یک انتخابات نامی، رئیس جمهور مکزیک می‌شود. اما در سال ۱۹۱۴، ارتش مشروطه خواهان به رهبری ونوستیانو کارانزا بر علیه او قیام می‌کند و او مجبور به فرار از کشور می‌گردد. در این موقعیت، سه نیروی عمده در مکزیک: یکی، ارتش پانچو ویلا (ویلیستاس) در شمال؛ دیگری، ارتش مشروطه خواهان کارانزا در جنوب؛ و سومی، زاپاتیست‌ها در جنوب؛ وجود داشت. در یک نشست عمومی رهبران ویلیستاس‌ها، مشروطه خواهان و زاپاتیست‌ها، در شهر آگواسکالیستنس، کارانزا پیشنهاد نمود سایرین ریاست جمهوری او را قبول کنند. اما نیروهای رادیکال ویلیستاس‌ها و زاپاتیست‌ها این پیشنهاد را نپذیرفتند. زاپاتا و ویلا طی ملاقاتی تصمیم گرفتند، یک رئیس جمهور غیر نظامی امور مملکت را اداره نماید. در مقابل، کارانزا به کمک نیروهای ضد انقلابی در مکزیکو سیتی علیه زاپاتیست‌ها - که در مورلوس قدرت را به دست داشتند - و ویلیستاس‌ها توطئه می‌کند. و سپس در حمله‌ای نظامی، نیروهای پانچو ویلا را شکست می‌دهد. و بعد نیز به فکر از بین بردن زاپاتا می‌افتاد و می‌خواهد این نقشه را توسط یکی از سرهنگان خود به اجرا در آورد. سرهنگ جیسس گواخواردو، نامه‌ای به زاپاتا می‌نویسد، از در دوستی در می‌آید، و اعلام می‌کند نیروهای کارانزا قصد کشتن زاپاتا را دارند و او تمایل دارد به نیروهای ارتش آزادی بخش زاپاتیست‌ها بپیوندد. در تاریخ دهم آوریل ۱۹۱۹، زاپاتا برای ملاقات با این سرهنگ وارد شهر چینامکا می‌شود. و نیروهای ارتشی، که از قبل در جریان بودند،

«سیا» را مسئول رساندن اسلحه و کمک‌های مالی به مخالفان یقوب اربنز نمود. سرانجام کودتای خونینی در سال ۱۹۵۴ توسط «سیا» و به کمک «فدراسیون کار آمریکا» سازمان داده می‌شود. (۱۴) یکی از ماموران «سیا»، که در این کودتا نقش مهمی بر عهده داشت، در مصاحبه با «تایمز» در دوازدهم ژوئن ۱۹۹۵ چنین می‌گوید:

«ما در گواتمالا با کمونیست‌ها مبارزه و جنگ نکردیم. خطر اصلی در آن کشور، اصلاحات ارضی بود. ما نه بر علیه کمونیست‌ها، که بر علیه مردم مبارزه کردیم.»

حکومت نظامی، با به دست گرفتن قدرت، در طول چهل روز حدود ۲۰۰ هزار نفر از مردم بی‌گناه این کشور را کشت. در تمام طول این مدت، دولت آمریکا، «سیا» و «فدراسیون کار آمریکا»، رابطه‌ای تفاهم آمیز با رهبران نظامی گواتمالا داشتند.

عین همین سیاست را «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در برزیل، در سال ۱۹۶۴، به پیش برد. در یک انتخابات آزاد، خوآو گولارت به ریاست جمهوری برزیل انتخاب می‌شود. او سعی در ایجاد رابطه با شوروی، کوبا و دیگر کشورهای اروپای شرقی می‌نماید و دست اتحادیه‌های کارگری را برای مبارزه جهت کسب حقوق کارگران آزاد می‌گذارد. از طرف دیگر، او سعی در جلوگیری از چپاول شرکت‌های خارجی در برزیل می‌کند. دولت آمریکا در این جا هم از طریق «سیا» و «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» دست به کار کودتایی علیه حکومت خوآو گولارت می‌شود. پس از کودتا، فعالیت اتحادیه‌های کارگری ممنوع و جو پلیسی بر جامعه حکم فرما می‌شود. از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵، حدود هفتاد هزار نفر توسط حکومت کودتا کشته می‌شوند. در رابطه با کودتای برزیل و به قدرت رسیدن نظامیان، لینکن جوردن، سفیر آمریکا در دوران ریاست جمهوری جان کندی، در تلگرافی به واشنگتن چنین می‌نویسد:

«یک حرکت کاملاً دموکراتیک و یک پیروزی بسیار مهم برای آزادی و در جهت از دست ندادن کامل جمهوری‌های آمریکای جنوبی در اواسط قرن بیستم در برزیل اتفاق افتاد، که زمینه‌های بسیار مناسبی برای سرمایه‌گذاری‌های خصوصی فراهم خواهد آورد.» (۱۶)

در همین رابطه، ویکتور روتنر، یکی از فعالین کارگری آمریکا، که مخالفت سیاست‌های «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» بود، چنین می‌گوید:

«اتحادیه‌ی کارگری (منظور همان «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» است)، به رهبری جورج معانی و با هم دستی «سیا» کودتایی را علیه حکومت خوآو گولارت، رئیس جمهور منتخب مردم برزیل، سازمان داد. این تشکل نهایت سعی خود را برای تضعیف اتحادیه‌های کارگری مستقل در برزیل نمود. دنباله روی کورکورانه‌ی «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» از سیاست‌های ارتجاعی حکومت مرکزی آمریکا، باعث شد که این تشکل مستقیماً بر علیه اتحادیه‌های کارگری نه فقط در برزیل، که در کل آمریکای لاتین فعالیت نماید... مسئولین اتحادیه و معاونین جورج معانی در فعالیت‌های بین‌المللی خود پول‌های کلانی برای ایجاد شبکه‌های ارتباطی عظیم اتحادیه‌های زرد کارگری برای کمک به حکومت‌های ارتجاعی و دست‌نشانده خرج می‌کردند.» (۱۷)

بعد از پیروزی انقلاب کوبا نیز این تشکل برای پیش برد مقاصد خود در آمریکای لاتین، «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» (۱۸)

را در سال ۱۹۶۲ تاسیس می‌کند. این انستیتو در آمریکای لاتین، فعالیت‌های ضد کمونیستی خود را از جمله در جمهوری دومینیکن، هوندوراس، گیوانا، شیلی، اکوادور، برزیل، آرژانتین، اوروگوئه، کوستاریکا، مکزیک، بولیوی، السالوادور، کلمبیا، جامائیکا، نیکاراگوئه، پاناما، هائیتی و ونزوئلا ادامه می‌دهد.

در این جا سعی می‌شود، که مروری هر چند کوتاه به بخشی از این فعالیت‌ها در برخی از این کشورها داشته باشیم، تا شاید زمینه‌ای برای تحقیقات و مطالعات آینده در این باره باشد.

یکی از اقدامات اولیه‌ی «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، فعالیت در کشور کوچک گیوانا - از مستعمرات انگلیسی و عضو کشورهای مشترک المنافع - به رهبری دکتر جدی جاگن، رئیس و پایه گذار «حزب مترقی مردم»، بود. طرف داری دکتر جاگن از «اتحادیه‌ی کارگران شکرکاران»، باعث تحدید منافع «شرکت بروکر بروس مک کونل» می‌شد. لذا دولت انگلستان تصمیم گرفت، که قبل از آزادی این کشور از شر دکتر جاگن خلاص شود. و به جای او، فردی که به منافع آن لطمه نزند را جایگزین نماید. طبق قرارداد نانوشته‌ای بین دولت‌های آمریکا و انگلیس، سازمان «سیا» و «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» فعالیت‌های خود در این کشور را شروع می‌کنند. ویلیام بلوم (۱۹) نویسنده از قول سرافینو روموالدی، یکی از رهبران فدراسیون و مسئولین کار در گیوانا می‌نویسد:

«از همان لحظه‌ی ورودم به گیوانای انگلیسی، با تمام قدرت و امکاناتم سعی در تقویت اتحادیه‌های دموکراتیک کارگری مخالف دکتر جاگن نمودم.»

به قول ویلیام بلوم:

«این یکی از نادر مواردی بود که «سیا» و «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، ماموریت می‌یافتند در کشور زیر نفوذ انگلستان فعالیت نمایند.»

این تشکل با هم کاری «انجمن اتحادیه‌های بین‌المللی کارگران - اتحادیه‌ای انگلیسی، که هدف خود را تعلیم و انتقال تجارب اتحادیه‌های کارگری اروپایی در کشورهای غیر پیش رفته قرار داده بود - کمک‌های زیادی به اتحادیه‌های کارگری متعلق به حزب دست راستی فوریز بورنهام، که مخالف سیاست‌های دکتر جاگن بود، نمود. فعالیت‌های «سیا» و «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در گیوانا، بعد از به قدرت رسیدن جان اف کندی و ایجاد «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» در سال ۱۹۶۲، شدت بیشتری یافت. «سیا» تظاهرات خشن و خونینی را به کمک اتحادیه‌های کارگری زیر نفوذ خود در فوریه‌ی ۱۹۶۲ بر علیه دکتر جاگن سازمان دهی نمود. در سال ۱۹۶۳، «سیا» تظاهرات هشتاد روزه‌ای، که طولانی‌ترین تظاهرات در طول تاریخ این کشور بود را به کمک «شورای اتحادیه‌ی کارگری» - یکی از مجموعه اتحادیه‌های کارگری گیوانا، که توسط «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، به رهبری ریچارد ایشمائل در آمریکا ایجاد شده بود - را سازمان دهی می‌کند. به طور هم زمان، «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» به پشتیبانی از کارگران اعتصابی گیوانا از شرکت‌های نفت آمریکایی خواست به این کشور نفت صادر نکنند. متعاقب این تصمیم، دکتر جاگن از کوبا درخواست کمک نمود. دولت آمریکا به بهانه‌ی آن که این یک طرح جدی کمونیستی است، فشار بر دکتر جاگن را چند برابر نمود. این فشارها، هم راه با فعالیت‌های «سیا» و «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، باعث شد که

اعدام در این کشور - همانند برزیل و گواتمالا - شروع به کار کردند و تعداد بی شماری از مردم و فعالین سیاسی را قلع و قمع نمودند.

چامسکی در رابطه با نقش «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» می‌نویسد:

«سیاست‌های کورکوانه ضد کمونیستی رهبران این تشکل، باعث گردید که آن‌ها به طور فعال و دوش به دوش «سیا» در آماده نمودن شرایط برای حمله‌ی نظامی آمریکا شرکت کنند. آن‌ها بعد از اشغال، اتحادیه‌ی کارگری طرف دار خووان بووش را به طور کلی از بین بردند و در عوض از حکومت‌های توتالیتر با سیاست‌های به غایت ضد کارگری حمایت کردند. سیاست‌های ضد کمونیستی جرج معانی و دیگر رهبران «فدراسیون کار آمریکا - کنگره سازمان‌های صنعتی»، سبب شد منافع کارگران دومینکن فدای سیاست‌های آمریکا شود. همان طور که در دیگر کشورهای آمریکای لاتین چنین اتفاقی افتاد. علاوه بر موضع ضد کمونیستی جرج معانی و دیگر رهبران این تشکل - از جمله لین کیرکلند، الکساندر بارکان و ادوارد کارلو، رئیس کارگران صنعتی - آن‌ها همگی از سهام داران بزرگ «شرکت کشاورزی پونتا کانا» در دومینکن می‌باشند.» (۲۰)

شیلی یکی از دیگر کشورهای آمریکای لاتین است، که «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، نقش اساسی و مهمی در کودتا در آن داشت. از فعالیت‌های این تشکل در شیلی از جمله می‌توان تعلیم و کمک به ایجاد زمینه‌ی مناسب برای کودتای ژنرال پینوشه بر علیه سالوادور آلنده را نمونه آورد. فعالیت‌های این تشکل در شیلی توسط «سیا» اداره می‌شد و از نظر مالی، «آژانس ایالات متحده برای پیش رفت بین‌المللی» (۲۱)، که خود رابطه‌ی نزدیکی با «سیا» دارد، تامین عملیات در شیلی را به عهده داشت. «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، از جمله از رهبران کارگران در اتحادیه‌ها برای تعلیمات ضد کمونیستی و هم کاری با کارفرماها دعوت و برای آن‌ها

کلاس‌های آموزشی در مدرسه فرونت رویال در ویرجینیای آمریکا - که متعلق به «فدراسیون کار آمریکا» است - برگزار می‌نمود. این افراد برای مدت چند ماه در این مدرسه تعلیم داده می‌شدند و کمک‌های مالی نیز، که تا نه ماه پس از برگشتن آن‌ها به شیلی ادامه می‌یافت، دریافت می‌نمودند. از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۲، حدود ۷۹ تا ۱۰۰ نفر توسط این نهاد در مدرسه فرونت رویال تعلیم داده شده و حدود ۸۸۳۷ نفر دیگر نیز در خود شیلی در کلاس‌های کوتاه مدت، سمینار و غیره، دوره دیدند. «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، رابطه‌ی بسیار نزدیکی با «فدراسیون ملوانان شیلی» داشت. افسران نیروی دریایی شیلی، اولین نیروهایی بودند که در کودتا شرکت کرده و شهر والپارائسو، اولین شهری بود که به دست کودتاچیان افتاد. «فدراسیون حرفه‌ای شیلی»، که در سال ۱۹۷۱ توسط



«حزب مترقی مردم» به رهبری دکتر جاگن نتواند در انتخابات سال ۱۹۶۴ حداکثر آرا را نصیب خود کند. دکتر جاگن، علی رغم محبوبیت بسیار، مجبور به استعفا شد و حزب فوربز بورنهام به کمک «سیا» و «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، قدرت را در دست گرفت. اما دکتر جاگن در انتخابات سال ۱۹۹۲، یعنی بیست و هشت سال بعد از آن که قدرت سیاسی را از دست داده بود، در یک انتخابات آزاد مجدداً به آن دست یافت.

در کوبا، «اتحادیه‌ی کامیون رانان»، یکی از اتحادیه‌های عضو «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، که تبدیل به یکی از نیروهای با قدرت مافیا در آمریکا شده بود، هم راه با دیگر نیروهای مافیایی و با سازمان دهی مستقیم «سیا»، اقدام به فعالیت‌های ضد انقلابی و هم چنین تلاش برای ترور فیدل کاسترو می‌نماید. همان طور که می‌دانیم، کوبا قبل از انقلاب از مهم ترین پایگاه‌های پخش مواد مخدر، قمارخانه و کازینو، فحشا و... و از جمله، پایگاه دو باند مافیایی سانتو ترافیکنته و کارلوس ماسه لو بود. بعد از پیروزی انقلاب، و ممنوعیت کلیه‌ی فعالیت‌های مافیایی و مصادره‌ی اموال کازینوها و قمارخانه‌ها و... همگی باندهای مافیایی از این کشور اخراج می‌شوند. سانتو ترافیکنته و کارلوس ماسه لو، فلوریدا و لیوزیانا را به ترتیب به مرکز فعالیت‌های خود بدل می‌سازند. حوفا، رئیس «اتحادیه‌ی کامیون داران»، به عنوان حلقه‌ی رابط بین گروه‌های مافیایی جنوب (سانتو ترافیکنته و کارلوس ماسه لو) و شمال (بونانو و گلنته) از یک طرف، و «سیا» از طرف دیگر، عمل می‌کرد. وی از جانب «سیا» مأموریت می‌یابد، که از سانتو ترافیکنته و کارلوس ماسه لو بخواهد برای پیش برد فعالیت‌های ضد انقلاب کوبا با آن‌ها هم کاری نمایند. مدارک و شواهد گواهی می‌دهند، که مخارج تمامی اقدامات انجام شده از طرف «سیا» علیه انقلاب کوبا، توسط سانتو ترافیکنته و کارلوس ماسه لو و حوفا تامین می‌شده است.

یکی از دیگر از کشورهای قاره‌ی آمریکا، که مورد تهاجم ارتش آمریکا قرار گرفت، جمهوری کوچک دومینکن بود، که در سال ۱۹۶۵ اشغال گردید. در سال ۱۹۶۳، حکومت فاشیستی دونالد ریید کابلرال توسط یک کودتای نظامی سرنگون می‌شود. پس از مدت کوتاهی، یک حکومت قانونی به رهبری خووان بووش زمام امور کشور را به دست می‌گیرد. رئیس جمهور وقت آمریکا، لیندن جانسون، از «سیا» می‌خواهد جمهوری دومینکن را از شر کمونیست‌ها برهاند. از همان اوآن به قدرت رسیدن خووان بووش، «سیا» و «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، فعالیت‌های خود در این کشور را آغاز کرده و زمینه‌ی تهاجم نظامی آمریکا به آن در سال ۱۹۶۵ را مهیا می‌کنند. چامسکی به نقل از خووان بووش، در جون ۱۹۷۵، می‌نویسد:

«کشور دومینکن، کشوری طرف دار آمریکا نیست، بلکه آمریکا مالکیت آن را در اختیار دارد.»

چامسکی می‌گوید:

«بعد از اشغال نظامی آمریکا، جوخه‌های

«انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» تشکیل گردید، سازمان ده تظاهرات راست گرایان بر علیه آئنده قبل از کودتا و نیز تظاهرات زنان کاسه به دست بود. رابطه‌ی «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» با این تشکل‌ها پس از به قدرت رسیدن پینوشه و تا زمانی که در قدرت بود، هم چنان ادامه داشت. یکی از اقدامات پینوشه بعد از کشتار مردم، غیر قانونی کردن بزرگ‌ترین اتحادیه‌ی کارگری شیلی، یعنی «مرکز کارگری» با بیش از دو میلیون عضو و بیش از ۱۲۷۹ اتحادیه در شهر سانتیاگو، بود. در سال ۱۹۷۴، پینوشه تشکل کارگری بی به نام «فدراسیون ملی کارگران شیلی» را از جمع ۲۶ تشکل کارگری - که توسط «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» در شیلی تاسیس شده بودند - بنیان می‌گذارد.

لازم است در این جا نظری هر چند کوتاه و گذرا به «پروژه‌ی اعطای ملی برای دموکراسی» (۲۲) بیندازیم؛ چرا که بدون شناخت و نقش مخرب این سازمان به ظاهر «ان جی او» در جهان، مشکل است دست‌های پشت پرده در آشوب‌های سازمان داده شده در کشورهای جهان سوم به طور عام و آمریکای لاتین به طور اخص را شناخت. «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» در سال ۱۹۸۳، در دوران حکومت ریگان، برای پیش برد سیاست‌های دولت آمریکا و ایجاد آشوب در کشورهایی که در کمپ آمریکا نبودند، تاسیس گردید. یکی از چهره‌های مشهور و سازمان ده کودتای خونین بر علیه آئنده، یعنی هنری کیسینجر، اولین رهبر این سازمان بود. بعد از او، مدلین اولبرایت، وزیر امور خارجه در دوران کلینتون، فرانک کارلوچی، وزیر دفاع ریگان، زیگنیو برژنسکی، رئیس سازمان حفاظت ملی در دوران کارتر، ژنرال رمزی کلارک، فرمانده نیروهای ناتو در دوران کلینتون، و پوول وولفویچ، رئیس فعلی «بانک جهانی» و معاون رامزفلد وزیر دفاع بوش، در دوره‌های مختلف رهبری این سازمان را به عهده داشته‌اند. (۲۳)

این سازمان، علی رغم آن که وانمود می‌کند نمونه‌ای از سازمان‌های «ان جی او» است، اما از بدو تاسیس خود مستقیماً سیاست‌های «سیا» را در آمریکای لاتین و کارائیب - به خصوص کشورهایی، که برنامه‌ی سرنگونی آن‌ها توسط کاخ سفید تهیه شده است - دنبال می‌کند. این سازمان، به عنوان مثال، بزرگ‌ترین کمک‌های مالی را به مخالفان رئیس جمهور ونزوئلا، هوگو چاوز، نموده است. دکتر کیم اسکپیس در مقاله‌ای در «مرکز تحقیقات گلوبال» می‌نویسد:

«طبق گزارش سالانه‌ی «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، این سازمان مبلغ ۴۰۳۹۳۳۱ (حدود چهار میلیون دلار) در سال ۲۰۰۱ به نیروهای مخالف چاوز و سازمان‌های آمریکایی که در این رابطه فعالیت می‌کنند، کمک نموده است.»

سازمان مزبور، در واقع، بخشی از وظایف «سیا» را در کشورهای آمریکای لاتین اجرا می‌نماید و از آن جا که خود را «ان جی او» می‌خواند، به دولت آمریکا این امکان را می‌دهد که به آسانی ادعا نماید، که این سازمان ربطی به دولت ندارد و از سیاست‌های آن تبعیت نمی‌نماید. الن وینستن، یکی از افرادی که نقش عمده‌ای در تاسیس این سازمان داشته است، در مقاله‌ای در «واشنگتن پست»، در بیست و یکم سپتامبر ۱۹۹۱، نوشت:

«بیش تر کارهایی که ما امروز در «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» انجام می‌دهیم، در ۲۵ سال پیش توسط سازمان سیا انجام می‌شد.»

دکتر مایکل چاووسودوسکی نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «تخریب

هائیتی» در «مرکز تحقیقات گلوبال» می‌نویسد:

«این سازمان از جمله بودجه‌ی چهار انستیتو به نام‌های: - انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان؛ - انستیتو دموکراتیک ملی برای امور بین‌المللی؛ - کانون بین‌المللی برای سرمایه گذاری خصوصی؛ - کانون آمریکایی برای هم بستگی کارگری (معمولاً به اسم کانون هم بستگی شناخته می‌شود)؛ را تامین می‌نماید.»

او ادامه می‌دهد:

«وظایف عمده‌ی این سازمان‌ها، آن طور که خود بیان می‌کنند، کمک رساندن مالی و تکنیکی به همه آن‌هایی است که آرزوی دموکراسی را در سراسر جهان دارند.»

همان طور که گفته شد، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» از چهار تشکل مختلف تشکیل شده است. «انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان»، سیاست‌های حزب جمهوری خواه را نمایندگی می‌کند؛ «انستیتو دموکراتیک ملی برای امور بین‌المللی»، متعلق به حزب دموکرات است؛ «کانون بین‌المللی برای سرمایه گذاری خصوصی»، به اتاق بازرگانی آمریکا تعلق دارد و سیاست سرمایه‌های بزرگ برای چپاول کشورهای جهان سوم را دنبال می‌کند؛ و «کانون آمریکایی برای هم بستگی کارگری»، سیاست‌های «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را تعقیب می‌نماید.

ویلیام رابینسون در مورد «پروژه‌ی اعطای ملی برای دموکراسی» می‌نویسد:

«در واقع این پروژه نتیجه‌ی تغییر سیاست خارجی آمریکا نسبت به کشورهای جهان سوم، که سیاستی هم سو با منافع مستقیم آمریکا ندارند، است. آمریکا استراتژی قبلی خود مبنی بر مهار حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی از طریق قبضه نمودن دولت و اهرم‌های قدرت توسط کودتای نظامی را به پروسه‌ی «ترویج دموکراسی» از طریق رخنه نمودن عوامل خود و روشن فکران محلی در جنبش‌های اجتماعی و به دست گرفتن رهبری آن‌ها تغییر داده است... اعطای ملی برای دموکراسی از آن دموکراسی‌بی طرف داری می‌کند، که با منافع آمریکا هم خوانی داشته باشد. به زبان دیگر، دموکراسی برای اعطای ملی، زمانی برای دموکراسی ارزش قائل است که منافع ملی آمریکا را تامین نموده و روشن فکران محلی قادر به مهار جنبش‌های اجتماعی باشند.» (۲۴)

او ادامه می‌دهد:

«آمریکادو نوع برنامه‌ی «ترویج دموکراسی» را در سطح جهان دنبال می‌کند: دسته‌ی اول شامل کشورهایی است، که توسط رهبران طرف دار بازار و جهانی شدن سرمایه اداره می‌شود. برنامه‌ی دخالت سیاسی در این کشورها به منظور پشتیبانی از و کمک به نیروهای نئولیبرال محلی برای به دست گرفتن هر چه بیش تر اهرم‌های قدرت و اعمال هژمونی بر تمام بخش‌های جامعه‌ی مدنی صورت می‌گیرد. هدف اصلی این پشتیبانی، مساعد نمودن زمینه برای اجرای رفرم‌های اقتصادی به نفع بازار، اصلاحات ساختاری در اقتصاد، و خصوصی کردن هر چه بیش تر سرمایه‌های ملی و در یک کلام، ادغام کامل کشور در بازار جهانی سرمایه است. روی دیگر این سیاست، همانا کوشش برای ایزولاسیون، به حاشیه راندن و بدنام کردن، نیروهای مردمی، ملی، انقلابی و مترقی جامعه است، که به نحوی سد راه توسعه‌ی سیاست‌های نئولیبرالی حکومت طرف دار منافع آمریکا هستند. بخش دیگر یا نوع دیگر سیاست آمریکا، استفاده از «ترویج دموکراسی» برای

سرنگون نمودن حکومت‌هایی است، که آمریکا - به هر دلیلی - فکر می‌کند آن‌ها رژیم‌های مطلوبی نیستند. و هم چنین برای «گذار به سوی دموکراسی» در موآقی، که دولت آمریکا در جهت تغییر یک رژیم - به دلیل هم خوان نمودن آن با اقتصاد نئولیبرالی و بازار سرمایه‌ی جهانی - عمل می‌کند.» (۲۴)

کشورهایی که آمریکا آرزوی دخالت مستقیم و تغییر رژیم در آن‌ها را در سال‌های اخیر داشته است، هائیتی، ونزوئلا و کوبا بوده‌اند. دولت آمریکا موفق شد، حکومت ژان برترد ارستید را در هائیتی با کودتا و اشغال نظامی سرنگون کند؛ در کودتای، یازدهم آوریل ۲۰۰۲، بر علیه حکومت دموکراتیک هوگو چاوز مستقیماً دست داشت و کمک‌های زیادی از طریق «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» به کودتاچیان نمود، اما این کودتا به همت مردم فقیر و نیروهای نظامی طرف دار چاوز در فاصله‌ی چهل و هشت ساعت شکست خورد و چاوز مجدداً قدرت را در دست گرفت.

یکی دیگر از کشورهایی که «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، به طور فعال و دوش به دوش «سیا» و بعدها «اعطای ملی برای دموکراسی»، بر علیه طبقه‌ی کارگر آن فعالیت نموده است، نیکاراگوآ است. دیکتاتور نیکاراگوآ، انستازیو ساموزا، در سال ۱۹۳۶ قدرت سیاسی را به دست گرفت. او به کمک نیروهای گارد ملی، حکومتی خونین و موروثی در این کشور ایجاد نمود، که مدت چهل و سه سال به درازا کشید. در طی این مدت، تعداد زیادی از مردم بی‌گناه این کشور به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. در طی این مدت، دولت حاکم رابطه‌ای تنگاتنگ با دولت آمریکا داشت. سرانجام در نوزدهم جولای ۱۹۷۹، چند ماه قبل از سرنگونی حکومت دیکتاتوری محمد رضا پهلوی در ایران، حکومت انستازیو ساموزا توسط انقلاب مردمی به رهبری ساندنیست‌ها سرنگون شد. او کشوری ورشکسته با مردمی به غایت فقیر به جای گذاشت و خود با دارایی میلیون دلاری از نیکاراگوآ گریخت. ساندنیست‌ها، با کسب قدرت، دست به اقدامات انقلابی - از جمله، مصادره‌ی اموال سرمایه داران، تقسیم زمین و دیگر رفرفرم‌های اجتماعی اقتصادی - زدند. اما این اقدامات با سیاست‌های دولت آمریکا هم سو نبود و لذا، از همان ابتدای حکومت ساندنیست‌ها، جیمی کارتر طی یک فرمان بسیار محرمانه از «سیا» خواست به مخالفان حکومت ساندنیست‌ها، در جهت سرنگونی آن، کمک نماید. «سیا» و «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» نیز اقدامات خود علیه حکومت ساندنیست‌ها را شروع می‌کنند. آن‌ها فعالیت‌های خود را در چند جبهه سازمان می‌دهند؛ از یک طرف، اقدام به تأسیس رادپوهای ضد ساندنیست در کشورهای هوندوراس و کوستوریکا می‌نمایند و از طرف دیگر، نیروهای شبه نظامی کونترا را سازمان می‌دهند، که فعالیت آن بعد از به قدرت رسیدن ریگان در سال ۱۹۸۱، تشدید می‌شود. با تأسیس «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، در سال ۱۹۸۳، «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» فعالیت‌های خود را این بار در اشتراک با این سازمان ادامه می‌دهد و دست به سازمان دهی اتحادیه‌های کارگری طرف دار نیروهای مخالف در نیکاراگوآ می‌زند. مخارج این اقدامات توسط کشورهای مختلفی از جمله اسرائیل، کره جنوبی، تایوان و عربستان سعودی تأمین می‌گردد. «عربستان سعودی، ماهانه یک میلیون دلار از طرف یک حساب بانکی در جزیره‌ی کوچک کیمین به حساب سرهنگ اولیور نورث در بانک سویس واریز می‌کرد.» (۲۵) «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار

آزاد»، عاقبت توانستند با خراب کاری، کشتار مردم توسط نیروهای ضد ساندنیستی، هزینه کردن میلیون‌ها دلار در انتخابات سال ۱۹۹۰، ساندنیست‌ها را در این انتخابات شکست دهند و یک حکومت دست راستی، که حامی منافع آمریکا باشد، را به قدرت برسانند.

ناگفته نماند، که «سیا» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» در انتخابات سال ۱۹۸۴ از کاندیداتوری ارتور کروز، که آن زمان خود یکی از مهره‌های مطمئن «سیا» بود، پشتیبانی نمودند. برنامه‌ی تعیین شده آن بود، که وی به دلیل واهی تقلب در انتخابات استعفا دهد، تا آمریکا و «سیا» بتوانند انتخابات را غیر دموکراتیک قلمداد کنند. اما از آن جا که کاندیداهای دیگر احزاب مخالف در انتخابات شرکت کردند و به تبلیغات منفی «سیا» اعتنایی نکردند، توطئه‌ی مزبور نقش بر آب شد و ساندنیست‌ها ۶۷ درصد آرا را در این انتخابات به خود اختصاص دادند. این تجربه باعث گشت، که «سیا» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» از آن پس دقیق‌تر عمل نمایند و برنامه ریزی خود برای انتخابات سال ۱۹۹۰ را از سال ۱۹۸۷ آغاز نمایند. این برنامه بر سه اصل بنا نهاده شده بود:

- کلیه احزاب سیاسی مخالف دولت بایستی از یک کاندیدا برای رئیس جمهوری حمایت کنند؛

- جبهه‌های از احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های تجاری و انجمن‌های مدنی مخالف ساندنیست‌ها بایستی ایجاد شود؛

- برای سازمان دادن و تبلیغات برای انتخابات، نظارت بر انتخابات و اجرای نظرسنجی بایستی انجمن‌های مدنی در سطح ملی ایجاد کرد؛

این انجمن‌ها خود را مستقل می‌خواندند، ولی در واقع ضد ساندنیست‌ها بودند. (عین این انجمن‌های به ظاهر مستقل را در یوگسلاوی، اوکراین و گرجستان تأسیس کردند.) سیاستی که برای اولین بار در نیکاراگوئه پی ریزی شد، بعدها به شیوه‌ای پیچیده‌تر و حساب شده‌تر در کشورهای مختلف دیگر مانند ونزوئلا، یوگسلاوی، اوکراین و گرجستان و هائیتی پراتیک گشت.

دولت آمریکا، از همان روز پس از سرنگونی دار و دسته‌ی فاسد ساموزا در سال ۱۹۷۹، کمک‌های زیادی به نیروهای دست راستی و مخالف دولت ساندنیست‌ها نمود. فیلیپ آگی در مقاله‌ای تحت عنوان «چگونگی دخالت ایالات متحد آمریکا بر علیه کارگران ونزوئلا، دخالت انتخاباتی سازمان سیا، مدل نیکاراگوئه در ونزوئلا»، می‌نویسد:

«روزنامه‌ی لاپرنزا، روزنامه‌ی خانم چامورا (چامورا کاندیدای احزاب مخالف ساندنیست‌ها بود، که به کمک «سیا» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» انتخاب گردید)، از اولین موسسات نیکاراگوئه بود، که توسط سازمان «سیا» برای دریافت کمک‌های مالی انتخاب گردید... در سال ۱۹۸۱، دولت ریگان مبلغ یک میلیون دلار به گروه شورای عالی سرمایه گذاری‌های خصوصی، که از چهار حزب دست راستی و طرف دار سرمایه داران و زمین داران تشکیل شده بود، برای ایجاد «تشکیلات هماهنگ کننده‌ی دموکراتیک نیکاراگوئه»، کمک نمود. این تشکیلات می‌بایستی از شورای عالی سرمایه گذاری‌های خصوصی و دو اتحادیه‌ای، که رابطه‌ی تنگاتنگ با «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» داشتند و مخالف ساندنیست‌ها بودند، تشکیل گردد.» (۱-۲۵)

انتخابات ۱۹۸۴ و شکست ارتورو کروز، بزرگ‌ترین درس را به دولت آمریکا و سازمان‌های آن برای چگونگی دخالت‌های آینده در نیکاراگوئه

سوسیال مسیحی»، متعلق به حزب سوسیال مسیحی نیکاراگوآ می باشند. علاوه بر این ها، اتحادیه های کارگری کوچک دیگری نیز در این کشور وجود دارد.

«انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، فعالیت های خود بعد از شکست ساندنیست ها در انتخابات ۱۹۹۰ را هم چنان در این کشور ادامه می دهند. این فعالیت ها در حال حاضر چندین برابر شده است؛ چرا که انتخابات عمومی نیکاراگوآ در راه است و طبق شواهد موجود، ساندنیست ها بیش از هر زمان دیگری در بین مردم محبوبیت دارند. اما روشن است، که دولت آمریکا و اهرم های غیر قانونی آن - «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و «کانون آمریکایی برای هم بستگی بین المللی کارگری» - نهایت سعی خود را به کار خواهند برد، تا مانند انتخابات پیشین از به قدرت رسیدن ساندنیست ها جلوگیری کرده و یکی دیگر از مهره های خود را برای مدت دیگر به حکومت برسانند.

یکی دیگر از کشورهایی، که «فدراسیون کار آمریکا - کنگره ی سازمان های صنعتی» فعالیت های زیادی در آن دارد، ونزوئلا است. ونزوئلا، یکی از بزرگ ترین کشورهای نفت خیز - جدا از کشورهای خاورمیانه - است. شرکت های نفتی «فیلیپ پترولیم» و «اکسون موبیل» از عمده ترین شرکت هایی هستند، که برای سال ها نفت این کشور را غارت نموده اند. علی رغم ثروت عظیم ونزوئلا، در حدود هشتاد درصد مردم این کشور - تا قبل از به قدرت



رسیدن چاوز - زیر خط فقر به سر می بردند. کاراکاس، در واقع، به مرکز فعالیت های «فدراسیون کار آمریکا - کنگره ی سازمان های صنعتی» بعد از سقوط دیکتاتوری باتیستا و پیروزی انقلاب در کوبا تبدیل گردیده بود. «فدراسیون کارگران ونزوئلا» (۲۶)، بزرگ ترین اتحادیه ی کارگری ونزوئلا از بدو تاسیس خود در سال ۱۹۵۸، رابطه ی نزدیکی با «فدراسیون کار آمریکا - کنگره ی سازمان های صنعتی» و سازمان «سیا» داشته است. این اتحادیه در سال ۱۹۵۸، به صورت مخفی، توسط «حزب عمل دموکراتیک» (حزب سوسیال دموکراتیک) (۲۷) به رهبری دومولو بتانکورت، علیه حکومت نظامیان تاسیس گردید و یکی از نیروهای فعال در قدرت یابی حکومت غیر نظامی در سال ۱۹۵۸ بود. دومولو بتانکورت به خاطر مخالفت خود با حزب کمونیست و دیگر نیروهای مترقی، با حزب محافظه کار کتولیک به نام «کمیته ی کتولیکی برای سازمان سیاسی و انتخابات آزاد» اتحاد نمود و قدرت سیاسی را در دست گرفت. دیبانا باروهونا، در مقاله ای در «کانترپانچ» تحت عنوان «اتحادیه ی ملی کارگران ونزوئلا»، می نویسد:

«فدراسیون کار ونزوئلا در مدت طول چهل سال به طور بورکراتیک و غیر دموکراتیک اداره می شده و موضعی به نفع مدیران و سرمایه داران برای سرکوب جنبش کارگری داشته

و دیگر کشورها داد. آن ها سعی نمودند، که احزاب و نیروهای مخالف را متحد کرده و در انتخابات آینده تنها از یک نماینده حمایت کنند. در این رابطه، تقسیم کاری بین نیروهای تشکیل دهنده ی «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» - یعنی «انستیتو بین المللی جمهوری خواهان» (حزب جمهوری خواه)، «انستیتوی دموکراتیک ملی برای امور بین المللی» (حزب دمکرات)، «کانون بین المللی برای سرمایه گذاری خصوصی» (اتاق بازرگانی)، و «کانون آمریکایی برای هم بستگی کارگری» (فدراسیون کار آمریکا - کنگره ی سازمان های صنعتی) - برای ایجاد و اتحاد گروه های ضد ساندنیست صورت پذیرفت. این چهار ارگان با هم کاری «تشکیلات هماهنگ کننده ی دموکراتیک نیکاراگوئه» و پشتیبانی دولت آمریکا توانستند گروه های جوانان، زنان، و فدراسیون کارگری ضد ساندنیست ها را تشکیل داده و متحد کنند. به طوری که شش ماه قبل از انتخابات، آن ها موفق شدند جبهه ی ضد ساندنیست سیاست خارجی «فدراسیون کار آمریکا - کنگره ی سازمان های صنعتی» را با

اتحاد چهارده حزب از بیست حزب مخالف، تحت نام «اتحاد ملی مخالفین»، تشکیل دهند؛ سازمان های مختلف ضد ساندنیستی را در نقاط مختلف، در شکل «ان جی او» به وجود آورند؛ و همه ی آن ها را در سازمانی تحت عنوان «وی و سویکا» متشکل نمایند. از جمله وظایف این تشکل، نظارت بر انتخابات، نظرسنجی و شمارش آرا - در واقع، کاری موازی با شورای رسمی انتخابات - بود.

یک ماه پس از تشکیل این

جبهه، خانم وایولتا چامورا، صاحب روزنامه ی «لا پرنزا»، به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری این تشکل معرفی شد. به قول فیلیپ اگی: «خانم چامورا قبل از انتخابات ریاست جمهوری، توسط دولت ریگان به این سمت برگزیده شده بود.»

ناگفته نماند، که «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» برای پیش برد اهداف خود در نیکاراگوئه، «شرکت گروه دلفی انترناسیونال» - یکی از زبده ترین شرکت های تبلیغاتی و روابط عمومی آمریکا - را برای پیش برد مقاصد خود به کار گمارده بود. از جمله فعالیت های این شرکت، دادن خبرهای دروغ به نفع کاندیدای مورد قبول آمریکا و لجن پراکنی و پخش اکاذیب علیه کاندیدای مخالف به شرکت های رسانه ای است.

نیروی کار نیکاراگوآ در سال ۱۹۸۹ حدود ۱۲۷۷ هزار نفر بود، که حدود یک سوم آن را کارگران زن تشکیل می دادند. کارگران بخش کشاورزی، بیش ترین نیروی متحد کارگری نیکاراگوآ را به خود اختصاص می دهند. «فدراسیون کارگران ساندنیست» و «سازمان کارگران کشاورزی»، از بزرگ ترین تشکل های کارگری نیکاراگوآ و متعلق به حزب ساندنیست هستند. «فدراسیون عمومی آزاد کارگران»، «فدراسیون اتحادیه های کارگری» و «جبهه ی کارگران» نیز از اتحادیه های کوچک متعلق به احزاب چپ، و «جبهه ی کارگران

است. فعالین واقعی کارگری توسط دست اندرکاران فدراسیون، یا از این تشکل اخراج شده و یا مخفیانه به قتل رسیده‌اند... «مرکز آمریکایی برای هم بستگی بین‌المللی کارگری» (بخش بین‌المللی «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» - از من)، یکی از چهره‌های بیرونی سازمان «سیا» در دوران جنگ سرد، کمک‌های شایانی به «فدراسیون کار ونزوئلا» در دهه‌ی ۱۹۶۰ جهت بیرون انداختن نیروهای کمونیست و مترقی از اتحادیه نمود. این فدراسیون، در آن زمان، در مقابل حرکت‌های اعتراضی کارگری قرار گرفت و نه فقط از خواست‌های کارگران حمایت نکرد، بلکه دسته‌های چماق دار را برای سرکوب و قلع و قمع کارگران به راه انداخت... در سال ۱۹۹۷ - پس از گذشت یک دهه، که سیاست‌های نئولیبرالی تعداد زیادی از کارگران و مزدبگیران را به خیل فقرا اضافه نمود - «فدراسیون کار ونزوئلا» از تصویب قانون به غایت ارتجاعی و ضد کارگری حکومت دست راستی رافنل کالدرا حمایت نمود. طبق این قانون، به کارفرما اجازه داده می‌شد حقوق کارگران را هر اندازه که بخواهد، تقلیل دهد؛ حق کار دائم، که تا آن زمان بخش عمده‌ی قانون کار بود را ملغی کند؛ و قراردادهای کوتاه مدت را جایگزین آن نماید... (۱-۲۷)

همان‌طور که قبلاً گفته شد، «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» بعد از پیروزی انقلاب کوبا، دفتر مرکزی «فدراسیون کار پان امریکن» را به کاراکاس منتقل نمود و رابطه‌ای دوستانه با دولت و «فدراسیون کارگران ونزوئلا» برقرار نمود. پس از تشکیل «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، در سال ۱۹۶۲ توسط «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، برای تأمین منافع آمریکا و جلوگیری از رشد جنبش کمونیستی در آمریکای لاتین، دومولو بتانکورت، رهبر «حزب سوسیال دموکراتیک ونزوئلا»، و رافنل کالدرا، رهبر «کمیته‌ی کنترلی برای سازمان سیاسی و انتخابات آزاد در ونزوئلا»، به عنوان اعضای رهبری آن انتصاب می‌شوند. سرافینو روموالدی، رهبر «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» و عضو «سیا»، در اواسط دهه‌ی شصت، کمک‌های مادی زیادی به «فدراسیون کار ونزوئلا» برای ایجاد یک بانک نمود. او از جمله باعث گردید، که «فدراسیون کار ونزوئلا» کلیه‌ی اعضای حزب کمونیست و دیگر نیروهای چپ و مترقی را از این تشکل اخراج نماید. «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، هم راه با «فدراسیون کار ونزوئلا»، در طرح ریزی تمامی کودتاهایی که در آمریکای لاتین صورت گرفت، شرکت فعال داشتند. سرافینو روموالدی می‌گوید:

«دوران هم‌کاری من با دومولو بتانکورت از مهم‌ترین و با ارزش‌ترین دوران فعالیت‌های سیاسی من است.» (۲۸)

اتحاد نامیمون «فدراسیون کار ونزوئلا» و «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» و سازمان «سیا»، تا قبل از تاسیس «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، توسط رونالد ریگان در سال ۱۹۸۳، ادامه داشت. بعد از تاسیس این سازمان جدید، اتحاد «فدراسیون کار ونزوئلا» و «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» و سازمان «سیا» به پیوند «فدراسیون کار ونزوئلا»، «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» بدل می‌گردد. و نقش «سیا» را «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» به عهده می‌گیرد. این اتحاد نامیمون، در سال ۱۹۹۷، بعد از انحلال «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» و تاسیس «مرکز آمریکایی برای هم بستگی بین‌المللی کارگری»، به «فدراسیون کار ونزوئلا» و «مرکز آمریکایی برای هم بستگی بین‌المللی کارگری» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» تغییر شکل داد؛ اما بدون هیچ‌گونه تغییر و یا تعدیلی در فعالیت‌های ضد کارگری‌یی، که اتحادهای نامیمون قبلی انجام می‌دادند.

مردم ونزوئلا، تظاهرات‌ها و اعتراضات عظیمی را علیه سیاست‌های ارتجاعی «صندوق بین‌المللی پول» در سال ۱۹۹۲ بر پا داشتند. هوگو چاوز، سرهنگ جوان ارتش، به پشتیبانی از حرکت‌های مردمی، کودتایی را علیه دولت سازمان می‌دهد؛ اما این کودتا به شکست می‌انجامد و او دستگیر شده و به مدت دو سال در زندان به سر می‌برد. پس از آزادی از زندان، چاوز به سراسر ونزوئلا سفر کرده و با مردم به گفت و گو می‌نشیند. او، سرانجام، به عنوان کاندیدایی مستقل از دو حزب موجود در انتخابات ۱۹۹۸ شرکت می‌کند و به کمک نیروهای چپ و مترقی به ریاست جمهوری ونزوئلا انتخاب می‌شود. یکی از شعارهای چاوز در دوران انتخابات، ایجاد «جبهه‌های قانونی» در تمامی استان‌ها بود. مردم فقیر در نقاط مختلف دست به ایجاد گروه‌ها و جبهه‌های مختلف زدند، که «جبهه‌ی قانونی کارگران» یکی از آن‌ها بود. این جبهه پس از تصویب قانون اساسی جدید ونزوئلا تغییر نام داد و خود را «نیروهای کارگری بولیوار» خواند. (۲۹)

«اتحاد فدراسیون کار ونزوئلا»، «مرکز آمریکایی برای هم بستگی بین‌المللی کارگری» (مرکز هم بستگی)، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و «انجمن اتاق بازرگانی ونزوئلا»، که از دوازده گروه تجاری شامل بانک، کشاورزی، بازرگانی، ساختمان، انرژی، تولید، رسانه‌ها، معدن، دام داری، بیمه، راه و ترابری و جهان گردی تشکیل شده است، (۳۰) بعد از به قدرت رسیدن چاوز و جهت‌گیری‌های سیاسی او چندین برابر شد.

کیم اسپیس در مورد نقش این تشکل‌ها در کودتای سال ۲۰۰۲ علیه حکومت چاوز می‌نویسد:

را «کانون آمریکائی برای هم بستگی بین المللی کارگری»، (کانون هم بستگی)، به عهده داشت. این کانون جلسات جداگانه‌ای نیز با استانداران استان میراندا و اتاق بازرگانی برای تهیه و تنظیم برنامه‌های کنفرانس پنجم مارس، در طی ماه ژانویه داشته است.» (۳۱)

کم‌تر از یک ماه پس از کنفرانس پنجم مارس، «فدراسیون کار و نزوئلا» و «انجمن اتاق بازرگانی»، به کمک و هم یاری «مرکز آمریکایی برای هم بستگی بین المللی کارگری» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، اعتصاب عمومی بی‌که منجر به کودتا علیه چاوز می‌شود را به راه می‌اندازند. حرکت‌های ضد رژیم از هفته‌ی بعد از پنجم مارس شروع می‌شود و تقریباً همه روزه تا دوازدهم آوریل ۲۰۰۲، روز کودتا، ادامه می‌یابد. کارلوس اورتگا، رهبر «فدراسیون کار و نزوئلا»، و پدرو کارمونا، رئیس «انجمن اتاق بازرگانی»، از نیروهای فعال و رهبران کودتا بودند. پدرو کارمونی، پس از کودتا به مدت چهل و هشت ساعت به ریاست جمهوری منصوب شد و بالادرنگ مجلس و دادگاه عالی و قانون اساسی را منحل نمود. دیانا براهونا (۱-۲۷) در این باره می‌نویسد:

«... کارلوس اورتگا به طور خیلی فعال در کودتای دوازدهم آوریل ۲۰۰۲ دست داشت. «فدراسیون کار و نزوئلا» به رهبری او، در تاریخ نهم آوریل، اعلام اعتصاب عمومی نمود و «فدراسیون ملی تجار» به رهبری پدرو کارمونا نیز از این اعتصاب بالادرنگ پشتیبانی نمود. اورتگا یکی از سخنرانان تظاهرات یازدهم آوریل، تظاهراتی که منجر به کودتا بر علیه هوگو چاوز گردید، بود.»

حکومت کودتا، پس از چهل و هشت ساعت، توسط مردم و نیروهای جوان ارتش مستقر در کاخ ریاست جمهوری سرنگون می‌شود و چاوز مجدداً زمام امور را به دست می‌گیرد. اما خراب کاری‌ها و کارشکنی‌های نیروهای اتحاد نامیمون فوق هم چنان ادامه می‌یابد. آن‌ها بار دیگر دست به اعتصاب در شرکت نفت زده و تولید نفت را در دسامبر ۲۰۰۲ متوقف می‌کنند. این اقدام، که به عنوان کودتای نفت شناخته شده است، تا ژانویه ۲۰۰۳ ادامه می‌یابد و خسارات بسیاری بر اقتصاد این کشور وارد می‌نماید. هزاران نفر بر اثر این اعتصاب از کار بیکار شده، تولید نفت از سه میلیون بشکه به ۲۵ هزار در روز رسید و خساراتی حدود ده میلیارد دلار به بار آورد. سرانجام دولت چاوز از نیروهای ارتش و مردمی و نیروهای کارگری بلیواری برای به رره انداختن چرخ تولید استفاده می‌کند و بار دیگر نقشه‌ی کودتا به شکست می‌انجامد.

«جبهه‌ی قانونی کارگری و نزوئلا»، که به زمان انتخابات ۱۹۹۸ تشکیل گردیده بود و در سال ۲۰۰۱ پس از تصویب قانون اساسی جدید تغییر نام داده و خود را «نیروهای کارگری بلیواری» می‌خواند، در دوران کودتای نفت، از دسامبر ۲۰۰۲ تا اوایل فوریه ۲۰۰۳، در سازمان دهی کارگرانی که مخالف سیاست‌های راست روانه‌ی «فدراسیون کار و نزوئلا» بودند، بسیار فعال بود. بعد از این اعتصاب بود، که تعدادی از رهبران اتحادیه‌های عضو این فدراسیون، فراخوانی عمومی برای ایجاد یک تشکل کارگری مستقل را صادر نمودند. متعاقب این فراخوان، طی کنفرانسی، آنانی که نمی‌خواستند عامل سیاست‌های «انجمن اتاق بازرگانی» و دولت آمریکا باشند، متحداً تصمیم گرفتند تشکل کارگری جدیدی مستقل از فدراسیون به وجود آورند. بدین ترتیب، «اتحادیه‌ی ملی کارگری و نزوئلا» (۳۲) ایجاد می‌شود. یکی از رهبران این اتحادیه می‌گوید:

«ما جزئی از کوشش‌های زیاد برای ایجاد یک اتحادیه‌ی کارگری

مستقل، از پائین و بر اساس استقلال طبقاتی، اتحادیه‌ای کاملاً دموکراتیک و کاملاً خودمختار از دولت و احزاب سیاسی در ونزوئلا هستیم. نتیجه‌ی این کوشش‌های فراوان در آوریل ۲۰۰۳ با ایجاد «اتحادیه‌ی ملی کارگران و نزوئلا»، به ثمر رسید.» (۳۳)

«اتحادیه ملی کارگران و نزوئلا»، محبوبیت زیادی بین کارگران کسب نمود و در حال حاضر یک میلیون و ۲۰۰ هزار عضو دارد. در اول ماه مه سال گذشته، بیش از نیم میلیون کارگر در جشنی که توسط این اتحادیه برگزار شده بود، شرکت نمودند. و این در حالی بود، که «فدراسیون کار و نزوئلا» تنها موفق به جمع نمودن حدود هزار نفر شده بود. «اتحادیه‌ی ملی کارگران» در کنگره‌ی «آی ال او» در سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ شرکت نموده است. «فدراسیون کار و نزوئلا» و «انجمن اتاق بازرگانی» نیز، با حمایت «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، شکایتی علیه این اتحادیه تنظیم و به «آی ال او» تسلیم نمودند و از آن خواستند، که این فدراسیون را به عنوان نماینده‌ی کارگران و نزوئلا به رسمیت بشناسد!

«فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» هم راه با «سازمان اعطای ملی دموکراسی»، سیاست‌های ضد کارگری و ضد مردمی خود را هم چنان در ونزوئلا ادامه می‌دهند. فعالیت این سازمان‌ها در ماه‌های اخیر ابعادی بیش‌تر هم یافته است؛ چرا که انتخابات ریاست جمهوری ونزوئلا نیز می‌بایستی در سال ۲۰۰۶ انجام گیرد. و از این رو، این سازمان‌ها از هم اکنون نهایت سعی خود را برای شکست چاوز در انتخابات به کار بسته‌اند و به این خاطر، از تمامی امکانات موجود تبلیغات عظیم ضد دولتی (تمامی کانال‌های تلویزیونی، منهای یک کانال، در ونزوئلا در دست بخش خصوصی و طرف داران «انجمن اتاق بازرگانی» است) گرفته، تا خرید آرا (همان گونه که در انتخابات ریاست جمهوری نیکاراگوا انجام دادند) و تا ایجاد کانون‌های دست ساخته‌ی نظرسنجی برای انتشار نتایج به نفع کاندیدای مخالف چاوز و کشیدن طرف داران کاندیدای مخالف به خیابان‌ها و به راه انداختن تبلیغات منفی توسط شرکت‌های رسانه‌ای (همان گونه که در اوکراین، گرجستان و یوگسلاوی رخ داد)، تا بمب گذاری در اماکن عمومی و در نهایت حتا ترور چاوز، استفاده خواهند کرد. در واقع، این خطر بسیار جدی است و آمریکا تمامی نیروی خود را برای شکست جنبش مردمی در ونزوئلا به کار خواهد برد. این وظیفه‌ی نیروهای مترقی و کارگری است، که دسیسه‌های دولت آمریکا در این زمینه را افشا نمایند.

هائیتی یکی دیگر از کشورهایی است، که «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» نقش مخربی در آن داشته و دارد. هائیتی، با وسعت ۲۷۷۵۰ کیلومتر مربع و جمعیت ۶۷۸۰۵۰۱ نفر (طبق سرشماری سال ۱۹۹۸)، یکی از فقیرترین کشورهای جهان است و در شبه جزیره‌ی کارائیب قرار دارد. هائیتی به خاطر موقعیت جغرافیایی خود از دیرباز مورد هجوم قدرت‌های جهان قرار داشته است. اسپانیایی‌ها در قرن هفدهم از این کشور - که در آن زمان هیسپانیولا خوانده می‌شد و شامل جمهوری دومینکن فعلی و هائیتی می‌گشت - به عنوان امکانی برای تجارت برده و سکویی برای حمله به دیگر کشورهای منطقه‌ی کارائیب و آمریکای جنوبی استفاده می‌کردند. بعدها، فرانسوی‌ها - که تا این زمان از طریق تجارت برده، راهزنی دریایی و غارت مردم منطقه امرار معاش می‌کردند - با پائین آمدن درآمد این عرصه، اقدام به تسخیر سنت دومینیک کرده و با اجیر و برده نمودن مردم بومی و هم چنین انتقال برده از آفریقا

دست به کشت نیشکر و قهوه زدند. و بدین طریق، منطقه‌ی سنت دومینیک را به یکی از ثروتمندترین کلونی‌های فرانسوی تبدیل نمودند. در تاریخ ۱۷۹۱، بردگان با الهام از انقلاب کبیر فرانسه، به رهبری توسیاد لاورتو، ژان جک دسالین و هنری کریستوف، بر علیه فرانسوی‌ها قیام نمودند و کنترل منطقه را به دست گرفتند. در سال ۱۸۰۴، پس از آن که ناپلئون لویی‌یانا را به آمریکا فروخت، مردم هائیتی طی شورش موفقیت آمیز ارتش ناپلئون را شکست داده و کشور مستقل هائیتی را بنا نمودند.

هائیتی، کشوری با قدیمی‌ترین مردم از نژاد سیاه و هم چنین قدیمی‌ترین جمهوری در کل منطقه‌ی نیم کره‌ی جنوبی است. مردم فقیر هائیتی، در آن زمان، ناامیدانه از کشورهای جهان می‌خواستند کشور نوپای شان را به رسمیت بشناسند، اما هیچ کشوری حاضر به این امر نبود. منطقه‌ی شرقی جزیره‌ی سنت دومینیک، که تحت کنترل اسپانیایی‌ها قرار داشت، در سال ۱۸۲۲ به دست مردم هائیتی افتاد. در همین دوره، دولت فرانسه هائیتی را تهدید به اشغال مجدد و برقراری روابط برده داری می‌نماید. در سال ۱۸۲۵، دولت فرانسه مقامات این

کشور را مجبور به امضای قراردادی می‌کند، که طی آن نه تنها هائیتی استقلال خود را بار دیگر از دست می‌دهد، بلکه ناچار می‌گردد مبلغ ۱۵۰ میلیون فرانک نیز به دولت فرانسه غرامت بپردازد. دولت فرانسه تا وصول آخرین فرانک این غرامت از مردم فقیر هائیتی آرام ننشست و آخرین قسط آن را در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی دریافت کرد.

از سال ۱۸۴۴ تا ۱۹۱۹، به هنگامی که آمریکایی‌ها این

کشور را اشغال نمودند، ۲۲ دولت در هائیتی تعویض شد. در سال ۱۹۱۹، ودر و ویلسون با فرستادن نیروهای نظامی آمریکا به هائیتی، این کشور را اشغال نمود و آن را به جولانگاه نیروهای آمریکایی بدل ساخت. آمریکا، سرانجام، در سال ۱۹۳۴ قدرت را به نظامیان طرف دار خود تحویل داد. در سال ۱۹۵۷، فرانسوا دوولیه (مشهور به پاپا دوک) به کمک دولت آمریکا و با یک انتخابات ساختگی قدرت را به دست گرفت و خود را رئیس جمهور مادام العمر هائیتی خواند. بعد از مرگ این دیکتاتور، در سال ۱۹۷۱، زمام امور را پسر وی ژان کلود دوولیه (بی بی دوک) در اختیار گرفت. اما در سال ۱۹۸۶، عاقبت، بساط دیکتاتوری این خاندان برچیده شد. فرانسوا دوولیه و پسرش به آمریکا سرسپردگی کامل داشته و مرتباً از طرف مقامات آمریکایی، از جمله به پاس موضع ضد کمونیستی، مورد تشویق قرار می‌گرفتند. از سال ۱۹۸۶ تا انتخابات ۱۹۹۰، تعداد زیادی حکومت موقت امور هائیتی را به دست گرفتند.

نیروی کارگری هائیتی، حدود دو میلیون و ۸۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود، که ۴۲ درصد آن را زنان تشکیل می‌دهند، که رقم قابل توجهی در بین کشورهای در حال پیش رفت است. نقش زنان در تولید در

مناطق غیر شهری از این هم بیش تر برآورد شده است. (۳۴) از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۸۷، تغییرات زیادی در بافت کارگری هائیتی ایجاد شده است. در این مدت، درصد قابل توجهی از کارگران هائیتی از بخش کشاورزی به بخش خدمات نقل مکان داده‌اند. اما علی رغم این تغییرات، بخش کشاورزی هنوز بیش‌ترین درصد کارگران را به خود اختصاص می‌دهد. در بخش کشاورزی در سال ۱۹۸۰، در حدود ۶۶ درصد کارگران به کار اشتغال داشتند، در حالی که بخش صنعت شامل ده درصد و بخش خدمات دارای ۲۴ درصد از کارگران هائیتی بود. طبق آمار وزارت کار، نرخ بیکاری در هائیتی در سال ۱۹۸۷ در حدود ۴۹ درصد بوده است. و این در حالی است، که آمارهای دیگر نرخ بیکاری را حدود ۳۰ تا ۷۰ نیز درصد تخمین زده‌اند.

در دوران حکومت دیکتاتوری دوالییر، فعالیت‌های تشکلات کارگری بسیار محدود بود و کارگران حق ایجاد تشکل آزاد و مستقل کارگری را نداشتند. اما پس از سرنگونی حکومت دیکتاتوری دوالییر، فعالیت‌های کارگری چندین برابر گردید. در دهه‌ی ۱۹۸۰، سه اتحادیه و تشکل کارگری در هائیتی وجود داشت، که مهم‌ترین آن‌ها «فدراسیون اتحادیه‌های

کارگری» است، که در سال ۱۹۸۳ به وجود آمد. (۳۵) این تشکل به لحاظ سیاسی راست بود و رابطه‌ای دوستانه با «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» داشت. و در واقع، با کمک این تشکل به وجود آمده بود. تعداد اعضای این تشکل، که بیش‌تر در پورتو و پرینس و له کیاس وجود داشتند، حدود پانزده هزار نفر بود. اتحادیه‌ی کارگری دیگری، که تقریباً مستقل بود، «فدراسیون کارگران



هائیتی» است. (۳۶) این تشکل به «فدراسیون کارگری آمریکای لاتین»، که تشکل‌های کارگری مستقل آمریکای لاتین را نمایندگی می‌کرد، وابسته بود. فدراسیون مزبور از ۱۵۰ اتحادیه‌ی کارگری، که ۶۳ تای آن‌ها اتحادیه‌های رسمی و قانونی کارگران هائیتی بودند، تشکیل شده بود و حدود هفت هزار عضو داشت. اتحادیه‌ی کارگری سوم در هائیتی، در واقع بخش انشعابی از «فدراسیون کارگران هائیتی» بود، که ۴۴ اتحادیه‌ی کارگری را به وقت انشعاب با خود برد. وزارت کار حکومت دیکتاتوری دوالییر، فقط اتحادیه‌های کارگری، و نه اعضای آن‌ها، را به رسمیت می‌شناخت.

اولین انتخابات آزاد در تاریخ هائیتی در دسامبر سال ۱۹۹۰ صورت گرفت و ژان برترند ارستید، روحانی کاتولیک با ۶۷ درصد آرا، به عنوان رئیس جمهور انتخاب گردید. ولی نه ماه بعد از انتخابات، ارستید توسط کودتایی به رهبری ژنرال سدراس و به کمک «سیا» از کار برکنار شد. ارستید پس از به قدرت رسیدن در برابر فشارهای «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» مقاومت کرد و حاضر به خصوصی کردن موسسات دولتی نگشت. همین سیاست، باعث شد «سیا» به کمک نیروهای ارتجاعی محلی، کودتایی را علیه او سازمان

دهد. بعد از سرنگونی ارستید، رهبران کودتا، کاندیدای «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» و دولت آمریکا، مارک بازین، را به عنوان نخست وزیر هائیتی انتصاب نمودند. مارک بازین، وزیر اقتصاد فرانسوا دوالبیر رئیس جمهور مادام العمر و دیکتاتور هائیتی، به محض کسب قدرت برنامه‌های دیکته شده‌ی این نهادهای سرمایه داری جهانی را به مرحله‌ی اجر در آورد. در همین دوره، رهبران کودتا دست به قلع و قمع مردم بی دفاع زدند و بیش از چهار هزار تن از مردم بی دفاع را کشتند و تعداد زیادی را زخمی و زندانی کردند. بیش از ۳۰۰ هزار نفر از مردم در کشور خود پناهنده شدند و هزاران نفر از مردم بی دفاع از ترس جان، خانه و کاشانه‌ی خود را رها کرده و به جمهوری دومینکن فرار کردند.

در اکتبر سال ۱۹۹۴، سرانجام، دولت کلیتون زیر فشار سازمان ملل، و گروه‌های مستقل و سپاه پوست آمریکایی، حاضر شد با فرستادن بیست هزار نیروی نظامی به اصطلاح «پاسدار صلح» - پس از قول و قرارهای پشت پرده با ارستید - کودتا چیان را وادار به استرداد قدرت به ارستید کند. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴، سرانه‌ی تولید ملی هائیتی سی درصد تنزل داشت. و بنا به گزارش «بانک جهانی»، بیکاری در این کشور در این مدت به شصت درصد رسید. در این میان، کشور به غایت فقیر هائیتی می‌بایستی سود قروض خود را نیز پرداخت نماید. این مساله، ارستید را وادار کرد وام دیگری از «بانک جهانی»، «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک توسعه‌ی آمریکا»، برای پرداخت سود وام‌های قبلی خود به همین موسسات، دریافت کند. و بر مشکلات اقتصادی بیافزاید.

در سال ۲۰۰۰، انتخابات مجلس و هم چنین ریاست جمهوری هائیتی صورت گرفت و حزب ارستید، «فانمی لاوالاس»، حداکثر آرا را به خود اختصاص داد. این انتخابات می‌بایستی در تاریخ بیست و سوم نوامبر صورت می‌گرفت، اما دو هفته قبل از انتخابات، بیل کلیتون رئیس جمهور وقت آمریکا تمامی کمک‌های اقتصادی آمریکا برای توسعه‌ی هائیتی - طبق توافق نامه‌ی «صندوق بین‌المللی پول» - را قطع نمود. ارستید، به رغم این تحریم، با کسب ۶۷ درصد آرا از رقیب خود مارک بازین، نخست وزیر دوران کودتا و کاندیدای دل خواه آمریکا و نهادهای سرمایه داری جهانی جلو افتاد و برنده‌ی انتخابات شناخته شد. اما این تحریم دولت آمریکا، امکانات ارستید را برای انجام اقداماتی به نفع مردم بسیار محدود کرد. با این وجود، ارستید اقداماتی از قبیل ساختن مدارس و بیمارستان در مناطق فقیرنشین، ایجاد اولین و تنها دانشگاه پزشکی در کشور، مخالفت با «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» برای خصوصی کردن بخش دولتی را انجام داد. باید یاد آوری کنم، که در هائیتی برای هر ده هزار نفر فقط ۱،۲ دکتر، دکترهای کوبایی، وجود دارد.

در سال ۲۰۰۳، «صندوق بین‌المللی پول»، دولت هائیتی را تحت فشارهای بسیار برای اجرای «یک سیستم آزاد قیمت گذاری برای مواد سوختی» قرار داد. این اقدام باعث شد، که قیمت نفت در فاصله‌ی ماه ژانویه و فوریه، ۱۳۰ درصد اضافه گردد. افزایش قیمت نفت به نوبه‌ی خود باعث یک سری تورم در جامعه گردید، که عمده‌ترین آن سقوط نرخ پول هائیتی و افزایش چهل درصدی مایحتاج عمومی بود. این عمل «صندوق بین‌المللی پول»، بسیار حساب شده بود؛ چرا که یکی از قول‌های انتخاباتی ارستید، اضافه کردن حقوق‌ها بود، که چیزی برابر با سه دلار بود. اما این اقدام باعث گردید، که دست مزد کارگران از آن هم که بود به حدود ۱،۵ تا ۱،۷ دلار تنزل یابد.

دکتر چاووسودوسکی در مقاله‌ای تحت عنوان «تخریب هائیتی» در «مرکز تحقیقات گلوبال» می‌نویسد:

«سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، که رابطه‌ای تنگاتنگ با سازمان «سیا» دارد، بزرگ‌ترین کمک‌های مالی را به گروه جی ۱۸۰ و دیگر نیروهای مخالف ارستید نمود.»

پوپول فارمردر مقاله‌ای تحت عنوان «چه کسی ارستید را سرنگون کرد؟» در «نقد کتاب لندن» می‌نویسد:

«سناتور کریستوفر دوود از مقامات آمریکایی می‌خواهد توضیح دهند چگونه و چرا «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» مبلغ ۱،۲ میلیون دلار برای تعلیم دادن ۶۰۰ تن از افراد شورشی، که تا قبل از وارد شدن به هائیتی در جمهوری دومینکن به سر می‌بردند، خرج نموده است.»

سرانجام، در در اوایل فوریه‌ی ۲۰۰۴، کودتاچیان مخالف ارستید با تجهیزات مدرن نظامی و با کمک دولت و ارتش آمریکا از خاک جمهوری دومینکن وارد هائیتی شدند. در این جا هم «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، با استفاده از تجربه‌ی نیکاراگوئه، دست به تشکیل و اتحاد نیروهای ضد ارستید زد، که نتیجه‌ی آن ایجاد دو تشکل: یکی «گروه جی ۱۸۰» - شامل ۱۸۰ گروه و سازمان کوچک - و «گروه هم‌گرایی دموکراتیک» - متشکل از ۲۰۰ سازمان و گروه کوچک سیاسی و اجتماعی - بود. برای آگاهی بیش‌تر از اوضاع سیاسی اجتماعی هائیتی، به مقاله‌ی «کودتای هائیتی و نقش شرکت‌های رسانه‌ای» (۳۷) مراجعه کنید. براین کونکونون (۳۸) نیز در این باره می‌نویسد:

«کولین پاول، وزیر امور خارجه آمریکا، دوازده روز قبل از کودتا در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی می‌گوید: من نمی‌توانم خریدار ایده‌ای باشم، که سرنگونی رئیس جمهور منتخب مردم را از طریق آدم‌کشان و تروریست‌ها، آن‌هایی که به قانون پایبند نبوده و نتیجتاً چیزی جز کشتار و بدبختی برای مردم هائیتی به ارمغان نمی‌آورند، را پیشنهاد می‌کند.»

اما پاول، دوازده روز بعد، با چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای، از همین تروریست‌ها و آدم‌کشان به عنوان نیروهای مردمی یاد کرد و در حمایت از آن‌ها رئیس جمهور منتخب مردم هائیتی را مجبور نمود کشور را ترک نماید. بنا به گزارشات «عفو بین‌الملل»، تاکنون هزاران نفر از مردم هائیتی به دست نیروهای کودتا به قتل رسیده و یا ناپدید شده‌اند.

«سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، هم راه نیروهای ارتجاعی هائیتی، فعالیت‌های خود را پس از سرنگونی ارستید هم چنان ادامه داده و با کمک به کودتاچیان، به طور مستقیم و غیر مستقیم، نقش عمده‌ای در سرکوب خونین طرف داران ارستید داشته است. این سازمان، در کنار حکومت کودتا و با کمک نیروهای نظامی آمریکا و متحدین آن، تحت نام نیروهای صلح سازمان ملل، نهایت سعی خود را برای جلوگیری از کاندیداتوری مردمی و طرف دار لاوالاس، حزب سیاسی ارستید، در انتخابات اخیر هائیتی نموده است و به این منظور، انتخابات را چهار بار به تعویق انداخته است. اما مردم هائیتی، علی‌رغم اشغال نظامی کشور و همگی فشارها و تضيقات و سرکوب‌ها، علی‌رغم کارشکنی‌های مستقیم «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و نهادهای دست ساخته‌ی آن، علی‌رغم زندانی شدن کاندیدای مردمی و جلوگیری از شرکت «حزب لاوالاس» در انتخابات (روحانی کاتولیک ژرالد ژان جسته، کاندیدای این حزب را بدون هیچ‌گونه مدرکی دستگیر و زندانی نمودند)، و علی‌رغم مشکلات بی‌شماری

Paragon Publishing House, 2004 – France
<http://www.chomsky.info/books/washington02.htm> -۲۰
 US Agency for International Development -۲۱
 The National Endowment for Democracy -۲۲
<http://www.zmagazine.org> -۲۳
 Wiliam I Robinson, Promoting Polyarchy:
 Globalisation
 US intervention and ..1996:p69 -۲۴
<http://www.doublestandards.org/wakeup1.html> -۲۵
<http://www.globalresearch.ca> -۲۵-۱
 Federation of Venezuelans Workers (CTV) -۲۶
 The Accion Democratica Party -۲۷
<http://www.venezuelaanalysis.com> -۲۷-۱
<http://www.thirdworldtraveler.com/Labor/VenezuelaAFL-CIO.html> -۲۸
 The Bolivarian Worker's Force -۲۹
 Fedecamaras, Venezuela's Chambers of Commerce -۳۰
 Labour Imperialist Redux? The AFL-CIO Foreign Policy
 since 1995, Monthly review 2005 -۳۱
 National Workers' Union (UNT) -۳۲
www.handsoffvenezuela.org/solidarity_unt_ilo.htm -۳۳
www.hartford-hwp.com/archives/43a/470.html -۳۴
 the Federation of Union Workers (Fédération des Ouvriers Syndiqués-FOS -۳۵
 Federation of Haitian Workers/Federation of Latin American Worke -۳۶
http://www.hasteh.com/views/r_views/haiti.htm -۳۷
<http://www.ijdh.org> -۳۸



که برای کارگران و زحمت کشان و طرف داران ارستید در بل ایر و سितه سولیل (دو منطقه در پورتویرانس، که فقیرترین مردم هائیتی در آن‌ها زندگی می‌کنند)، و ... اما بالاخره مردم هائیتی مشیت محکمی بر دهان نیروهای اشغال گر زدند و در انتخابات اخیر، رنه پرهوال را، با آرای چهار برابر بیش از نزدیک‌ترین رقیب انتخاباتی خود، به ریاست جمهوری رساندند.

پانزدهم آوریل ۲۰۰۶

* * *

در بخش دیگر این مطلب، سیاست‌های خارجی این تشکل در دیگر نقاط جهان را دنبال کرده و مطلب را با بررسی تحولات درونی آن به پایان می‌بریم.

* * *

از منابع زیر در این نوشتار استفاده شده است:

AFL-CIO -۱
 The Noble and Holy Order of the Knights of Labour -۲
 Federation of Organised Trade and Labour Unions -۳
 American Fedration of Labour (AFL) -۴
<http://www.iww.org> Industrial Workers World -۵
 Radical Economics and Labour Movement, 15-17 Sept -۶
 2005 Conference on Radical Economics in the 20 century.
 Unversity Center, University ov Missouri - Kansas
 warehouse and Helper of America -۷
 Detroid -۸
<http://www.moldea.com/Hoffa.html> -۹
 John L lowis -۱۰
 Committee for Industrial Organisation -۱۱
 Wolter Ruether -۱۲
 Asian -American Labour Center -۱۲-۱
 The African - American Labour Center -۱۲-ب
 Free Trade Union Institute -۱۲-پ
 The American Institute for Free Labour -۱۲-ت
 Developement
 American Center for International Labour -۱۲-ث
 Solidarity
<http://www.historicaltextarchive.com/sections.php?op=viewarticle&artid=574> -۱۳
<http://www.writing.upenn.edu/~afilreis/50s/guatemala.html> -۱۴
 گزارش ۱۴۰۰ صفحه ای سازمان سیا در مورد کودتا در گواتمالا
 International Confederation of Free Trade Unions
 ICFTU -۱۵
<http://www.brazzil.com/p141feb03.htm> -۱۶
<http://www.voltairenet.org/article30046.html> -۱۷
 American Institute for Free Labour Developemet -۱۸
<http://www.voltairenet.org/article30046.html> -۱۹
 Les guerres scélérates, Book in French by William Blum,

نگاهی به تاریخچه «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»

(بخش دوم)

آشوب‌های سازمان داده شده در کشورهای جهان سوم به طور عام و آمریکای لاتین به طور اخص را شناخت.

«سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» (ان. ای. دی)، که معمولاً به عنوان «ند» خوانده و شناخته می‌شود، در سال ۱۹۸۳، در دوران حکومت ریگان، برای پیش برد سیاست‌های دولت آمریکا و ایجاد آشوب در کشورهایی که در کمپ آمریکا نبودند، تاسیس گردید و یکی از چهره‌های مشهور و سازمان ده کودتای خونین بر علیه آینده، یعنی هنری کیسینجر، یکی از سران و فعالین اولیه‌ی این سازمان بود. بعد از هنری کیسینجر، مدلین اولبرایت، وزیر امور خارجه در دوران کلینتون، فرانک کارلوچی، وزیر دفاع ریگان، زیگنیو برزنسکی، رئیس سازمان حفاظت ملی در دوران کارتر، ژنرال رمزی کلارک، فرمانده‌ی نیروهای ناتو در دوران کلینتون، و پوول وولفویچ، رئیس فعلی بانک جهانی و معاون رامسفلد، وزیر دفاع سابق بوش، در دوران‌های مختلف در موقعیت سران و رهبران این موسسه‌ی به ظاهر ان. جی. او قرار داشتند. (۳) آلبرت شنکر، رئیس فدراسیون معلمان آمریکا، که یکی از خصوصیات عمده‌ی وی موضع به غایت ضد کمونیستی است، و نیز لین کیرکلند، رئیس «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، دو نفر از اعضای رهبری پروژه‌ی اعطای ملی برای دموکراسی بودند. (۴) این سازمان، علی‌رغم این که وانمود می‌کند سازمانی است ان. جی. او، اما مستقیماً سیاست‌های سازمان سیا را از بدو تاسیس خود در کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب - به خصوص آن کشورهایی، که کاخ سفید نقشه و برنامه‌ی سرنگونی آن‌ها را ریخته است - دنبال کرده است. این سازمان به ظاهر ان. جی. او به عنوان مثال بیش‌ترین کمک‌های مالی را به مخالفان رئیس‌جمهور ونزوئلا، هوگو چاوز، نموده است. دکتر کیم اسکپیس در مقاله‌ای در «مرکز تحقیقات گلوبال» می‌نویسد: «طبق گزارش سالانه‌ی سازمان اعطای ملی برای دموکراسی، این سازمان مبلغ ۴۰۳۹۳۳۱ (حدود چهار میلیون دلار) در سال ۲۰۰۱ به نیروهای مخالف چاوز و سازمان‌های آمریکایی‌ای که در این رابطه کار می‌کنند، کمک نموده است.» حرکت‌های اخیر در یوگسلاوی، اوکراین و گرجستان، تحت عنوان انقلابات مخملی، توسط این سازمان کارگردانی، اجرا و از نظر مادی تامین گردیده است. این سازمان در واقع بخشی از وظایف سازمان سیا را در کشورهای آمریکای لاتین و دیگر نقاط جهان اجرا می‌نماید. از آن جایی که این سازمان خود را ان. جی. او می‌خواند، دولت آمریکا

نقش این تشکل کارگری در اروپا به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم

در بخش نخست (۱) این نوشتار به بررسی نقش «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در آمریکای لاتین پرداختیم. در این قسمت، نقش این تشکل کارگری را در اروپای بعد از جنگ جهانی دوم مرور خواهیم نمود. لازم به تذکر است که قصد این نوشتار، بررسی و تحقیق در مورد فعالیت‌های این تشکل در چهارچوب جامعه‌ی آمریکا نبوده، بلکه مرور و تحقیقی درباره‌ی عمل کرد و نقش مخرب و ارتجاعی «فدراسیون کار آمریکا» - «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در نقاط مختلف جهان است. سیاست‌های ضد کمونیستی این نهاد باعث می‌شده است، که در همه‌ی برهه‌های زمانی این تشکل با هم کاری و هم یاری سازمان سیا، سازمان جاسوسی آمریکا، نقشی فعال در سرکوب جنبش‌های مردمی در نقاط مختلف جهان - از آمریکای جنوبی گرفته تا آفریقا، از آسیا گرفته تا اروپا - داشته باشد. لذا همان طوری که در بخش نخست هم یادآور شدیم، بررسی همه‌جانبه، عمیق و علمی نقش مخرب «فدراسیون کار آمریکا» - «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در یکایک کشورهایی که سازمان سیا اقدام به کودتا و سرکوب مردم کرده است، خود احتیاج به تحقیقی کامل دارد که در توان این نوشتار نیست. به هر حال، قصد این نوشتار شناساندن چهره‌ی واقعی این نهاد و نشان دادن نقش مخرب آن به جنبش کارگری ایران است. به خصوص در شرایط حساس کنونی، که آمریکا از یک طرف قصد تجاوز و حمله نظامی به ایران را دارد و از طرف دیگر با اتکا به فعالیت‌های «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» (۲) و بخش بین‌المللی کارگری فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، یعنی «کانون آمریکایی برای هم بستگی کارگری» (معمولاً به اسم کانون هم بستگی شناخته می‌شود) در بسیج نیروهای راست - از سلطنت طلب گرفته تا مجاهدین - قصد دارد سیاست‌های خود را مو به مو در رابطه با ایران اجرا کرده و یک بار دیگر جنبش انقلابی مردم را به کج راه ببرد. در این میان، جا دارد که قدری درباره‌ی «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، سازمانی که به قول پایه‌گذاران آن در حال حاضر نقش سازمان سیا را در نقاط مختلف بازی می‌کند، پردازیم. چراکه بدون شناخت نقش مخرب این سازمان - ظاهراً ان. جی. او - در جهان، مشکل است که دست‌های پشت پرده در

می‌تواند به آسانی ادعا نماید که این سازمانی است ان. جی. او و سیاست‌ها و فعالیت‌های آن ربطی به دولت ندارد. الن وینستن، یکی از افرادی که نقش عمده‌ای در تاسیس این سازمان داشته است، در مقاله‌ای در «واشنگتن پست»، در تاریخ بیست و یکم سپتامبر ۱۹۹۱، نوشت: «بیش‌تر کارهایی که ما امروز در سازمان اعطای ملی برای دموکراسی انجام می‌دهیم، در ۲۵ سال پیش توسط سازمان سیا انجام می‌شد.» دکتر مایکل چاو و سودووسکی در مقاله‌ای تحت عنوان «تخریب هائیتی» در «مرکز تحقیقات گلوبال» می‌نویسد: «این سازمان از جمله بودجه‌ی چهار انستیتو به نام‌های: ۱- انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان؛ ۲- انستیتو دموکراتیک ملی برای امور بین‌المللی؛ ۳- کانون بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری خصوصی؛ و ۴- کانون آمریکایی برای هم‌بستگی کارگری (معمولاً به اسم کانون هم‌بستگی شناخته می‌شود)؛ را تامین می‌نماید و رابطه‌ی تنگاتنگی با آن‌ها دارد.» او هم چنان ادامه می‌دهد: «وظایف عمده‌ی این سازمان‌ها آن‌طور که خود بیان می‌کنند، کمک رساندن مالی و تکنیکی به همه‌ی آن‌هایی است که آرزوی دموکراسی را در سراسر جهان دارند.»

همان‌طوری که ذکر شد، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» هم کاری نزدیکی با چهار تشکل مختلف که در واقع چهار ستون اصلی جامعه‌ی آمریکا هستند، دارد. «انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان»، سیاست‌های حزب جمهوری خواهان را نمایندگی می‌کند؛ «انستیتو دموکراتیک ملی برای امور بین‌المللی»، متعلق به حزب دموکرات است و سیاست‌های این حزب را دنبال می‌کند؛ «کانون بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری خصوصی»، متعلق به اتاق بازرگانی آمریکا است و سیاست‌های سرمایه‌های بزرگ برای غارت و چپاول کشورهای جهان سوم را تعقیب می‌نماید؛ و «کانون آمریکایی برای هم‌بستگی کارگری»، بخش بین‌المللی فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی است و سیاست‌های این تشکل را نمایندگی می‌کند.

ویلیام رابینسون در مورد پروژه‌ی اعطای ملی برای دموکراسی می‌نویسد: «در واقع، این پروژه نتیجه‌ی تغییر سیاست خارجی آمریکا نسبت به کشورهای جهان سوم، که سیاستی هم‌سو با منافع مستقیم آمریکا ندارند، است. آمریکا استراتژی قبلی خود مبنی بر مهار کردن حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی از طریق قبضه نمودن دولت و اهرم‌های قدرت از طریق کودتای نظامی را به پروسه‌ی «ترویج دموکراسی» از طریق رخنه نمودن عوامل آمریکا و روشن فکران محلی در جنبش‌های اجتماعی و به دست گرفتن رهبریت این حرکت‌ها و جنبش‌های مردمی تغییر داده است.» او ادامه می‌دهد: «اعطای ملی برای دموکراسی از دموکراسی بی‌طرف داری می‌کند، که هم‌خوان با منافع آمریکا باشد و به زبان دیگر، آن دموکراسی بی‌طرف برای اعطای ملی برای دموکراسی زمانی قابل قبول است که منافع ملی دولت آمریکا را تامین نموده و روشن فکران محلی قادر به مهار نمودن جنبش باشند.» (۵) ویلیام رابینسون می‌گوید: «آمریکا دو نوع برنامه‌ی «ترویج دموکراسی» را در سطح جهان دنبال می‌کند: دسته‌ی اول شامل کشورهای است، که توسط رهبران طرف دار بازار و جهانی شدن سرمایه اداره می‌شود. برنامه‌ی دخالت‌های سیاسی در این کشور برای پشتیبانی و کمک به نیروهای نئولیبرال محلی برای به دست گرفتن هر چه بیش‌تر اهرم‌های قدرت و اعمال هژمونی خود بر تمام بخش‌های جامعه‌ی مدنی است. هدف اصلی این پشتیبانی مساعد نمودن زمینه برای اجرای رفرم‌های اقتصادی

به نفع بازار، اصلاحات ساختاری در اقتصاد و خصوصی کردن هر چه بیش‌تر سرمایه‌های ملی و در یک کلام، ترویج و رواج اقتصاد نئولیبرالی و ادغام کامل کشور در بازار جهانی سرمایه است. روی دیگر این سیاست، همانا کوشش برای ایزولاسیون، به حاشیه راندن و بدنام کردن نیروهای مردمی، ملی، انقلابی و مترقی که به نحوی سد راه توسعه‌ی سیاست‌های نئولیبرالی حکومت طرف دار منافع آمریکاست، می‌باشد. بخش دیگر یا نوع دیگر سیاست آمریکا، همانا استفاده از «ترویج دموکراسی» برای سرنگون نمودن حکومت‌هایی است، که - به هر بهانه - آمریکافکر می‌کند که آن‌ها رژیم مطلوب نمی‌باشند و هم چنین «گذار به سوی دموکراسی» در مواقعی، که دولت آمریکا تغییر یک رژیم را به دلیل هم‌خوان نمودن آن کشور با اقتصاد نئولیبرالی و بازار سرمایه‌ی جهانی در دستور کار خود قرار می‌دهد.» (۵).

کشورهایی که آمریکا آرزوی دخالت مستقیم و تغییر رژیم آن‌ها را در سال‌های اخیر داشته، هائیتی، ونزوئلا و کوبا می‌باشند. آن‌ها موفق شدند حکومت ژان برترد ارستید در هائیتی را با یک کودتا و اشغال نظامی سرنگون کنند. آمریکا در کودتای یازده آوریل ۲۰۰۲ علیه حکومت دموکراتیک هوگو چاوز به طور مستقیم دست داشت و کمک‌های زیادی از طریق «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» به کودتاچیان نمود. ولی با این همه، کودتای آمریکایی ۲۰۰۲، به همت مردم فقیر و نیروهای نظامی طرف دار چاوز بعد از ۴۸ ساعت به شکست انجامید و حکومت چاوز مجدداً قدرت را در دست گرفت. برای آشنایی بیش‌تر با نقش «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و «کانون آمریکایی برای هم‌بستگی کارگری» در هائیتی و ونزوئلا به بخش اول این نوشتار مراجعه کنید. «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و «کانون آمریکایی برای هم‌بستگی کارگری» در انقلابات مخملی در یوگسلاوی، اوکراین و گرجستان نقش فعالی داشتند در واقع توسط این‌ها رهبری می‌شد.

در واقع، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» به عناوین مختلف سعی می‌کند در اپوزیسیون ایران رخنه کرده و مبارزه‌ی مردم تحت ستم ایران را بار دیگر به کج راه ببرد. به عنوان مثال «کانون آمریکایی برای هم‌بستگی کارگری»، که سیاست‌های «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را در «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» نمایندگی می‌کند، در حرکت‌های کارگری اخیر ایران فعال بود و هم‌اکنون به یمن پول‌های دولت آمریکا، سایت‌های اینترنتی متعددی به زبان فارسی راه انداخته‌اند و کنفرانس‌های متعددی - مانند کنفرانسی که اخیراً در دویبی برای درس آموزی ایرانیان برگزار نمودند، که در آن علاوه بر افراد ایرانی از تعدادی از دانش‌جویان یوگسلاوی و اوکراین هم برای منتقل نمودن درس‌های خود از «انقلاب»‌های رنگارنگی که در این کشورها سازمان داده شده بود، حضور داشتند - در این جا و آن جا به راه می‌اندازند. بنا به اطلاعات منتشره از طرف خود «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، سازمان‌ها و موسسات زیر که در راستای دموکراسی در ایران فعالیت می‌کنند، کمک‌های مالی از طرف این نهاد برای پیش برد فعالیت‌های خود دریافت می‌کنند (۶):

- بنیاد عبدالرحمن برومند (۷)؛ - کانون آمریکایی برای هم‌بستگی کارگری (۸)؛ - انستیتو امور بین‌المللی (۹)؛ - انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان (۱۰)؛ - شورای ملی ایرانی - آمریکایی (۱۱)؛ این نهاد، نشان‌ها و کمک هزینه‌های مختلفی تحت عناوین متفاوت به

افراد در کشورهای متعدد می‌دهد. در چند سال اخیر (از سال ۲۰۰۵ به بعد)، به گفته‌ی این نهاد، تعدادی از ایرانیان نیز به خاطر کوشش‌های بی‌دریغ خود برای «دموکراسی» در ایران به دریافت جایزه و یا مدال ریگان از طرف این نهاد نایل آمده‌اند(۲).

این وظیفه‌ی نیروهای مترقی ایرانی است که هوشیار بوده و جای پای برای این نیروی ارتجاعی در جنبش انقلابی ایران به طور کلی و جنبش کارگری به طور اخص باز نکنند؛ به ویژه که نیروهای راست



و سلطنت طلب، با کمال میل کمک‌های این قبیل گروه‌ها را می‌پذیرند. در واقع، باید گفت که حیات سیاسی این نیروها به کمک‌های مالی این گونه سازمان‌ها و نهادهای ارتجاعی وابسته است.

نقش «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در اروپا

این دو تشکل، همیشه و حتا زمانی که در دهه‌ی پنجاه دوباره در هم ادغام شده و «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را به وجود آوردند (برای آگاهی بیش‌تر در این مورد به بخش نخست این نوشتار مراجعه کنید)، به خاطر اهداف ضد کمونیستی خود، برنامه و سیاستی ارتجاعی - در راستای منافع دول وقت آمریکا و شرکت‌های بزرگ آمریکایی - را در نقاط مختلف جهان اجرا نموده‌اند. مدارک و شواهد بسیاری وجود دارد، که این تشکل به خصوص «فدراسیون کار آمریکا»، هم پا و هم یار سازمان سیا و دولت آمریکا از یک طرف در سرنگونی دولت‌های دموکراتیک و مردمی دست داشته است و از طرف دیگر با ایجاد اتحادیه‌های زرد و دست راستی مستقیماً حرکت‌ها و جنبش‌های کارگری مترقی را سرکوب نموده است. حرکت‌های ضد مردمی و ارتجاعی این تشکل در نقاط مختلف آمریکای لاتین را در بخش اول این نوشته بررسی کردیم و نشان دادیم، که چگونه پا به پای سازمان سیا و بعدها «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» در سرکوب مردم و جنبش‌های کارگری در این بخش از جهان شرکت داشته است.

سیاست‌های ارتجاعی این تشکل البته به آمریکای لاتین محدود نبوده، بلکه در اقصا نقاط جهان از فیلیپین گرفته تا آفریقای جنوبی از یونان گرفته تا ایتالیا و در یک کلام، تمامی کره‌ی زمین را شامل می‌شود. در سال‌های اخیر، هم پا با چرخش در سیاست دولت آمریکا و انتخاب سیاست براندازی دولت ایران، این تشکل فعالیت‌های ویژه‌ای را در رابطه با ایران هم آغاز نموده است. عمده‌ی سیاست خارجی این تشکل، از بدو تاسیس آن، حول محور قبول هژمونی آمریکا بر دیگر کشورهای جهان شکل گرفته است. کیم سالیس در مقاله‌ای تحت عنوان «آرشیو فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی را در رابطه با اعمال این تشکل در حرکت‌های کارگری در سطح جهان را باز کنید»(۱۲)، می‌نویسد: «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی معتقد است که سرکردگی و رهبری اقتصادی شرکت‌های بزرگ آمریکایی به نفع کارگران

آمریکا بوده و بدین خاطر، میثی و کیرکلند (دو تن از افرادی، که رهبریت این تشکل را به عهده داشته‌اند) سیاست‌های خود را با نیروهایی که طرف دار سرمایه گذاری‌های بزرگ شرکت‌های آمریکایی به خصوص در کشورهای در حال توسعه بودند، هماهنگ می‌کردند. این سیاست باعث می‌شد، که آن‌ها حتا در برابر سیاست‌های ضد کارگری شرکت‌های بزرگ در خود آمریکا هم سکوت اختیار کنند. این سیاست ضد کارگری

در دهه‌های پنجاه، شصت و هفتاد، خود سنگ بنای وضع اسف باری است که کارگران آمریکایی در حال حاضر دچار آن هستند.»

با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، «فدراسیون کار آمریکا» از یک طرف و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» از طرف دیگر، فعالیت‌های ضد کمونیستی و ضد کارگری خود را در اروپا شروع نمودند و نقش عمده‌ای در سازمان دهی سرکوب نیروهای انقلابی و اتحادیه‌های راستین کارگری در آلمان، فرانسه، ایتالیا، هلند، ترکیه و یونان ایفا کردند. جا دارد یادآوری کنیم، که «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» تا دهه‌ی پنجاه به صورت دو تشکل جدا از هم فعالیت می‌کردند (برای آگاهی بیش‌تر از فعالیت‌های آن‌ها و چگونگی جدایی و اتحاد آن‌ها به بخش نخست این نوشتار مراجعه کنید). «فدراسیون کار آمریکا»، که آمریکای لاتین تا این زمان جولان گاه آن بود، تصمیم گرفت تجارب و فعالیت‌های ضد کارگری خود را از آمریکای جنوبی به سایر نقاط جهان منتقل نمایند. به همین خاطر، این تشکل در کنگره‌ی سال ۱۹۴۴، «کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد» (و یا انستیتیوی اتحادیه‌ی آزاد) را برای کمک به اتحادیه‌های خارجی تاسیس کرد و استراتژی درازمدت این تشکل را ایجاد اتحادیه‌های آزاد (بخوانید ضد کمونیستی و در راستای سیاست‌های دولت آمریکا) زیر نفوذ «فدراسیون کار آمریکا» تعیین کرد و رهبریت این تشکل به جرج میثی که در آن هنگام مسئول امور مالی فدراسیون بود، دیوید دابونسکی، رئیس اتحادیه‌ی بین‌المللی پوشاک زنان، متیو وول، رئیس اتحادیه‌ی کارمندان راه آهن، سپرده شد. به قول هری کلبز: «از همان بدو تاسیس، این تشکل شامل پشتیبانی‌های بی‌دریغ دولت آمریکا از یک طرف و جامعه‌ی ملی تجار، که سیاستی ضد کارگری داشت، قرار گرفت. کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد، تشکلی بود که بودجه‌ای مخفی داشت و آن را حتا از رهبران اتحادیه‌های تشکیل دهنده‌ی فدراسیون کار آمریکا هم مخفی نگاه می‌داشت. دو تن از اولین اقدامات این تشکل، یکی انتخاب جیبی لاوستون به عنوان دبیر اجرایی (جیبی لاوستون متولد در یک خانواده‌ی یهودی لیتوانی، در تاریخ ۱۹۰۷ هم راه خانواده به آمریکا مهاجرت می‌کند. از همان اوان جوانی به سوسیالیسم علاقه مند می‌شود و در سال ۱۹۱۷ حزب کمونیست را به وجود می‌آورد. در سال ۱۹۲۱، این حزب با حزب کمونیست کارگری آمریکا ادغام شده و حزب کمونیست آمریکا را تاسیس می‌کند. علاوه بر رهبریت حزب، وی یکی از اعضای هیات

تحریریه‌ی روزنامه‌ی «کمونیست»، ارگان حزب کمونیست آمریکا، بود. در سال ۱۹۲۷، او رهبریت حزب را به عهده می‌گیرد و متعاقب آن انشعابی در حزب کمونیست آمریکا صورت می‌پذیرد و این حزب به سه شاخه، شاخه روتنبرگ - لاوستون (بزرگ‌ترین بخش)، شاخه‌ی کنون، و شاخه‌ی فوستر (کوچک‌ترین بخش و طرف‌دار خط و مشی استالین) تقسیم می‌شود. مدتی بعد دو بخش روتنبرگ - لاوستون و کنون در هم ادغام می‌شوند. در این زمان، تسویه‌های حزبی در شوروی صورت می‌گیرد و اثر خود را در آمریکا نیز به جا می‌گذارد و لاوستون به خاطر طرف‌داری از بوخارین از حزب اخراج می‌شود. او حزب کمونیست (اکثریت) را به وجود می‌آورد، ولی از آن جایی که فقط بخش کوچکی از اعضا را می‌تواند با خود هم راه کند، آن را به حزب کمونیست (مخالفین) تبدیل می‌کند و بعد به لیگ مستقل کمونیست کارگری تغییر نام می‌دهد، در سال ۱۹۳۸ مجدداً اسم گروه خود را به لیگ مستقل کارگری تبدیل می‌کند و بالاخره در تاریخ ۱۹۴۱ آن را منحل می‌نماید. وی بعدها به مهره‌ای ضد کمونیست تبدیل می‌شود و انتخاب او به این مقام به خاطر همین موضع ضد کمونیستی او بوده است. مترجم) و دیگری انتخاب ایروینگ براون به عنوان تنها نماینده‌ی فدراسیون کار آمریکا در اروپا بود. جیمی لاوستون و ایروینگ براون به هم خیلی نزدیک و با هم دوست بودند و هر دو موضعی به غایت ضد کمونیستی داشتند و هم دیگر را در این راستا تکمیل می‌کردند. به راستی جیمی لاوستون و ایروینگ براون تیمی کامل و عالی بود؛ چرا که جیمی لاوستون استاد کشیدن نقشه‌های ضد کارگری و ضد کمونیستی برای اروپا بود و ایروینگ براون به خوبی توانایی به اجرا درآوردن کامل و مو به موی آن نقشه‌های شوم را داشت.» (۱۴) «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، که پایان جنگ جهانی دوم را بهترین موقعیت برای تشدید فعالیت‌های ضد کارگری در اقصا نقاط جهان ارزیابی کرده بودند، با ایجاد «انستیتوی اتحادیه‌ی آزاد» وارد اروپا شده و فعالیت‌های ضد کارگری ضد کمونیستی خود را در این قاره آغاز نمودند. از آن جایی که نیروهای کمونیستی در نقاط مختلف اروپا، جنبش‌های ضد فاشیستی را یا رهبری می‌کردند و یا به طور خستگی‌ناپذیری در این جنبش‌ها نقش داشته و در این راستا قربانی‌های بسیار داده بودند، دارای پایگاهی مردمی بوده و در فرانسه، یونان، ایتالیا و... موقعیتی بسیار خوب در جنبش کارگری داشتند. این مهم، خود باعث نگرانی دول وقت آمریکا و رهبران دو تشکل عمده‌ی کارگری آمریکا، که به طور هستریک ضد کمونیست بودند، می‌شد. باید یاد آوری کنیم، که دقیقاً در این برهه از زمان است که «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» تمامی اعضای چپ و کمونیست را در اتحادیه‌هایی که متعلق به این تشکل بود، پاک‌سازی می‌کند (برای چگونگی این مهم به بخش اول این نوشتار مراجعه کنید). لذا جای تعجب نیست، که هم «فدراسیون کار آمریکا» و هم «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» هر دو اروپای بعد از جنگ جهانی را برای فعالیت‌های خارج از قاره‌ی آمریکا انتخاب نمودند. البته در این راستا، آن‌ها پشتیبانی کامل مادی و معنوی سازمان جاسوسی آمریکا، سیا، و دیگر نهادهای دولتی آمریکا را با خود داشتند؛ چرا که آن‌ها می‌دانستند «فدراسیون کار آمریکا»، با موضعی ضد کمونیستی و با قبول نظام سرمایه‌داری تاسیس شده بود و امتحان خود را در آمریکای لاتین به خوبی انجام داده و هم پای سازمان سیا در سرکوب جنبش‌های مردمی در این قاره نقشی موثر ایفا کرده است.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، رقابتی بین شوروی و آمریکا در اروپا - به خصوص در یونان، ترکیه، ایتالیا، فرانسه و آلمان - آغاز می‌شود و بنا به گفته‌ی هری کیلبر: «دقیقاً در همین اثناست، که وزارت امور خارجه‌ی آمریکا متوجه متحدینی در کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد می‌شود و بی‌درنگ اقدام به کمک‌های مالی و پشتیبانی‌های بی‌دریغ در تمام سطوح می‌کند. وزارت امور خارجه تا سال ۱۹۴۶ حدود بیست و دو بخش کارگری در سفارت‌های خود ایجاد نمود. لاوستون توانست مئینی را وادار کند، که شخصاً با رئیس جمهور وقت آمریکا، ترومن، ملاقات کرده و از او بخواهد که وزارت امور خارجه مستقیماً با نمایندگان فدراسیون کار آمریکا در تماس باشد. او هم چنان جبهه‌ای ضد کمونیستی با کارمندان عالی‌رتبه‌ی امور خارجه برای خبرگیری فوری ایجاد نمود.» (۱۴) هری کیلبر ادامه می‌دهد: «لاوستون با بودجه‌ی بی‌کرانی که از دولت آمریکا و سازمان سیا دریافت می‌کرد، قادر بود که رشوه‌های زیادی به رهبران اتحادیه‌ها در نقاط مختلف جهان برای پیش برد نقشه‌های آمریکا بدهد. او به این رهبران دستور می‌داد، که اعتصابی ملی و یا تظاهراتی سراسری بر علیه دولت‌های خود که به نحوی با سیاست‌های خارجی دولت آمریکا هم خوانی نداشتند، راه انداخته و زندگی عادی در این کشورها را مختل نمایند. یکی از اقدامات عمومی کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد، ایجاد و کمک نمودن به اتحادیه‌های زرد برای رقابت با اتحادیه‌هایی بود، که فدراسیون کار آمریکا و لاوستون فکر می‌کردند آن‌ها موضعی کمونیستی داشته و یا به نحوی از موضع شوروی طرف‌داری می‌کنند. و بدین طریق، کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد تبدیل به دست‌دراز وزارت خارجه‌ی آمریکا برای دخالت از طریق جنبش کارگری در امور داخلی کشورهایی شد، که در موضع آمریکا نبودند. لاوستون در این راستا از پشتیبانی کامل جرج مئینی، دوینسکی و وول، رهبران کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد برای از بین بردن اتحادیه‌های کارگری با تمایلات کمونیستی و جایگزینی آن‌ها با اتحادیه‌های «آزاد» به سبک آمریکایی، یعنی احترام به قوانین اقتصاد بازار آزاد، در نقاط مختلف جهان برخوردار بود.» او هم چنان ادامه می‌دهد: «رهبران اتحادیه‌هایی که برای آموزش در زمینه‌ی اقتصاد، سیاست و دموکراسی در آمریکا و مقایسه‌ی آن با شوروی دست‌چین شده بودند، برای مدت سه ماه با خرج کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد به آمریکا فرستاده می‌شدند و در این سفر آن‌ها با رهبران بخش‌های مختلف فدراسیون کار آمریکا در نقاط مختلف آمریکا ملاقات می‌کردند. آن‌ها هم چنان می‌آموختند که اتحادیه‌های کارگری در آمریکا چگونه اداره و سازمان‌دهی می‌شوند. از آن‌ها خواسته می‌شد، که این شیوه‌ی سازمان‌دهی را در کشور خود اجرا نمایند. این رهبران زمانی که به کشورهای خود برمی‌گشتند، هم چنان از کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد کمک‌های زیادی - از کمک‌های مالی گرفته تا فرستادن وسایل تحریری، مبللمان محل کار و وسایل چاپی - دریافت می‌کردند.»

در سپتامبر ۱۹۴۵، تشکل‌ها و فدراسیون‌های کارگری ۵۶ کشور از اروپا، آسیا و آفریقا طی کنفرانسی، در پاریس، «کنفدراسیون اتحادیه‌های جهانی» (۱۵) را به وجود آوردند. از جمله تشکل‌هایی که در این کنفرانس شرکت داشتند، می‌توان کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری بریتانیا از انگلستان، کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، اتحادیه‌های راه آهن آمریکا، کارگران متحد منابع از آمریکا و تقریباً تمامی اتحادیه‌های کارگری اروپا و از جمله اروپای شرقی را نام برد. ولی «فدراسیون کار آمریکا»، این کنفرانس را بایکوت نمود و در آن

شرکت نکرد و بعدها نیز تمامی نیروی خو را برای از هم پاشیدن آن به کار برد. «فدراسیون کار آمریکا»، علت شرکت نکردن خود در این کنفدراسیون را چنین بیان نمود: «کنفدراسیون اتحادیه های جهانی دنبالچهی جنبش کمونیستی است و هدف آن کوشش برای به قدرت رسانیدن کمونیست ها در جهان بعد از جنگ است.» «فدراسیون کار آمریکا» سرانجام در سال ۱۹۴۹، به کمک سازمان سیا، موفق می شود تشکل دل خواه خود را به وجود آورد. در این دوران، میثی رهبر «فدراسیون کار آمریکا» و نمایندهی این تشکل براون، که موضعی به غایت ضد کمونیستی داشت، موفق می شوند با کمک های بی دریغ کنگرهی اتحادیه های کارگری انگلستان، با تشکل هایی که به نحوی در مقابل اتحادیه های رادیکال و کمونیست موضع داشتند تماس گرفته و آن ها را برای تاسیس تشکلی جداگانه تشویق نمایند. دقیقاً در این برهه از زمان است، که دولت آمریکا سخت در تلاش بود جلوی پیش رفت رادیکالیسم در جنبش های کارگری در اورپا را بگیرد. و در این راستا، در تاریخ دوازده مارس ۱۹۴۷، ترومن رئیس جمهور آمریکا طی سخن رانی ای سیاست خازجی جدید آمریکا - که در واقع نقطه شروع جنگ سرد بود و بعدها به عنوان دکترین ترومن مشهور شد - را برملا می کند. او در این سخن رانی اعلام می کند، که آمریکا به کشورهای ترکیه و یونان برای دست یابی به دولتی آزاد کمک خواهد کرد. حدود سه ماه بعد از این، یعنی در تاریخ پنجم ماه ژوئیه، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، جرج مارشال، سخن رانی مشهور خود را در مورد کمک های اقتصادی آمریکا به اروپا در دانشگاه هاروارد ایراد می کند. در تاریخ هجدهم مارس ۱۹۴۸، کنگرهی آمریکا «طرح مارشال» برای بازسازی اروپا را تصویب می نماید و یک ماه بعد، یعنی در تاریخ شانزدهم آوریل همان سال، «سازمان هم کاری های بازسازی اروپا» تاسیس می گردد. «طرح مارشال» برای اروپا را در چند جمله می توان بدین طریق بیان نمود: کشورهایی که شامل کمک های مالی آمریکا می شوند باید:

- مخارج دولتی را کم کنند؛ - کنترل دولتی را بکاهند؛ بازار را برای سرمایه گذاری های خارجی باز نمایند؛ و - موضع انقلابی و ضد سرمایه داری در جنبش طبقه ی کارگر اروپا را از بین ببرند؛ در واقع، می توان گفت ارائه ی کمک های «طرح مارشال» به کشورهای اروپایی، با یک سری شرط و شروط هم راه بود که می توان آن ها را با سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مقایسه نمود. در حقیقت، سیاست های این دو نهاد دنباله ی سیاست های جرج مارشال در سطحی و محیطی بزرگ تر هستند. بالاخره «فدراسیون کار آمریکا» با هم یاری کنگرهی اتحادیه های کارگری انگلستان و با کمک های مالی و فشارهای مخفی سازمان سیا روی کشورهای مختلف از یک طرف و «طرح مارشال» از طرف دیگر، توانست کشورهایمانند اسکانداویناوی، ترکیه، اسرائیل، یونان، پاکستان، کشورهای عربی و... در سال ۱۹۴۹ دست به تاسیس «فدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد» (۱۶) بزند. در دسامبر ۱۹۴۹، نمایندگان تشکل های کارگری از ۵۳ کشور در لندن جمع شدند و «کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد» را به وجود آوردند و بدین طریق، انشعابی در «کنفدراسیون اتحادیه های جهانی» ایجاد نمودند. در واقع، کشورهای اسکانداویناوی - از جمله اتحادیه ی کارگری سوئد (ال. او) - عضو «کنفدراسیون اتحادیه های جهانی» بودند، که بعد از شرکت آن ها در اولین نشست مارشال در مارس ۱۹۴۸ در انگلستان

و قبول «طرح مارشال» دیگر دل خوشی بی به ادامه ی شرکت در این فدراسیون نشان ندادند، هر چند به قول کلاس میسگلد: «رهبران اتحادیه های کارگری سوئد به خوبی از قصد فدراسیون کار آمریکا برای انشعاب در کنفدراسیون اتحادیه های جهانی در اروپا و آمریکای لاتین آگاه بودند و می دانستند که یکی از ایده های طرح مارشال در شکستن فدراسیون اتحادیه های جهانی و حرکت های رادیکال در جنبش کارگری است، ولی از آن جایی که اتحادیه های کارگری اسکانداویناوی به دعوت کنگرهی اتحادیه های کارگری انگلستان در نشست شرکت کرده و طرح مارشال را قبول کرده بودند، سرنوشت فدراسیون اتحادیه های جهانی برای آن ها دیگر مهم و اساسی نبود، بلکه تبدیل به چیزی دست دوم شده بود.» (۱۷)

اما تاسیس «کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد» از همان بدو تاسیس به خاطر وجود اتحادیه هایی از اسرائیل و کشورهای عربی، یونان و ترکیه و یا پاکستان و هند از یک طرف و وجود اتحادیه هایی از کشورهای توسعه یافته و کشورهای جهان سوم از طرف دیگر، و هم چنین رابطه ی حسنه ی تعدادی از این اتحادیه ها با کشورهای اروپای شرقی، دچار کشاکش و درگیری بود و این خود مایه ی نگرانی و یاس میثی و ایروینگ براون - که به مدت پنج سال، نیرو و انرژی خود را برای ایجاد این تشکل صرف کرده بودند - شد. مدتی نگذشته بود، که میثی رئیس «فدراسیون کار آمریکا» و ایروینگ براون حملات عملی خود به «کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد» را شروع کردند؛ چرا که میثی و ایروینگ براون خواهان ایجاد تشکلی بودند، که صد در صد مطیع و در خدمت سیاست های ضد کارگری و ضد کمونیستی «فدراسیون کار آمریکا» و دنبالچه ی سیاست های دولت آمریکا باشد. ولی از آن جایی که اعضای تشکیل دهنده ی این کنفدراسیون یک دست نبود و علی رغم وجود نیروهای ضد کمونیست و راست در این تشکل، تعدادی دیگر از اعضای آن با اتحادیه های کارگری در کشورهای اروپای شرقی رابطه داشتند و ترندی در آن در حال رشد بود که خواهان رابطه ی نزدیک تر با اتحادیه های کارگری در کشورهای اروپای شرقی و به خصوص شوروی بود، میثی و براون به شدت عصبی و نگران شده بودند.

هری کلب می گوید: «سازمان سیا کمک های بی شماری از کانال های فدراسیون کار آمریکا از یک طرف و کنگرهی سازمان های صنعتی از طرف دیگر، به کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کرد.» (۱۴) او هم چنان می نویسد: «جان رانه لاق، کارشناس معتبر درباره ی مسایل سازمان سیا می گوید، که سازمان سیا کمک های بسیار زیادی در دهه ی ۱۹۵۰ نه تنها به کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد، که به اتحادیه های کارگری آلمان غربی از طریق والتر رویتز رئیس کنگرهی سازمان های صنعتی کرد.» او در این مورد ادامه می دهد: «فیلیپ آگی، مامور قدیمی سازمان سیا، در کتاب افشا کننده ی خود «درون شرکت، دفتر خاطرات سیا» می نویسد:... در رده های بالای رهبریت اتحادیه کارگری آمریکا که هم سلیقه و هم نظر با سازمان سیا بودند و سازمان سیا به آن ها کمک می کرد، جرج میثی، رئیس فدراسیون کار آمریکا، جیبی لاوستون، رئیس بخش خارجی فدراسیون کار آمریکا، ایروینگ براون، نماینده ی فدراسیون کار آمریکا در اروپا، بودند که همگی آن ها به عنوان سخن گویان موثر و پر قدرتی که در راستای خواسته های سازمان سیا قدم برمی دارند، به ما معرفی شده بودند.» «فدراسیون کار آمریکا» علی رغم کشمکش های درونی با «کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد»، از آن به خوبی برای

انجمن‌های آموزشی کارگران تشکیل شدند. سندیکاها در این زمان خودشان ممنوع بودند. وقایع انقلابی سال‌های ۴۹-۱۸۴۸، موجبات تشکیل سازمان‌های فراگیر منطقه‌ای و سازمان‌های کارگران صنایع دستی نظیر «سازمان‌های برادری کارگران» که مطالباتی نظیر حمایت دولتی از تعاونی‌های تولیدی، کمک هزینه اجتماعی و منجمله درخواستی نظیر ده ساعت کار در روز داشتند را فراهم آورد.

اولین سندیکاها ملی به وسیله کارگران چاپخانه‌های کتاب و کارگران کارخانه‌های سیگار برگ تشکیل شدند. هنگامی که انقلاب نافرجام ماند، سازمان‌های کارگری مجدداً ممنوع گردیدند. حق ائتلاف برای سندیکاها در قانون مشاغل در سال ۱۸۶۹ در نظر گرفته شد، اگر چه در این رابطه محدودیت‌هایی نیز موجود بود. تعیین حقوق و شرایط کار هم چنان در مذاکره پیرامون تعرفه‌ی مابین کارگران و کافرمايان مقرر می‌گردید. با وجود این، مقامات

دولتی و کافرمايان هم چنان در مقابل توسعه‌ی جنبش سندیکالیستی سنگ اندازی می‌نمودند. سندیکاها به عنوان سازمان‌های شغلی تاسیس می‌گردیدند. به طور مثال، سندیکای کارگران سیگار برگ، سندیکای چاپ کتاب، سندیکای خیاطان که به مثابه ارگانی برای حمایت و مبارزه کارگران بودند. ۱۸۷۸ در مجلس رایش با اکثریت آراء به اصطلاح «قانون سوسیالیست‌ها» به تصویب رسید؛ قانونی که به واسطه‌ی آن می‌بایست در مورد جنبش کارگری آلمان تصمیم قطعی گرفته می‌شد. ممنوعیت اکثر سندیکاها پس از به اجرا در آوردن قانون مزبور تنها توانست به طور موقت از تکامل جنبش کارگری جلوگیری به عمل آورد. تلاش برای متوقف ساختن آهنگ رو به رشد حس هم بستگی میان کارگران با به اجرا در آوردن بیمه‌ی

دولتی برای بیماران، سالمندان، بیمه‌ی دولتی برای حوادث و از کار افتادگان، نافرجام ماند. اعضای سندیکاها برای تشکیل انجمن‌های پوششی آموزشی و تخصصی به زودی دوباره یک دیگر را ملاقات می‌کردند. بسیاری از آنان به توجه به قانون تصویب شده، کار خود را از دست داده و اخراج شدند.

تکامل توان مند اقتصادی و صنعتی در طول یک دهه، شرایط مناسبی را برای توسعه‌ی اعجاب آور سندیکاها فراهم گردانید. کمیسیون عمومی سندیکاها آلمان در سال ۱۸۹۰ به عنوان سقفی برای تمامی سندیکاها سوسیال دموکراتیک پیرامونی تشکیل گردیدند. چندین سال بعد از آن، اتحادیه‌ی کل سندیکاها مسیحی آلمان به عنوان راس سازمانی سندیکاها تاسیس شد. از سال ۱۸۶۸ به بعد انجمن سندیکالیستی «هیریش دنکرشن» نوعی از سندیکاها زرد که با وجود این میزان نفوذ محدود ماند، اعلام موجودیت نمود.

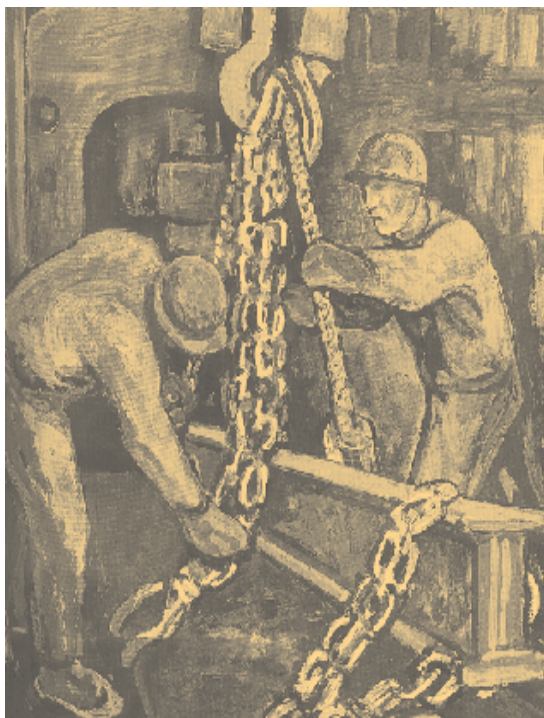
پیش برد سیاست‌های ضد مردمی و ضد کارگری استفاده می‌کرد. به عنوان مثال، نقش عمده‌ی این نهاد به ظاهر کارگری در کودتای گواتمالا و کشتار مردم بی دفاع این کشور را می‌توان نام برد. در همین رابطه، کیم ساییس می‌نویسد: «کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد در کودتای ۱۹۵۴ در گواتمالا و سرنگونی حکومت مترقی یقوب اربنز نقش عمده‌ای داشت.» (۱۸) (برای مطالعه‌ی بیش‌تر از چگونگی این کودتا به بخش نخست این نوشتار مراجعه کنید). ناراحتی رهبران «فدراسیون کار آمریکا» از بعضی از حرکت‌های «کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد» باعث شد، که آن‌ها دست به ایجاد تشکلهای مختلفی در آمریکای لاتین، آسیا، اروپا و آفریقا بزنند. بخش آمریکای لاتین تحت عنوان «انستیتوی آمریکایی برای توسعه‌ی کار آزاد» (۱۹) را در سال ۱۹۶۲ ایجاد کردند. این تشکل به ظاهر کارگری در کودتاهاى مختلف از جمله کودتای نظامی سال ۱۹۶۴ در برزیل، کودتای خونین ۱۹۷۴ در شیلی، و کودتا در

جمهوری دومینکن و گیبونا مستقیماً دست داشت. (چگونگی دخالت این تشکل در این کودتاها در بخش اول این نوشته به طور مفصل توضیح داده شده است.) بخش آفریقا تحت عنوان «مرکز کارگری آفریقا - آمریکا» (۲۰) در سال ۱۹۶۴ به وجود آمد. این تشکل نقشی مخرب در آفریقای جنوبی داشت. (در بخش سوم این نوشتار به این مورد بیش‌تر خواهیم پرداخت.) و در سال ۱۹۶۷ هم «انستیتوی آسیایی - آمریکایی کارگر آزاد» (۲۱) تاسیس شد. نقش و عمل کرد این تشکل را در کره جنوبی، ویتنام، فیلیپین و... در بخش سوم بررسی خواهیم کرد. «انستیتوی اتحادیه‌ی آزاد»، که در سال ۱۹۴۴ تاسیس شده بود، در واقع بخش اروپایی «فدراسیون کار آمریکا» به شمار می‌رفت. این تشکل‌ها در نقاط مختلف جهان، سیاست‌های ارتجاعی و ضد کارگری «فدراسیون کار آمریکا»

را به پیش می‌بردند و در اکثر مواقع کارهای خود را با «کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد» تنظیم می‌کردند، ولی در اکثر مواقع خود مستقل عمل کرده و حتا در بعضی مناطق با «کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد» رقابت هم می‌کردند.

نقش «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در آلمان

جنبش کارگری آلمان قدمتی بس طولانی دارد و تقریباً از اوایل قرن هجدهم به بعد تشکلهای سندیکالیستی در نقاط مختلف این کشور شروع به فعالیت نمودند. در این رابطه، نگاهی هر چند کوتاه به تاریخچه‌ی جنبش سندیکالیستی در آلمان تحت عنوان «جنبش سندیکالیستی آلمان، تاریخچه‌ی مختصر، عمل کرد و برنامه»، برگرفته از نشریه‌ی «سوسیالیسم»، ارگان «هسته‌ی اقلیت» می‌اندازیم: «... به دنبال سال‌های ۱۸۴۰ در بعضی از شهرهای آلمان،



با وقوع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴، سندیکاها قدرت قابل توجهی کسب نمودند. تعداد اعضای سندیکاهای آزاد (سوسیال دموکراتیک) به دو میلیون و پانصد هزار، برای سندیکاهای مسیحی به ۳۴۰ هزار و برای انجمن‌های شغلی لیبرالی به یک میلیون و پنجاه هزار نفر رسید. با وجود چنین قدرتی، هنوز اما از به رسمیت شناخته شدن رسمی و حقوق مساوی آن‌ها مضایقه گردید. در سال ۱۹۱۶، سندیکاها از ناحیه‌ی دولت و در سال ۱۹۱۸، برای اولین بار از ناحیه‌ی کارفرما به رسمیت شناخته شدند.

پس از جنگ، سندیکاها به طور موقت شاهد افزایش فزاینده‌ی تعداد اعضای خود بودند. اتحادیه‌های مرکزی از نو تنظیم گردیدند. در سال ۱۹۱۹ به جای کمیسیون عمومی سندیکا، «اتحاد عمومی سندیکاهای آلمان» (۲۲) تشکیل گردید. اتحاد عمومی سندیکاهای آلمان مدت زمانی کوتاه پس از آن با سندیکاهایی که از نظر سیاسی به او نزدیک بود، نظیر اتحادیه‌ی عمومی آزاد کارمندان (۲۳) و اتحادیه‌ی عمومی کارمندان رسمی دولت آلمان، یک معاهده‌ی سازمانی بست. اتحادیه‌ی کل سندیکاهای مسیحی با اتحادیه‌ی کل سندیکای کارمندان آلمان و اتحادیه‌ی کل کارمندان رسمی دولت آلمان، «اتحادیه‌ی سندیکاهای آلمان» را بنا نهادند. سومین مرکز اتحادیه‌ی سندیکالیستی، «کمیته‌ی سندیکای اتحادیه‌ی کارگران - کارمندان و کارمندان رسمی دولتی آلمان» بود، که شامل انجمن‌های شغلی و اتحادیه‌ی سندیکای کارمندان بود. (۲۴)

البته هنوز تنظیم تنگاتنگ جهانی بینی سندیکاهای منفک شده از یک دیگر رد می‌گردید، اما در مسایل اساسی بندرت اختلافاتی موجود بود. قراردادهای تعرفه غالباً به طور مشترک بسته می‌شد. پس از ۱۹۱۸، در میان تقاضا برای ملی کردن بسیار زیاد بود و با وجود تشکیل یک کمیسیون ملی کردن و تنظیم یک پیش نویس قانون، هیچ نتیجه‌ی عملی حاصل نشد. اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای آلمان آماده نبود، که از نظم پارلماناریستی دموکراتیک کناره گیری کند، حتا زمانی که هدف دوردست هم چنان سوسیالیسم بود. وقتی که این نظم به وسیله‌ی کودتای کاپ در ماه مارس ۱۹۲۰ در معرض خطر قرار گرفت، سندیکاها قوی ترین سلاح مبارزاتی خویش، اعتصاب سیاسی، را به میدان آوردند. از این اعتصاب بود، که می‌بایستی قدردانی می‌شد؛ چراکه در نتیجه، ظرف مدت پنج روز کودتا شکست خورد. پس از آن، موقعیت دشوار اقتصادی و پایین آمدن ارزش پول، اتحادیه‌ها را وادار نمود که مجدداً توجه خود را به طور جدی به کار سازمانی معطوف دارند. تورم اقتصادی در سال ۱۹۲۳، بیان گر این موضوع بود که سندیکاها در جمهوری وایم فاقد موقعیتی بودند که در حوزه‌ی اقتصادی تصمیمات را تحت تاثیر قرار دهند. اما آن‌ها در مقابل وسایل و راه‌های تغییر این موقعیت به چاره اندیشی پرداختند. گمان می‌رفت، که اقتصاد دموکراتیک بهترین موقعیت را در اختیار ایشان می‌گذارد، اما پدیداری بحران اقتصادی در دهه‌ی بیست در سطح جهان بر این توهم خط بطلان کشید. سندیکاها قبل از این که بر یک سری دستاوردهای قابل توجه سیاسی - اجتماعی دست یازند، از جمله به مرحله‌ی اجرا در آوردن قانون دادگاه کار، شناسایی قانون بیمه‌ی حقوق بیکاری و قانون تامین کار، اما در مقابل

بحران اقتصادی شمار روزافزون بیکاری قدرت خود را از دست دادند. در حوزه‌های متعدد اقتصادی بیش از پنجاه درصد اعضای اتحادیه‌ها بیکار شدند. بسیاری کار نیمه وقت انجام می‌دادند و اکثر رهبران صاحب منصب سندیکاها بدون هیچ ابایی از مقاومت جدی در مقابل ناسیونالیسم سوسیالیسم سر باز زدند و هراس خود را از وقوع یک جنگ داخلی آشکار نمودند.

توهم بعضی رهبران اتحادیه‌ها، که به دنبال فعالیت سندیکالیستی در چهارچوب یک رژیم ناسیونال - سوسیالیستی بودند، با اشغال دفاتر اتحادیه‌ها و دستگیری بسیاری از صاحب منصبان اتحادیه در دوم ماه مه ۱۹۳۳ به طور قطعی در هم شکسته شد. با در هم شکسته شدن سندیکای «اتحاد عمومی سندیکاهای آلمان» به وسیله نازی‌ها، در آلمان دیگر جنبش سندیکالیستی دموکراتیک وجود نداشت. بدین ترتیب، بسیاری از اعضای سندیکاها بر علیه سیاست نازیستی دست به مقاومت زدند، که در نتیجه مورد تعقیب، زندانی و محکوم گردیدند و بسیاری نیز جان باختند و برخی موفق شدند که به خارج از کشور مهاجرت نمایند. جان هزاران سندیکالیست در خطر قرار گرفت و عده‌ای از آن‌ها در جریان تدارک قیام علیه هیتلر در بیستم یونی ۱۹۴۴ به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند و رژیم نازی گر چه در سال ۱۹۴۵ در هم شکسته شد، اما توانست طی دوازده سال حاکمیت ترور و خفقان، زمینه‌های تفکر پیرامون جنبش سندیکالیستی را از بین ببرد...»

برگردیم به دنباله‌ی مطلب. کشور آلمان بعد از جنگ به چهار ناحیه تحت اشغال آمریکا، انگلستان، فرانسه و شوروی تقسیم شد. مهم ترین سؤال در بخش اشغالی آمریکا، همانا چگونگی بازسازی اتحادیه‌های کارگری این کشور بود. از آن جایی که جنبش طبقه‌ی کارگر آلمان قدمتی بس طولانی داشته و دارای دستاوردها و تجاربی بسیار بود، و از آن جایی که آلمان مرکز جنگ سرد بود، دو شکل «کارگری» آمریکا، به خصوص «فدراسیون کار آمریکا»، نهایت کوشش خود را برای مهار کردن جنبش کارگری در این کشور به ویژه بخش تحت اشغال آمریکا به خرج دادند. حکومت نظامیان آمریکا در آلمان تا آن جایی که می‌توانستند سد راه فعالیت آزادانه‌ی کمونیست‌ها و نیروهای مترقی می‌شدند، تا جایی که هیچ فردی با ایده‌ی کمونیستی در دولت وقت آلمان وجود نداشت. همین سیاست را در قبال جنبش کارگری این کشور هم به کار بردند و در این راه، برای سرکوب نیروهای کمونیست، بزرگ ترین کمک را حزب سوسیال دموکراتیک آلمان به نیروهای آمریکایی نمود.

«فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، که در آن برهه به صورت دو تشکل جداگانه در آلمان فعالیت می‌کردند (برای بیش تر آشنا شدن به تاریخچه و چگونگی جدایی این دو تشکل کارگری در آمریکا به بخش نخست این نوشتار رجوع کنید)، دو دید مختلف در مورد چگونگی ایجاد اتحادیه‌های کارگری در آلمان داشتند و به همین خاطر، اختلافات فاحش و کشمکش‌های بسیاری بین آن دو برای بازسازی تشکل‌های کارگری آلمان وجود داشت. «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» موافق بازسازی اتحادیه‌های کارگری در هر کارخانه بود و معتقد بود، که کارگران خود می‌باید اتحادیه‌های خود را ایجاد نموده و نمایندگان خود را در کارخانه‌ها انتخاب کنند، که برآیند آن‌ها بعد از مدت دو سال اتحادیه‌ی سراسری جدیدی با رهبرانی جدید خواهد بود. «فدراسیون کار

آمریکا» معتقد بود، که این شیوهی ایجاد تشکل کمونیستی است و در نهایت به نفع اتحاد شوروی خواهد بود و منجر به پیش رفتن سیاست‌های اتحاد شوروی خواهد شد. «فدراسیون کار آمریکا» از آن جایی که با تعدادی از رهبران اتحادیه‌های کارگری قبل از جنگ رابطه‌ای حسنه داشت، این سیاست را دنبال می‌کرد که باید به این رهبران کمک‌های لازم را نمود، تا آن‌ها بتوانند اتحادیه‌ها را دوباره بازسازی نمایند. لاوستون، یکی از رهبران «فدراسیون کار آمریکا» در اروپا، در این مورد چنین می‌گوید: «کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد موافق اجازه دادن به رهبران اتحادیه‌های کارگری قبل از جنگ برای از سرگیری فعالیت‌های خود جهت بازسازی اتحادیه‌ها است. ما هم چنان موافق پس دادن تمامی امکانات اتحادیه‌ها، که توسط هیتلر قبضه شده بودند، هستیم.» (۲۲)

این مساله باعث کشمکش‌های زیادی بین «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» بود. تا اکتبر ۱۹۴۵، حدود سه هزار واحد کارگری در ناحیه‌ی تحت اشغال آمریکا به کمک «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» خود را بازسازی کرده و نمایندگان خود را انتخاب نموده بودند. هم‌زمان با این، «فدراسیون کار آمریکا» مشغول پیش بردن سیاست خود، همانا ایجاد اتحادیه‌ها توسط رهبران قدیمی و قبل از جنگ اتحادیه‌ها بود. تا این زمان، این اتحادیه‌ها به طور غیر رسمی در نقاط مختلف فعالیت می‌کردند. رهبران اتحادیه‌های کارگری آلمانی در آمریکا، تحت نفوذ «فدراسیون کار آمریکا»، تشکلی تحت عنوان «هیات نمایندگان کارگران آلمان» را در آمریکا تاسیس می‌کنند. در ماه آوریل ۱۹۴۵، «کمیته‌ی آزاد کارگران آلمان» در فرانکفورت - که تحت اشغال آمریکا بود - تاسیس می‌گردد. جرج مئینی، رهبر فدراسیون که رابطه‌ی بسیار خوبی با کاخ سفید داشت، دولت آمریکا را وادار به موضع‌گیری به نفع سیاست‌های خود در این رابطه می‌کند و دولت آمریکا در ماه مارس ۱۹۴۶ تحت فرمانی از رهبر نظامی آمریکایی می‌خواهد: «دولت نظامی باید به رهبران کارگری شناخته شده ضد نازیستی اجازه دهد اتحادیه‌های کارگری خود را به طور رسمی ایجاد نمایند.» (۲۲) یک ماه بعد از این فرمان، رهبران اتحادیه‌های تحت نفوذ «فدراسیون کار آمریکا» رسماً سیزده اتحادیه کارگری را به وجود آوردند و در اکتبر ۱۹۴۹، «فدراسیون کارگری آلمان غربی» اولین نشست خود را به نمایندگی از شانزده اتحادیه‌ی خودمختار با پنج میلیون عضو بر پا می‌کند. (۲۳) لاوستون، نماینده‌ی «فدراسیون کار آمریکا» در اروپا در نوامبر ۱۹۴۷ در گزارشی محرمانه به مئینی در مورد دستاوردهای این فدراسیون چنین می‌گوید: «برنامه‌ی اتحادیه‌ی مادر تمامی کشورهای اروپایی به مورد اجرا در آمده است... امروزه فدراسیون کار آمریکا به نیروی جهانی برای تقابل و مبارزه بر علیه کمونیست بین‌المللی در تمامی عرصه‌های مبارزاتی کارگران جهانی تبدیل شده است.» (۲۲) همان‌طور که گفته شد، حزب سوسیال دموکراتیک آلمان، بزرگ‌ترین کمک را به «فدراسیون کار آمریکا» برای سرکوب و یا خاموش کردن نیروهای کمونیستی در جنبش کارگری آلمان نمود. در این مورد «سایت انترنتی گلوبال» می‌نویسد: «... در عین حال حزب سوسیال دموکراتیک آلمان آگاهانه و بدون هیچ‌گونه شرایطی خود را در بست در خدمت سیاست‌های اشغال‌گران قرار داد. شوماخر رهبر این حزب موضعی ضد شوروی و ضد کمونیست داشت. قول مک کوی (رهبر نظامی بخش آمریکایی آلمان) در مورد شوماخر می‌گوید: او فردی به غایت ضد کمونیست بود، به

طوری که می‌شود گفت فردی ضد کمونیست تر از او در در تمام آلمان نمی‌توان پیدا نمود...» (۲۳) ژولیا انگستر در مقاله‌ای تحت عنوان «اروپایی کردن جنبش کارگری آلمان» می‌نویسد: «فدراسیون کار آمریکا و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، سخت درگیر جست و جوی افرادی در جنبش کارگری بودند، که ارزش‌های آن‌ها را قبول داشته باشند تا بتوانند به آن‌ها اعتماد نمایند و آن‌ها را از نظر مادی و معنوی، و سیاسی و ایدئولوژیکی سازمان دهی کنند. این نهادها بعد از مدتی جست و جو سرانجام توانستند شبکه‌هایی از افراد مختلف در احزاب و در جنبش کارگری برای پیش برد مقاصد خود ایجاد نمایند.» «فدراسیون کار آمریکا» رابطه‌ای حسنه با حزب سوسیال دموکراتیک، شخص شوماخر، بخش شرقی حزب در بُن (اوست بیرو) و حتا رهبران درجه‌ی دوم در «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری آلمان» داشتند و تمامی رهبران حزب سوسیال دموکراتیک آلمان از شوماخر گرفته تا دیگر افراد کمیته‌ی اجرایی این حزب در تمامی موارد با آن‌ها مذاکره کرده و اقدامی بدون مشورت با آن‌ها انجام نمی‌دادند. سیاست شناخته شده‌ی «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در آلمان و در اروپا، همانا مبارزه با کمونیسم در سطح اتحادیه‌های کارگری بود. و به همین خاطر، بعد از تشکیل «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری آلمان»، برای بیرون انداختن نیروهای کمونیستی در جنبش کارگری آلمان - در بین سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ به کمک حزب سوسیال دموکراتیک آلمان - تلاش نمودند. «فدراسیون کار آمریکا»، چهارچوبی به قرار زیر را برای سازمان‌ها و افرادی که مایل به هم‌کاری با آن‌ها بودند، تعیین نمود:

۱- قبول سیستم پارلمانتاریستی؛

۲- کنار گذاشتن ایده‌های سنتی سوسیالیستی؛

بعد از این، «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری آلمان» تبدیل به مدلی برای تشکل‌های کارگری در دیگر نقاط اروپا گردید. (۲۴)

نقش «فدراسیون کار آمریکا» و

«کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در ایتالیا

بی‌شک می‌توان گفت، که حزب کمونیست ایتالیا بعد از جنگ جهانی دوم یکی از پر قدرت‌ترین احزاب کمونیست اروپا به شمار می‌رفت. این حزب در سال ۱۹۴۷ بیش از دو میلیون نفر عضو داشت. نفوذ فزاینده‌ی حزب کمونیست ایتالیا، باعث نگرانی بسیار از سران آمریکا بود. به همین خاطر، آن‌ها نهایت سعی و انرژی خود برای در هم کوبیدن حزب از یک طرف و مهار کردن هر گونه گرایش به حزب از طرف دیگر را در سر لوحه‌ی کار خویش قرار دادند. و در این راه، با استفاده از شیوه‌های کثیف، قادر شدند جلوی قدرت‌گیری این حزب را در انتخابات بگیرند.

این انتخابات در ایتالیا از جوانب مختلفی اهمیت داشت. اگر دخالت‌های بی‌جای دولت آمریکا از یک طرف و خودفروشی نیروهای دست راستی ایتالیا از طرف دیگر نبود، هیچ قدرتی نمی‌توانست مانع به قدرت رسیدن حزب کمونیست ایتالیا شود. دولت آمریکا تمام نیروهای خود - از سازمان سیا گرفته تا نیروهای نظامی، از «فدراسیون کار آمریکا» گرفته تا «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، از «طرح مارشال» و کمک‌های مالی گرفته تا نفوذ مافیا، از نیروهای دست راستی داخلی گرفته تا قدرت کلیسا و از... - را به خدمت گرفت تا حزب کمونیست ایتالیا را در انتخابات سال

۱۹۴۸ شکست دهد. یکی دیگر از جوانب اهمیت انتخابات ۱۹۴۸ در ایتالیا، علاوه بر دخالت مستقیم دولت آمریکا در امور داخلی این کشور، همانا درس‌ها و تجاربی است که نهادهای سرکوب آمریکایی - از سازمان سیا گرفته تا اتحادیه‌های کارگری - از این انتخابات گرفتند. به ویژه که این انتخابات در زمانی صورت می‌گرفت، که فعل و انفعالات بسیاری در جریان بود. به عنوان مثال، این انتخابات بهترین موقعیت را برای کسب تجربه توسط سازمان سیا، که در سپتامبر سال ۱۹۴۷ یعنی هفت ماه قبل از این انتخابات تاسیس شده بود، فراهم کرد. علاوه بر سازمان جاسوسی آمریکا، سازمان نوبنیاد دیگری - شورای امنیت ملی آمریکا، که در سال ۱۹۴۷ تاسیس شده بود - هم می‌بایست از این اتفاق تجربه کسب می‌نمود تا آن را در فردای جنگ سرد برای سرکوب دیگر کشورها و نیروهای مترقی در خارج و داخل آمریکا به کار برد. تغییر دیگری که در همین سال در آمریکا صورت گرفت، همانا ادغام نیروهای ارتش در وزارت دفاع بود؛ سازمانی برای پیش برد مقاصد و سیاست‌های سرکوب گرانه و غارت گرانه‌ی این کشور، که شاهد اثرات فعالیت‌های ارتجاعی آن برای سرکوب نیروها و اشغال نظامی کشورهایی که به نحوی مخالف سیاست‌های دولت آمریکا هستند، در اقصا نقاط این کره‌ی خاکی، هستیم. دقیقاً در همین برهه از زمان است، که دولت آمریکا طرح جدیدی برای دخالت در امور داخلی دیگر کشورها را به محک آزمایش گذارد. طبق این طرح، قرار گشت همه‌ی اشکال و شیوه‌ها - از قبیل حملات مخفی یا آشکار، جنگ روانی، تبلیغات و پخش اخبار و گزارشات دروغین بر علیه مخالفین و... - به کار برده شود.

دو هفته قبل از انتخابات در ایتالیا، یادداشتی توسط جرج کنان، رئیس هیات برنامه ریزی سیاسی، تحت عنوان «افتتاحیه‌ی برنامه ریزی شده‌ی جنگ سیاسی» منتشر شد. هدف این بیانیه، به قول کایتن میستری در مقاله‌ی «تعریف دیگری از جنگ سرد: جنگ سیاسی، سازمان امنیت ملی، و ایتالیا ۱۹۴۷-۱۹۴۸» (۲۵) «ایجاد چهارچوبی برای جنگ سیاسی، معقول نشان دادن این امر که جنگ سیاسی تا چه اندازه به نفع منافع ملی آمریکاست، و به وجود آوردن ساختاری هماهنگ برای اجرای جنگ سیاسی است.» در این رابطه، جرج کنان هم می‌گوید: «به طور کلی جنگ‌های سیاسی، یعنی به کارگیری تمامی شیوه‌های موجود - از قبیل جنگ کوتاه مدت - برای به دست آوردن هدف‌های ملی است. این اقدامات می‌باید در شرایط هم مخفی

و هم علنی - مانند اقدامات علنی سیاسی چون اتحادهای سیاسی، کمک‌های مالی و تبلیغات و اقدامات مخفی همانند جنگ‌های روانی، ایجاد نیروها و گروه‌های مخالف برای برهم زدن اوضاع و کمک‌های مخفی به افراد کلیدی و مورد اعتماد برای بنا نمودن گروه‌های مقاومت و ضد رژیم مخفی در نقاط و کشورهایی که احتیاج باشد - است.» (۲۵)

حزب کمونیست ایتالیا یکی

از بزرگ‌ترین احزاب کمونیست دنیا در آن زمان بود و در واقع محبوبیت خود را به خاطر مبارزات و از خود گذشتگی‌های بسیار در دوران حکومت فاشیست کسب نموده بود. این حزب به اتفاق حزب سوسیالیست ایتالیا در انتخابات سال ۱۹۴۶ بیش‌ترین آرا را به خود اختصاص داده بودند، ولی از آن جایی که این دو حزب جداگانه در انتخابات شرکت کرده بودند، می‌بایست با حزب دمکرات مسیحی مشترکاً قدرت را به دست می‌گرفتند. وجود نمایندگان از حزب کمونیست در دولت ایتالیا طبعاً برای دولت آمریکا غیر قابل قبول بود. همین مساله خود زمینه ساز دخالت‌های مستقیم و بی‌شرمانه‌ی دولت آمریکا و تمامی نهادهای آن برای مقابله با نفوذ حزب کمونیست ایتالیا گردید. برای این حضرات به هیچ‌رو مهم نبود، احزابی که می‌بایست پرچم مبارزه با حزب کمونیست ایتالیا را در این انتخابات به دوش کشند، احزابی بودند مانند حزب دمکرات مسیحی و دیگر احزاب دست راستی، که همگی در دوران حکومت فاشیست‌ها در ایتالیا، مستقیم یا غیر مستقیم هم دست و هم کار موسولینی بوده و در سرکوب مردم و از جمله کمونیست‌ها و طبقه‌ی کارگر ایتالیا دست داشتند. برای آن‌ها شواهد تاریخی به هیچ‌رو مهم نبود، که نشان می‌داد تنها حزبی که در برابر حکومت فاشیستی موسولینی مبارزه می‌کرد و در این راه قربانی‌های بسیاری نیز داده بود، حزب کمونیست ایتالیا بود. برای این حضرات تنها یک مساله مهم بود و آن نجات سرمایه در ایتالیا و حفظ و حراست آن از گزند کمونیسم بود. لذا می‌بایست با همه‌ی قدرت و با به کارگیری هر وسیله‌ی ممکن، سرمایه نجات می‌یافت.

حزب کمونیست ایتالیا به اتفاق حزب سوسیالیست، جبهه‌ی دموکراتیک ملی را تشکیل می‌دهند. این جبهه در انتخابات سال ۱۹۴۸ شهرداری‌ها در منطقه‌ی پسکا، که در ماه فوریه انجام گرفت، با حدود ده درصد افزایش آرا به نسبت انتخابات سال ۱۹۴۶، بیش‌ترین آرای این انتخابات را کسب کرد. نتیجه‌ی این انتخابات باعث گشت، که دولت آمریکا با تمام قوا برای مقابله با قدرت‌گیری حزب کمونیست ایتالیا وارد میدان شود. در این راستا، «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، که تجارب گران‌بهایی در تخریب جنبش کارگری در آلمان و فرانسه داشتند، وارد معرکه شده و در این مبارزه هم پای سازمان سیا برای شکست حزب کمونیست و جبهه دمکراتیک ملی به عمل دست می‌زنند. برای آمریکا، مبارزه در ایتالیا در برابر «دیکتاتوری» کمونیست‌ها

علیه «آزادی و برابری» سرمایه یا مبارزه بین شیوه‌ی زندگی و ارزش‌های آمریکا و شیوه‌ی زندگی و ارزش‌های شوروی - صورت می‌گرفت. در این مبارزه، مردم ایتالیا به طور کلی در هیچ‌یک از معادلات دولت‌مداران آمریکایی و هم‌دستان‌شان قرار نمی‌گرفتند. در واقع، این مهم اساساً قابل تردید نیست؛ چرا که در سیاست‌های امپریالیستی، همیشه این منافع امپریالیست‌ها است که در مرکز توجه قرار می‌گیرد و هر چیز



دیگری فدای این منافع می‌گردد. در این رابطه می‌توان مثال‌ها و نمونه‌های بسیار را شاهد آورد، از کودتای سازمان سیا علیه دولت دکتر مصدق در ایران گرفته تا کودتای خونین شیلی علیه آلنده و... در تابستان ۱۹۴۷، گروهی از سناتورهای آمریکایی برای بازدید به ایتالیا سفر می‌کنند. در گزارشی که این سناتورها بعدها به کنگره دادند، از جمله نوشتند: «کشور تحت فشارهای داخلی و خارجی برای کشیدن ایتالیا به سوی چپ و ایجاد حکومت ملی توتالیتر - اشتراکی کمونیستی است.» (۲۶)

واقعه‌ای که در ماه فوریه ۱۹۴۸ در چکسلواکی اتفاق افتاد، بیش‌ترین و بهترین خوراک تبلیغاتی را برای رادیو صدای آمریکا و رسانه‌های غربی، که همیشه یار غار سرمایه بودند، فراهم نمود. دولت چکسلواکی از افراد کمونیست و غیر کمونیست تشکیل شده بود. در فوریه ۱۹۴۸، اعضای غیر کمونیست دولت، جلسه‌ی رسمی آن را در اعتراض به چگونگی استخدام پلیس ترک می‌کنند. متعاقب این واقعه، کمونیست‌ها کابینه را منحل کرده و قدرت را به طور کامل در دست می‌گیرند. این امر سبب می‌شود، که رادیو صدای آمریکا و رسانه‌های دیگر، مردم ایتالیا را بمب باران تبلیغاتی کرده و هشدار دهند که به زودی عین همین واقعه در ایتالیا نیز اتفاق خواهد افتاد. این رسانه‌ها، عامدانه، چشم و گوش خود را به روی وقایعی که در ایتالیا اتفاق می‌افتاد، می‌بستند؛ چرا که قانون نانوشته‌ای در جوامع سرمایه‌داری وجود دارد که رسانه‌ها در بیش‌تر مواقع از آن پیروی می‌کنند، و آن بازگو نکردن حقایق و چشم‌فرو بستن به روی وقایعی است، که به نفع سرمایه نیستند. در ژانویه ۱۹۴۷، السیده دوگسپری، نخست‌وزیر دموکرات مسیحی ایتالیا، به دعوت دولت آمریکا به واشنگتن سفر کرد. در این سفر، او خواهان کمک آمریکا به کشورش شد، ولی دولت آمریکا ارائه‌ی کمک مالی به ایتالیا را منوط به بیرون انداختن وزرای کمونیست در هیات دولت می‌کند. سه روز پس از بازگشت دوگسپری از آمریکا، کابینه‌ی ایتالیا منحل می‌شود. متعاقب انحلال کابینه، دوگسپری حتا بعد از تلاش‌های بسیار که مدت دو هفته به طول می‌انجامد نیز قادر به تشکیل و معرفی یک کابینه‌ی دست راستی نمی‌شود؛ چرا که در آن زمان، جناح چپ (حزب کمونیست و حزب سوسیالیست) حداکثر کرسی‌های مجلس ایتالیا را در اختیار داشتند. این کشمکش بین دولت آمریکا و مجلس ایتالیا، برای تشکیل کابینه‌ای بدون وجود کمونیست‌ها هم چنان ادامه می‌یابد، تا این که در ماه مه ۱۹۴۷ دوگسپری بالاخره زیر فشار دولت آمریکا ناچار می‌شود کابینه‌ی خود را مجدداً منحل کرده و دولتی کاملاً دست راستی تشکیل دهد. متعاقب این واقعه، کمک‌های مالی آمریکا به ایتالیا سرازیر می‌گردد و یک میلیارد دلار بدهی این کشور نیز بخشوده می‌شود.

اما این گونه اتفاقات در ایتالیا، برای رسانه‌ها هیچ گونه ارزش تبلیغاتی در بر نداشت؛ چرا که این اقدامات توسط دولت ایتالیا به نفع سرمایه و علیه کمونیست‌ها صورت گرفته بود و در دموکراسی غربی هر اقدامی علیه کمونیست‌ها و مخالفان سرمایه، قابل قبول است. دقیقاً در همین زمان است، که رادیو صدای آمریکا و دیگر رسانه‌ها به یمن واقعه‌ای که در چکسلواکی اتفاق افتاده بود، مردم ایتالیا را بمب باران خبری می‌کردند و آن‌ها را از رای دادن به حزب کمونیست - یعنی رای دادن به «نظام دیکتاتوری!» - بر حذر می‌داشتند. جنگ تبلیغاتی رسانه‌ها علیه حزب کمونیست ایتالیا با نزدیک شدن انتخابات پیش‌تر و بیش‌تر می‌شد. در این رابطه،

مجله‌ی «تایمز» در بیست و دوم ماه مارس ۱۹۴۸ در صفحه‌ی ۳۵ خود می‌نویسد: «برنده شدن جناح چپ در ایتالیا، بزرگ‌ترین فاجعه برای این کشور است.» ویلیام بلوم در رابطه با ترس از قدرت‌گیری حزب کمونیست در ایتالیا از قول رئیس قدیمی سازمان سیا، ویلیام کولبی، در سلسله مقالاتی در «نیویورک تایمز»، شانزدهم مارس تا هجدهم آوریل ۱۹۴۸، می‌نویسد: «در واقع ترس قدرت‌گیری حزب کمونیست ایتالیا باعث ایجاد «دفتر هماهنگی سیاسی» شد، که به سازمان سیا قدرت کافی برای عملیات مخفی سیاسی، تبلیغات، و عملیات شبه نظامی را در مرحله نخست داد...» (۲۷) او ادامه می‌دهد، که: «کمپین عظیم نامه‌نگاری که در اول توسط افراط‌متفرق ایتالیایی‌الاصل صورت می‌گرفت، شروع گردید. این کمپین بعدها به صورت سیستماتیک و به شکل نامه‌های از پیش نوشته شده و آماده و با مخارج پستی پرداخته شده و یا تلگراف‌های از پیش تنظیم شده و... ادامه یافت، که تنها چیزی که احتیاج داشت نوشتن آدرس و انداختن نامه در صندوق پست بود. بعدها با ایجاد گروهی تحت عنوان «کمیته برای کمک به دموکراسی در ایتالیا»، از جمله حدود نیم میلیون پوستر و تراکت - که چگونگی آینده‌ای که دیکتاتوری کمونیستی و دیکتاتوری خارجی برای جامعه به ارمغان خواهد آورد، اگر که مردم به حزب کمونیست رای دهند را در این پوسترها توضیح می‌داد - منتشر کرد. مجموعاً حدود ده میلیون نامه از آمریکا به ایتالیا فرستاده شد و یا توسط روزنامه‌ها، رادیوها، کلیساها، سرمایه‌داران ایتالیایی و میسیونرهای آمریکایی در ایتالیا پخش گردید. تجار ایتالیایی آمریکایی مخارج فرستادن نامه‌های پستی هوایی را به عهده داشتند. در همین رابطه، اداره‌ی پست آمریکا پروازهای مخصوصی تحت عنوان «پروازهای آزادی» را برای ارسال این نامه‌ها و پوسترها و دیگر محموله‌های از آمریکا به ایتالیا را سازمان داد.» متن یکی از این نامه‌هایی که آقای ویلیام کولبی، رئیس وقت سازمان سیا، از آن‌ها نام می‌برد، چنین است:

«پیروزی کمونیست یعنی ویرانی ایتالیا. ایالات متحده آمریکا به محض پیروزی کمونیست‌ها، تمامی کمک‌های خود را به ایتالیا قطع خواهد کرد. اگر کمونیست‌ها در انتخابات برنده شوند، این امر به احتمال زیاد منجر به جنک جهانی خواهد شد... ما تمنا می‌کنیم که کشور قشنگ مان را به دست دیکتاتورهای خون‌آشام کمونیست ندهید. دولت آمریکا مخالف شوروی نیست، اما چرا آن‌ها می‌خواهند کمونیسم را به زور به مردمان دیگر و به کشور عزیزمان حقه کرده و بدین طریق، مشعل آزادی را برای همیشه خاموش نمایند... پیروزی کمونیست‌ها به منزله‌ی از دست دادن مذهب، خانواده و ملی نمودن منازل و زمین‌های کشاورزی تان است... اگر نیروهای واقعی مدافع دموکراسی در ایتالیا بازنده شوند، دولت آمریکا بلادرنگ کمک‌های مالی خود را قطع خواهد نمود و ما هم هیچ گونه کمکی به شماها، حتا اگر اقوام نزدیک مان هم باشید، نمی‌کنیم.»

هاوارد ک. اسمیت، خبرنگار با تجربه‌ی آمریکایی در مورد اثرات این نامه‌ها و تبلیغات در ایتالیا می‌گوید: «یک تلگراف از هر گوشه‌ی جهان، به خصوص از کشور آمریکا، چیزی نیست که یک کشاورز ایتالیایی از کنار آن بی‌احساس بگذرد. بی‌شک این تبلیغات و نامه‌ها بیش‌ترین تأثیرات را در ایتالیا خواهند داشت.» علاوه بر این نامه‌ها، یک سری نامه‌های دیگر که در آن‌ها، دولت آمریکا مستقیم و یا غیر مستقیم دولت و مردم ایتالیا را تهدید به قطع کمک‌های مالی

خود می‌کرد هم توسط روزنامه‌ها در ایتالیا انتشار می‌یافت. در این نامه‌ها، وزارت کشور آمریکا از قول جرج مارشال به طور صریح و آشکار اعلام می‌کرد: «اگر کمونیست‌ها در انتخابات برنده شوند... تمامی کمک‌های مالی آمریکا به ایتالیا بلادرنگ قطع خواهد شد و آمریکا دیگر هرگز به ایتالیا کمک نخواهد کرد...» (شاید جالب باشد همین‌جا یادآوری کنیم، که جرج مارشال در سال ۱۹۵۳ برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل شد، ولی مهاتما گاندی که سه بار در همین سال‌ها کاندیدای صلح نوبل بود، آن‌را دریافت نکرد؛ چرا که کمیته‌ی صلح نوبل نمی‌خواست دولت انگلستان را از خود ناراحت و ناراضی کند. در تمام دوران حیات صلح نوبل، فقط برای یک سال جایزه‌ی صلح نوبل به کسی تعلق نگرفت و آن هم سالی بود که مهاتما گاندی تنها کاندیدای صلح نوبل شده بود. در آن سال، کمیته‌ی صلح نوبل بی‌شرمانه این جایزه را به گاندی - به عنوان تنها کاندید آن - نداد.) یکی از نمایندگان مجلس ایتالیا، از حزب دموکرات مسیحی، می‌گوید: «این نامه‌ها اثرات بسیار چشم‌گیری به خصوص در دهات جنوب ایتالیا و در سیسیل داشتند.» (۲۷) وزارت کشور آمریکا در سال ۱۹۴۸ اعلام کرد، که در حدود یک میلیون و دویست هزار ایتالیایی، روی موج کوتاه، اخبار و گزارشات را از رادیو می‌شنوند. در همین رابطه، وزیر دادگستری آمریکا طی صحبت‌هایی در مورد انتخابات می‌گوید: «... انتخابات ایتالیا، انتخاب بین دموکراسی و کمونیسم، انتخاب بین خداپرستی و بی‌دینی و انتخاب بین هرج و مرج و قانون است... هر ایتالیایی که عضو حزب کمونیست و یا سمپات این حزب باشد، هرگز اجازه ورود به آمریکا را نخواهد داشت و هر ایتالیایی که به حزب کمونیست رای دهد، از نظر دولت آمریکا به منزله‌ی عضو این حزب بوده و برای همیشه از ورود به آمریکا ممنوع خواهد بود. چنان‌چه این افراد در آمریکا زندگی می‌کنند نیز اخراج خواهند شد.» (۲۷) و یا ویلیام دونووان، رئیس وقت سازمان امنیت آمریکا در دوران جنگ (سازمانی که قبل از تاسیس سازمان سیا مسئول امور امنیت بود)، در مورد انتخابات طی صحبت‌هایی که از رادیوهای مختلف برای مردم ایتالیا پخش می‌شد، چنین می‌گوید: «دیکتاتورهای کمونیست اگر در ایتالیا قدرت را به دست گیرند، اولین کاری که خواهند کرد، تکه تکه کردن بیش‌تر کارخانه‌های موجود و فرستادن آن‌ها به شوروی خواهد بود. میلیون‌ها کارگر ایتالیایی قوی هم به عنوان برده به شوروی فرستاده خواهند شد.» (۲۷) به قول ویلیام بلوم، این‌ها برای ثابت کردن و واقعی نشان دادن نظرات خود از افراد ضد کمونیست اروپای شرقی استفاده می‌کردند. (۱۷)

رادیو صدای آمریکا، که برای بمب‌باران تبلیغاتی مردم ایتالیا تاسیس شده بود، هم راه با رادیوهای دیگر، در این رابطه بیش‌ترین نیرو را صرف کرده و علاوه بر دروغ پراکنی علیه حزب کمونیست، از کمک‌های دوستانه‌ی دولت آمریکا نیز گزارشات مختلف پخش می‌کردند. آن‌ها حتا از چهره‌های هنری مانند فرانک سیناترا و گازی کوپر هم در تبلیغات خود استفاده می‌کردند. در این رابطه، «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، که در آن دوران به عنوان دو تشکیلات جدا از هم فعالیت می‌کردند، علاوه بر فعالیت‌های خود برای انشقاق در تشکل کارگری ایتالیا، مرتباً از رهبران کارگری ایتالیایی الاصل و یا آمریکایی برای فرستادن پیام به کارگران استفاده می‌کردند. به عنوان مثال، لوئیگی آنتونینی، یکی از رهبران اتحادیه‌های کارگری آمریکا، طی پیامی رادیویی گفت:

«شما کارگران یا می‌باید ستون پنجم شوروی در ایتالیا که فرمان خود را از دیکتاتورهای مسکو می‌گیرند، در هم بکوبید و یا این که ایتالیا به شوروی در جرگه‌ی کشورهای دیکتاتوری و دشمن تبدیل خواهد شد...» بیش از دویست نفر از رهبران کارگری آمریکایی ایتالیایی الاصل، کنفرانسی در رابطه با انتخابات در این کشور انجام داده و قطع‌نامه‌ای صادر نمودند، که از کلیه‌ی کارگران می‌خواست به کمونیست‌های دیکتاتور و خود فروخته رای ندهند. این پیام توسط بیست و سه روزنامه‌ی ایتالیایی به طور وسیعی پخش شد. سازمان سیا با هم کاری تنگاتنگ «فدراسیون کار آمریکا» برای ایجاد تشکل‌های کارگری مخالف حزب کمونیست تلاشی شبانه‌روزی و سخت می‌نمود. و سازمان سیا حدود یک تا ده میلیون دلار برای ایجاد اتحادیه‌های ضد کمونیستی در اختیار این دو تشکل کارگری قرار داده بود. (۲۷) رئیس سابق سرویس امنیتی آمریکا می‌گوید: «در سال ۱۹۴۵، نزدیک بود که حزب کمونیست ایتالیا تمامی اتحادیه‌های کارگری را در اختیار خود بگیرد، ولی با تلاش‌های سرویس امنیت آمریکا و مافیا توانستیم از این کار جلوگیری نماییم.» (۲۷) علاوه بر این، این دو تشکل کارگری هم راه با سرویس اطلاعاتی آمریکا یک ماه مانده به انتخابات، نمایش گاهی از زندگی کارگران در آمریکا بر پا کردند، که در این نمایش گاه از فیلم‌های کوتاه و بلند برای نشان دادن ارزش‌های آمریکایی استفاده نمودند. طبق اطلاعات موجود، حدود پنج میلیون ایتالیایی هر هفته از این نمایش گاه دیدن می‌کردند. از جمله فیلم‌هایی که به طور وسیعی در مناطق کارگرنشین به نمایش گذاشته می‌شد، فیلم هالیوودی «نینوشکا» بود که در سال ۱۹۳۹ ساخته شده بود و در آن زندگی در شوروی به باد تمسخر گرفته می‌شد. این فیلم اثرات مخرب زیادی بر جای گذاشت. به قول رهبران حزب کمونیست ایتالیا، این فیلم بزرگ‌ترین ضربه را به حزب زد. علاوه بر این، سازمان سیا، جنگ تبلیغاتی زشت و سنگینی را علیه رهبران حزب کمونیست - به شکل چاپ مقالات، مجلات و کتاب‌هایی که در آن‌ها داستان‌های دروغین و ساختگی از فعالیت‌های اعضای حزب در اروپای شرقی، از رابطه‌ی آن‌ها با موسولینی و فاشیست‌ها، از روابط سکسی رهبران، و از ضدیت و دشمنی آن‌ها علیه کلیسا و... بهم بافته می‌شد - را سازمان دادند. در همین اثنا، حدود یک ماه مانده به انتخابات، ترومن رئیس‌جمهور وقت آمریکا، طی فرمانی برای جلوگیری از خطر کمونیسم از مردم می‌خواهد که همگی تعلیمات نظامی ببینند و با دولت ایتالیا قرارداد دوستی ده ساله منعقد می‌کند. هم زمان، ناوهای جنگی آمریکایی - انگلیسی در آب‌های ایتالیا لنگر می‌اندازند. در همین رابطه، مجله‌ی «تایمز» در سرمقاله‌ای که در ایتالیا هم بازتابی بسیار داشت، نوشت: «دولت آمریکا می‌باید این مساله را کاملاً و واضح بیان نماید، که برای جلوگیری از قدرت‌گیری کمونیست‌ها در ایتالیا اگر لازم باشد باید از نیروی ارتش استفاده نماید.» (۲۷) بیانیه‌ای تحت عنوان «بیانیه صلح برای مردم آزادی خواه ایتالیا» از سوی جمعی از سران آمریکا از جمله دو وزیر امور خارجه و معاونین آن‌ها، وزیر دادگستری سابق، فرماندار سابق نیویورک، خانم النور روزولت و دیگران برای دوگاسپری، نخست‌وزیر ایتالیا، فرستاده شد که توسط روزنامه‌های ایتالیایی (در آن زمان، حدود هشتاد و دو درصد روزنامه‌ها در دست سرمایه‌داران مخالف حزب کمونیست بود) به طور وسیعی منتشر گردید. علاوه بر تبلیغات، شایع پراکنی، تهمت زدن‌های بی‌کران و...، دولت آمریکا کمک‌های مالی هنگفتی

به دولت ایتالیا نمود. به عنوان مثال، یک ماه به تاریخ انتخابات مانده، رئیس جمهور آمریکا دستور داد بیست و نه کشتی ایتالیایی، که در دوران جنگ مصادره شده بودند، به عنوان هدیه‌ای به مردم ایتالیا تحت عنوان «هدیه‌ی دوستی و اطمینان به دموکراسی در ایتالیا» به این کشور بازپس داده شود. چهار روز بعد از این واقعه، کنگره‌ی آمریکا مبلغ هجده میلیون و هفت صد هزار دلار دیگر را به عنوان «کمک‌های استثنایی» تصویب کرد. دو هفته بعد مبلغ چهار میلیون و سیصد هزار دلار به عنوان حقوق اسرای ایتالیایی به دولت ایتالیا داده شد. شش روز مانده به انتخابات هم دولت آمریکا اعلام نمود، که طلاهای ایتالیا به ارزش سی و یک میلیون دلار را - که توسط نازی‌ها غارت شده بود - به ایتالیا بازمی‌گرداند. در نظر بگیریم، که چند سال قبل از این، ایتالیا در جبهه‌ی دشمن بود و علیه متفقین می‌جنگید! چهار روز قبل از انتخابات، کمیسیون آمریکایی

برای بازسازی آثار باستانی ایتالیا نیز اعلام نمود، که مبالغی به وزارت فرهنگ و هنر ایتالیا برای بازسازی آثار باستانی کمک می‌کند. و دو روز قبل از انتخابات، دو کشتی بزرگ مواد غذایی در بندرگاه‌های ایتالیا لنگر انداختند و با حضور سفیر آمریکا در مراسم ویژه، محموله‌های آنها دریافت شدند. ارائه‌ی این کمک‌ها با تبلیغاتی بی سابقه هم راه بودند. از جمله عناوین مختلف پوسترهایی که از آمریکا به ایتالیا فرستاده می‌شدند، این بود که: «چهل درصد نانی که ما می‌خوریم، آرد ایتالیایی و شصت درصد آن آرد آمریکایی است، که به ما هدیه شده است.» (۲۷) سفیر آمریکا در ایتالیا، جیمز کلمنت دون، به نقاط مختلف این کشور سفر می‌کرد و طی سخن رانی‌ها و تبلیغات خود به مردم گوشزد می‌کرد: «مردم آمریکا، ایتالیا را از گرسنگی، بی خانمانی و سلطه‌ی



احتمالی بیگانگان خارجی نجات خواهد داد.» (۲۷) سخن رانی‌های وی به طور دائم توسط مطبوعات ایتالیایی منتشر می‌شد. این تبلیغات عظیم در حالی صورت می‌گرفت، که دولت ایتالیا به سفرای خود در دیگر کشورها - که تعلقات نظری به جبهه‌ی دموکراتیک ملی داشتند و می‌خواستند به نفع بلوک چپ در مبارزات انتخاباتی شرکت کنند - اجازه‌ی آمدن به کشور را نمی‌داد. فشارها و تبلیغات انواع و اقسام سازمان‌ها و گروه‌های آمریکایی در ایتالیا به حدی زیاد بود، که گروهی از ایتالیایی‌ها که در آمریکا زندگی می‌کردند، علیه این تبلیغات کمیته‌ای به نام «کمیته‌ی آمریکایی - ایتالیایی برای انتخابات آزاد در ایتالیا» به وجود آوردند و در یکی از علامه‌های خود که در «نیویورک تایمز» به چاپ رساندند، اظهار داشتند: «هزاران ایتالیایی ساکن آمریکا از فشارها، تبلیغات و اظهارنظرهای خارجی عمیقاً احساس نگرانی و حقارت کرده و خواهان قطع فوری دخالت خارجی در امور داخلی این کشور هستند. مردم ایتالیا خود قادرند برای خود تصمیم بگیرند و خود می‌دانند چه کسانی را

انتخاب کنند. آنها احتیاجی به قیم ندارند.» (۲۸) حتا احزاب مترقی در آمریکا نیز طی نامه‌ای مندرج در «نیویورک تایمز» اعلام کردند: «ما به عنوان آمریکایی، اعمال دولت آمریکا در تهدید مردم ایتالیا مبنی بر این که اگر نتیجه‌ی انتخاب آنها به شکلی که دولت آمریکا می‌خواهد، نباشد، کمک‌های غذایی به این کشور را قطع می‌کند، محکوم می‌کنیم. ما نباید کودکان گرسنه‌ی ایتالیایی را گرسنه نگاه داریم، به خاطر این که پدران آنها از فرمان شماها سرپیچی کرده و آن طور که شماها می‌خواستید، رای ندادند.» (۲۹) تهدیدات آمریکا علیه مردم ایتالیا در انتخابات را می‌توان با تحریم اقتصادی مردم فلسطین بعد از انتخاب حماس مقایسه کرد. در واقع، این بخشی از سیاست‌های قلدرمنشانه و امپریالیستی کشورهای سرمایه داری است و خود پوچ بودن و توخالی بودن دموکراسی آنها را برملا می‌کند. دموکراسی و آزادی برای سران کشورهای سرمایه داری، به معنای آزادی شرکت‌های بزرگ

برای چپاول و غارت هر چه بیش‌تر دیگر کشورهاست. اما بازار تبلیغات، دروغ پراکنی، شایعه، تهمت و... به حدی از طرف آمریکا زیاد بود، که به قول ویلیام بلوم: «تعداد زیادی از مردم ایتالیا فکر می‌کردند، که استالین یکی از کاندیداهای جبهه‌ی دموکراتیک ملی است.» (۲۷) جا دارد گوشزد کنیم، که کمک‌های اتحاد شوروی به «جبهه‌ی دموکراتیک ملی» بسیار ناچیز بود. هاورد اسمیت در این رابطه می‌نویسد: «شواهد نشان می‌دهند، که روس‌ها خیلی نگران این بودند که ممکن است پیروزی جبهه‌ی دموکراتیک ملی در ایتالیا باعث عکس‌العمل تند آمریکا و انگلیس شده و یا منجر به شروع جنگ علیه آنها شود، لذا آنها تا آن جا که می‌توانستند سعی می‌کردند خود را بی طرف نشان دهند... این نگرانی روس‌ها از نتیجه‌ی انتخابات

ایتالیا و عکس‌العمل غرب، در نامه‌هایی که کمی‌نفرم یک ماه قبل از انتخابات به مارشال تیتو نوشت، به خوبی نمایان بود. در این نامه‌ها، روس‌ها تیتو را به خاطر کشاندن پای آنها در جنگی ناخواسته با غرب سرزنش می‌کنند و می‌نویسند: به خوبی آشکار است، که... اتحاد جماهیر شوروی بعد از جنگ سنگینی که از سر گذرانده است، نمی‌خواهد و نمی‌تواند جنگ تازه‌ای را شروع نماید.» (۲۹)

همان طوری که قبلاً ذکر شد، «فدراسیون کار آمریکا» هم در این کارزار نقشی به غایت خراب کارانه داشت و دو تن از رهبران این تشکل در اروپا، لاوستون و براون، بعد از خدمات خود به سران کاخ سفید در آلمان و فرانسه به ایتالیا آمده بودند تا تجارب خود را جهت تخریب جنبش کارگری در این کشور هم پیاده نمایند. «کنفدراسیون کارگران ایتالیا» (سی. جی. آی. ال) (۳۰)، در واقع، تشکل واحد کارگری در ایتالیا بود و احزاب کمونیست، سوسیالیست و دموکرات مسیحی را نمایندگی می‌کرد. یکی از اهداف استراتژیک سازمان سیا و «فدراسیون کار آمریکا» ایجاد

- http://www.laboreducator.org -۴
 William I Robinson, Promoting Polyarchy: Globalisation; US
 intervention and ..1996:p69 -۵
 http://www.ned.org/grants/05programs/grants- -۶
 mena05html#Iran
 http://www.abfiran.org/farsi/memorial-about.php -۷
 http://www.solidaritycenter.org -۸
 http://www.iwa.org -۹
 http://www.iri.org -۱۰
 http://www.niacouncil.org -۱۱
 Kim Scipe, LabourNet Germany -۱۲
 The Free Trade Union Committee or The Free Trade
 Union Institute -۱۳
 http://www.laboureducator.org/barkpast3.htm -۱۴
 Wold federation of Trade Union -۱۵
 The International Confederation of Free Trade Unions -۱۶
 Klaus Misgeld "Trade Union Neutrality?" -۱۷
 Monthly Review, May 2005, Kim Scipes -۱۸
 AIFLD -۱۹
 AALC -۲۰
 AAFLI -۲۱
 http://www.laboureducator.org/darkpast1.htm -۲۲
 http://www.theglobalstie.ac.uk/atlanticrulingclass/6.htm -۲۳
 Julia S Angester "The Westernisation of German
 "Labour Movement -۲۴
 Kaeten Mistry "redefining the Cold War..." University
 of Birmingham -۲۵
 Robert T Holt et al "Strategic Psychological Operation -۲۶
 and American Foreign Policy p169
 http://www.flagrancy.net/salvage/italy_1.htm -۲۷
 New York Times 8 April 1948 -۲۸
 New York Times 12 April 1948 -۲۹
 Confederazione Generale Italiana del Lavoro -۳۰
 http://www.laboureducator.org/darkpast1.htm -۳۱
 Free Italian Confederation of Labour -۳۲
 Italian Federation of Trade Unions -۳۳

انشقاق در این تشکل واحد بود. در این رابطه، لاوستون و براون با کمک‌های مالی دولت آمریکا و حمایت‌های سازمان سیا دست به کار جمع‌آوری نیروهای ضد کمونیست در اتحادیه‌ای «آزاد» زدند و انواع شیوه‌ها را به این منظور به کار گرفتند. دولت آمریکا اعلام نموده بود، که تحت هر شرایطی می‌بایست از قدرت‌گیری کمونیست‌ها در انتخابات ۱۹۴۸ جلوگیری نمود. لذا با تمام قوا وارد میدان شد و «فدراسیون کار آمریکا» - مانند دیگر نقاط اروپا - به مثابه ابزاری در خدمت دولت آمریکا به تضعیف جنبش کارگری در ایتالیا کمک نمود. لاوستون و براون برای از هم پاشیدن «کنفدراسیون کارگران ایتالیا» به شهر رم آمدند. اولین اقدام آن‌ها، مذاکره با سه حزب غیر کمونیست - یعنی حزب دموکرات مسیحی، حزب جمهوری خواهان و سوسیال دموکرات - بود. به قول هری کلبر: «فدراسیون کار آمریکا به این احزاب قول داد، که اگر از سی. جی. آی. ال جدا شوند، هر چقدر هزینه بخواهند به آن‌ها پرداخت خواهد شد.» (۳۱) حزب دموکرات مسیحی از سی. جی. آی. ال شد و «کنفدراسیون آزاد کارگران ایتالیا» (۳۲) را به وجود آورد. مدتی بعد رئیس این کنفدراسیون، گیبولینو پستور، از «فدراسیون کار آمریکا» درخواست یک و نیم میلیون دلار برای مخارج نه ماه نمود، که این مبلغ از طرف مسئول بخش کارگری سفارت آمریکا به وی پرداخت شد. یک سال بعد از آن، حزب سوسیال دموکرات نیز از سی. جی. آی. ال جدا شد و تشکل مستقل خود را تحت نام «فدراسیون کارگران ایتالیا» تاسیس نمود. متعاقب آن، حزب جمهوری خواهان هم اقدام به تاسیس تشکل کارگری خود نمود. بالاخره در تاریخ اول ماه مه ۱۹۵۰، این سه تشکل کارگری ضد کمونیستی «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری ایتالیا» (۳۳) را ایجاد کردند و بدین طریق، لاوستون و براون سرانجام توانستند در پیاده نمودن استراتژی خود در ایتالیا موفق شوند.

اما انتخابات ایتالیا بالاخره تحت شرایط بمب باران تبلیغاتی، شایع پراکنی، تهدیدهای مالی و... صورت گرفت. در این انتخابات، حزب دموکرات مسیحی با کسب ۴۸ درصد آرا به عنوان بزرگ‌ترین حزب ایتالیا انتخاب شد و «جبهه‌ی دموکراتیک ملی» فقط توانست ۳۱ درصد آرای مردم را به خود اختصاص دهد. بدین طریق، حزب دموکرات مسیحی، قدرت سیاسی در ایتالیا را برای چندین دهه به دست گرفت، تا این که بالاخره در اوایل دهه‌ی نود به خاطر رابطه‌ی نزدیک‌اش با مافیا، فساد مالی و... منحل گردید و از صحنه‌ی سیاست ایتالیا محو شد.

ادامه دارد

در بخش سوم این نوشتار به نقش این تشکل در دیگر نقاط اروپا و آسیا و آفریقا خواهیم پرداخت.

زیر نویس‌ها:

۱- دفتر هجدهم «نگاه»، از صفحه‌ی ۷۱ تا ۸۶، منتشره در تاریخ مه ۲۰۰۶.

۲- National Endowment for Democracy

http://www.zmagazine.org -۳

نقش این تشکل کارگری در اروپا بعد از جنگ جهانی دوم

«ما به سیستم سرمایه داری معتقد و عضوی در این سیستم اجتماعی هستیم. ما باید از این سیستم که به کارگران کمک نموده پاداش می‌دهد، سیستمی که سهم مدیران را هم مورد احترام قرار می‌دهد و منافع افرادی که سرمایه‌گذاری می‌کنند را هم تامین می‌نماید، با کمال دقت حفاظت کنیم.»
از گفتار جرج معینی، یکی از رهبران فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی

در بخش نخست (۱) این نوشتار به نقش فدراسیون کار آمریکا و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی در آمریکای لاتین پرداختیم و در قسمت دوم نیز نقش این تشکل کارگری را در بخشی از اروپای بعد از جنگ جهانی دوم مورد بررسی قرار دادیم. در این بخش، عمل کرد فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی در یونان و دیگر نقاط اروپا را مرور خواهیم کرد. لازم به تذکر است، که قصد این نوشتار بررسی فعالیت‌های این تشکل در چهارچوب جامعه‌ی آمریکا نبوده (این مهم خود احتیاج به تحقیق و بررسی همه جانبه‌ای دارد)، بلکه مرور و تحقیقی درباره‌ی نقش و عمل کرد مخرب و ارتجاعی فدراسیون کار آمریکا و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی از بدو به وجود آمدنش در نقاط مختلف جهان است. سیاست‌های ضد کمونیستی این تشکل باعث می‌شده، که همه‌گانه با هم کاری و هم یاری سازمان‌سیا (سازمان جاسوسی آمریکا)، نقشی فعال در سرکوب جنبش‌های مردمی در نقاط مختلف جهان - از آمریکای جنوبی گرفته تا آفریقا و آسیا و اروپا - داشته باشد. همان‌طور که در بخش‌های قبل هم یادآور شدیم، بررسی همه‌جانبه، عمیق و علمی نقش مخرب فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی در یک کشورهایی که سازمان‌سیا اقدام به کودتا و سرکوب جنبش‌های مردمی نموده است، خود احتیاج به یک تحقیق و بررسی کامل و همه‌جانبه دارد. در هر حال، قصد این نوشتار شناساندن چهره‌ی واقعی این تشکل و نشان دادن نقش مخرب آن به جنبش کارگری ایران است؛ به خصوص در شرایط حساس کنونی که آمریکا از یک طرف قصد تجاوز و حمله‌ی نظامی به ایران را دارد و از طرف دیگر، با

«سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» (۲)، سازمانی که در دوران حکومت ریگان برای پیش برد سیاست‌های دولت آمریکا در نقاط مختلف جهان تاسیس شد و در واقع، نقش سازمان جاسوسی سیا را در اقصا نقاط جهان اجرا می‌کند و بخش بین‌المللی فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، یعنی کانون آمریکایی برای هم بستگی کارگری (معمولاً به اسم «کانون هم بستگی» شناخته می‌شود)، می‌کوشد با بسیج نیروهای راست - از سلطنت طلب گرفته تا مجاهدین - سیاست‌های دولت آمریکا را مو به مو در رابطه با ایران اجرا کرده و یک بار دیگر جنبش کارگری و مبارزه‌ی مردم محروم را به کج راه ببرند. (برای آشنایی بیشتر با «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» به بخش دوم این نوشتار مراجعه کنید).

نقش فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی در اروپا

فدراسیون کار آمریکا و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، حتا زمانی که این دو تشکل در دهه‌ی پنجاه دوباره در هم ادغام شده و فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی را به وجود آوردند، همه‌گانه مجری پیش برد سیاست ضد کمونیستی و برنامه‌ای ارتجاعی در راستای منافع حکومت آمریکا و شرکت‌های بزرگ آمریکایی در نقاط مختلف جهان بودند. مدارک و شواهد بسیاری وجود دارد، که نشان می‌دهد این تشکل - به خصوص فدراسیون کار آمریکا - هم‌پا و هم‌یار سازمان‌سیا و دولت آمریکا از یک طرف در سرنگونی دولت‌های دموکراتیک و مردمی دست داشته است و از طرف دیگر با ایجاد اتحادیه‌های زرد و دست راستی به طور مستقیم جنبش‌های کارگری مستقل را سرکوب نموده است. عمل کرد ارتجاعی این تشکل در منطقه‌ی آمریکای لاتین را در بخش اول این نوشتار (۱) بررسی کردیم و نشان دادیم، که چگونه این تشکل با هم‌کاری سازمان‌سیا و بعدها «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» در سرکوب جنبش‌های کارگری و مردمی شرکت داشت. حیطة‌ی فعالیت این تشکل، البته فقط محدود به آمریکای لاتین نبوده، بلکه در اقصا نقاط جهان - از فیلیپین گرفته تا آفریقای جنوبی و از یونان گرفته تا ایتالیا - را در بر می‌گیرد. در سال‌های اخیر نیز هم‌پا با سیاست دولت آمریکا در براندازی دولت جمهوری اسلامی

ایران، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» فعالیت‌های ویژه‌ای را در رابطه با ایران آغاز نموده است. سیاست خارجی این تشکل، از بدو تاسیس آن، بر محور هژمونی آمریکا بر دیگر کشورهای جهان متمرکز بوده است. کیم ساییس در مقاله‌ای تحت عنوان «آرشیو فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی را در رابطه با اعمال این تشکل در حرکت‌های کارگری در سطح جهان باز کنید» (۳) می‌نویسد: «این تشکل معتقد است، که سرکردگی و رهبری اقتصادی شرکت‌های بزرگ آمریکایی به نفع کارگران آمریکا بوده و بدین خاطر، میثنی و کیرکلند (دو تن از افرادی که در رهبری این تشکل بوده‌اند) سیاست خود را با نیروهایی که طرف دار سرمایه گذاری‌های بزرگ و شرکت‌های آمریکایی - به خصوص در کشورهای در حال توسعه بودند - هماهنگ می‌کردند. این سیاست باعث می‌شد، که آن‌ها حتا در برابر سیاست‌های ضد کارگری شرکت‌های بزرگ در خود آمریکا هم سکوت اختیار کنند. این سیاست ضد کارگری در دهه‌های پنجاه، شصت و هفتاد، سنگ بنای وضعیت اسف باری شد که کارگران آمریکایی در حال حاضر دچار آن هستند.»

با پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، فدراسیون کار آمریکا از یک طرف، و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی (هر چند در بعضی موارد، به خصوص قبل از اتحاد با فدراسیون کار آمریکا، این تشکل از موضع و سیاستی بهتر از فدراسیون کار آمریکا برخوردار بود) از طرف دیگر، فعالیت‌های ضد کمونیستی و ضد کارگری خود را در اروپا شروع نمودند و نقش عمده‌ای در سازمان دهی سرکوب نیروهای انقلابی و تشکل‌های راستین کارگری در آلمان، فرانسه، ایتالیا، هلند، ترکیه و یونان ایفا نمودند. جا دارد یادآوری کنم، که فدراسیون کار آمریکا و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی تا دهه‌ی پنجاه به صورت دو تشکل جدا از هم فعالیت می‌کردند. (برای آگاهی بیش‌تر از فعالیت‌های این دو تشکل و چگونگی جدایی و اتحاد آن‌ها به بخش نخست (۱) این نوشتار مراجعه کنید.) فدراسیون کار آمریکا، که تا این زمان در آمریکای لاتین فعالیت می‌کرد، تصمیم گرفت فعالیت‌های ضد کارگری خود را از این منطقه به سایر نقاط جهان منتقل نماید. به همین خاطر، فدراسیون کار آمریکا در کنگره‌ی سال ۱۹۴۴، «کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد»

و یا «انستیتوی اتحادیه‌ی آزاد» (۴) را برای پیش برد استراتژی درازمدت این تشکل در ایجاد اتحادیه‌های آزاد (بخوان اتحادیه‌های ضد کمونیستی در راستای سیاست‌های دولت آمریکا) زیر نفوذ فدراسیون کار آمریکا تاسیس کرد. رهبریت این تشکل به چرچ میثنی (مسئول امور مالی فدراسیون)، دیوید دابونسکی (رئیس اتحادیه‌ی بین‌المللی پوشاک زنان)، متیو وول (رئیس اتحادیه‌ی عکاسان گراورساز) و چرچ هریسون (رئیس اتحادیه‌ی کارمندان راه آهن) سپرده شد. به قول هری کلبر: «از همان بدو تاسیس این تشکل، پشتیبانی بی دریغ دولت آمریکا و جامعه‌ی ملی تجار، که سیاستی ضد کارگری داشت، شامل حال آن شد.» «کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد»، تشکلی با بودجه‌ی مخفی بود، که آن را حتا از رهبران اتحادیه‌های تشکیل دهنده‌ی فدراسیون کار آمریکا هم پنهان نگاه می‌داشتند. دو نمونه از اولین اقدامات این تشکل، یکی انتخاب جیمی لاوستون به عنوان دبیر اجرایی و دیگری انتخاب ایروینگ براون به عنوان تنها نماینده‌ی فدراسیون کار آمریکا در اروپا بود. جیمی لاوستون و ایروینگ براون، دوستی نزدیکی با هم داشتند و دارای موضعی به غایت ضد کمونیستی بودند. این دو، به راستی، تیمی کامل و عالی را به وجود آوردند؛ چرا که جیمی لاوستون استاد طرح نقشه‌های ضد کارگری و ضد کمونیستی برای اروپا بود و ایروینگ براون نیز توانایی به اجرا در آوردن کامل و مو به موی این نقشه‌ها را داشت.» (۴)

فدراسیون کار آمریکا و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، که پایان جنگ جهانی دوم را بهترین موقعیت برای تشدید فعالیت‌های ضد کارگری در اقصا نقاط جهان ارزیابی کرده بودند، با ایجاد «انستیتوی اتحادیه‌ی آزاد» وارد اروپا شده و فعالیت‌های ضد کارگری و ضد کمونیستی خود را در این قاره آغاز نمودند. از آن جایی که نیروهای کمونیستی در اروپا، جنبش‌های ضد فاشیستی را یا رهبری می‌کردند و یا به طور فعال و خستگی ناپذیری در این جنبش‌ها حضور داشتند، دارای پایگاهی مردمی بوده و در فرانسه، یونان، ایتالیا و... موقعیتی برجسته در جنبش کارگری داشتند. این مهم باعث نگرانی دولت وقت آمریکا و رهبران این تشکل، که به طور هستی‌ریکی ضد کمونیست بودند، می‌شد. باید یادآوری کنم، که دقیقا در همین برهه از زمان است که کنگره‌ی

سازمان‌های صنعتی تمامی اعضای چپ و کمونیست را از اتحادیه‌هایی که متعلق به این تشکل بودند، اخراج می‌کند. (برای اطلاع از چگونگی این مهم به بخش اول (۱) این نوشتار مراجعه کنید.) لذا جای تعجب نیست، که هم فدراسیون کار آمریکا و هم کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، هر دو، اروپای بعد از جنگ جهانی را برای فعالیت‌های خارج از قاره‌ی آمریکا انتخاب نمودند. و در این راستا از پشتیبانی کامل مادی و معنوی سازمان جاسوسی سیا و دیگر نهادهای دولت آمریکا برخوردار بودند؛ چرا که همگی می‌دانستند، که فدراسیون کار آمریکا به عنوان یک تشکل ضد کمونیستی و مدافع نظام سرمایه داری، فعالیت خود را در آمریکای لاتین به خوبی انجام داده و می‌تواند نقش موثری در پیش برد سیاست‌های ضد کارگری و کمونیستی در اروپا هم داشته باشد.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، رقابتی بین دول شوروی و آمریکا در اروپا - به خصوص در یونان، ترکیه، ایتالیا، فرانسه و آلمان - آغاز می‌شود. به گفته‌ی هری کیلبر: «دقیقا در این اثناست، که وزارت امور خارجه‌ی آمریکا متوجه متحدینی در کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد می‌شود و بی درنگ اقدام به کمک‌های مالی و پشتیبانی‌های بی دریغ از آن در تمام سطوح می‌کند. وزارت امور خارجه تا سال ۱۹۴۶ در حدود ۲۲ بخش کارگری در سفارت‌های خود ایجاد نمود. لاوستون توانست میثنی (رئیس فدراسیون کار آمریکا) را وادار کند، که شخصا با رئیس جمهور وقت آمریکا، ترومن، ملاقات کرده و از او بخواهد وزارت امور خارجه مستقیما با نمایندگان فدراسیون کار آمریکا در تماس باشند. او هم چنان جبهه‌ای ضد کمونیستی با کارمندان عالی رتبه امور خارجه برای خبرگیری فوری ایجاد نمود... لاوستون با بودجه‌ی بی‌کرانی که از دولت آمریکا و سازمان سیا دریافت می‌کرد، قادر بود رشوه‌های زیادی به رهبران اتحادیه‌ها در نقاط مختلف جهان برای به پیش بردن نقشه‌های خود بدهد. او به رهبران این اتحادیه‌ها دستور می‌داد، که اعتصابی ملی و یا تظاهراتی سراسری بر علیه دولت‌های خود، که به نحوی با سیاست‌های خارجی دولت آمریکا هم خوانی نداشتند، سازمان دهند و زندگی عادی در این کشورها را مختل نمایند. یکی از اقدامات عمومی کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد، ایجاد و کمک به اتحادیه‌های زرد برای رقابت با اتحادیه‌هایی بود که به فدراسیون



کار آمریکا - و در راس آن لاوستون - فکر می کردند، که آن ها موضع کمونیستی داشته و یا به نحوی از موضع شوروی طرف داری می کنند. بدین طریق، کمیته ای اتحادیه ای آزاد تبدیل به دست دراز وزارت خارجه ای آمریکا برای دخالت از طریق جنبش های کارگری در امور داخلی کشورهایی شد، که در موضع آمریکا نبودند. لاوستون از پشتیبانی کامل جرج مینتی و دوینسکی و وول، رهبران کمیته ای اتحادیه ای آزاد برای از بین بردن اتحادیه های کارگری با تمایلات کمونیستی و جایگزینی آن ها با اتحادیه های «آزاد»، به سبک آمریکایی، یعنی احترام به قوانین اقتصاد بازار آزاد، برخوردار بود.» (۴)

هری کیلبر چنین ادامه می دهد: «رهبران اتحادیه هایی که دست چین شده بودند، برای آموزش در مورد اقتصاد آمریکا، سیاست و دموکراسی در آمریکا و مقایسه ای آن با شوروی برای مدت سه ماه با خرج کمیته ای اتحادیه ای آزاد به آمریکا فرستاده می شدند و در طی سفر با رهبران بخش های مختلف فدراسیون کار آمریکا ملاقات می کردند. آن ها هم چنین نحوه ای اداره و سازمان دهی اتحادیه های کارگری در آمریکا را می آموختند. در مقابل، از آن ها خواسته می شد که این شیوه ای سازمان دهی را در کشور خود اجرا نمایند. این ها حتی زمانی که به کشورهای خود برمی گشتند، هم چنان از کمیته ای اتحادیه ای آزاد کمک های زیادی - از کمک مالی تا وسایل تحریر و مبللمان محل کار و وسایل چاپی - دریافت می کردند.»

حال بپردازیم به سیاست های این تشکل، بعد از جنگ جهانی، در یونان. بررسی وقایع یونان اهمیت خاص و منحصر به فردی دارد؛ چرا که در یونان بود که امپراتوری پیر انگلیس برای اولین بار علیه متحد خود، همانا یونان، در جنگ جهانی دوم اسلحه کشید و روش ها و سیاست های نومستعمراتی که آمریکا در یونان پیاده نمود، سنگ بنای سیاست های نواستعماری گشت که بعدها برای استعمار هر چه بیش تر مردم جهان در اقصا نقاط جهان به کار گرفته شد. رابطه بین یونان و انگلیس، بعد از این که ارتش آلمان در سال ۱۹۴۴ از این کشور عقب نشینی کرد، وارد مرحله ای تازه ای گردید. دولت یونان تا این زمان توسط پادشاه این کشور، که در واقع دست نشانده و مجری سیاست های دولت انگلیس بود، اداره می شد؛ اما چرچیل، نخست وزیر انگلیس، خواهان تغییراتی در یونان بود. او خواهان

آمریکا اطلاع داد که این کشور در ماه مارس نیروهای خود را از یونان خارج خواهد کرد، اگر که دولت آمریکا مسئولیت بیش تری در یونان به عهده نگیرد. دولت انگلیس ۱۴۰۰ مشاور نظامی و چهارده هزار نیروی مسلح در یونان داشت. این اولتیماتوم هر چند آن قدرها هم جدی نبود، ولی جنب و جوش زیادی در دولت آمریکا ایجاد نمود. در مدت پنج روز بعد از دریافت نامه ای دولت انگلیس، دولت آمریکا تصمیم به تهیه ای طرحی درازمدت برای اداره ای یونان گرفت. در این باره، به دو سؤال عمده می بایستی پاسخ داده می شد. اول: آمریکا چگونه باید هژمونی خود را اعمال نماید؛ دوم: و مساله ای مهم تر این که چگونه این طرح باید به کنگره و مردم آمریکا قبولانده شود. در رابطه با سؤال اول، هیچ مشکلی وجود نداشت. دولت مردان کاخ سفید، طرح هرالد مکملن را برای اداره ای یونان کافی و قابل اجرا دانستند. اما در مورد سؤال دوم، احتیاج به برنامه ریزی دقیق تری بود، تا سناتورهای محافظه کار سنای آمریکا متقاعد شوند که وجود آمریکا در یونان، عامل کمک به امنیت آمریکا و جهان است و به نفع مردم آمریکا و جهان می باشد. سناتور محافظه کار، آرتور واندربری، رییس بخش خارجی سنا در آن دوران، در نشست که با رییس جمهور آمریکا در این مورد داشت، چنین گفت: «آقای رییس جمهور، اگر شما بخواهید نظرتان بدون هیچ مشکلی در سنا خریدار داشته باشد، فقط یک راه وجود دارد و آن ترساندن بی حد آن هاست.» (۵)

چنین دلایل دروغینی را البته دولت مردان آمریکا در تمام طول تاریخ برای اشغال و استثمار مردم جهان به کار برده اند. دروغ

سیستمی بود، که از یک طرف سیاست های دولت انگلیس را در این کشور اجرا نماید و از طرف دیگر، باعث درگیری کم تر انگلیس در یونان شود. اما این سیاست چرچیل در تقابل با سیاست یکی از وزرای عالی رتبه ای او، هرالد مکملن، بود. هرالد مکملن، طرحی جامع برای اداره ای یونان ارائه نموده بود، که طبق این طرح هر وزیر یونانی می باید یک مشاور انگلیسی داشته باشد و دستورات روزمره ای خود را از این مشاور دریافت نماید. افسران انگلیسی هم می باید فرماندهی ارتش یونان را به عهده داشته باشند. این طرح در سال ۱۹۴۵ به رای گذاشته شد، ولی به دلایل مختلف - از جمله مخالفت یونانی ها در تن دادن به این بردگی - رد گردید. و به جای آن، قرار شد یونان به روال قبل از جنگ اداره شود. یعنی سفیر انگلستان در یونان به عنوان کمیسر عالی کشور برگزیده شود. وی می بایست نقش رابط بین نخست وزیر، وزرا و ارتش را به عهده می گرفت.

دو سال بعد از این، حکومت دست راستی یونان فضای خفقان و ترور را در جامعه ایجاد نمود. زندان ها مملو از مبارزانی بود، که در دوران اشغال کشور توسط ارتش هیتلر از جان خود مایه گذاشته بودند. اقتصاد یونان در حال ورشکستگی کامل بود و بیش تر و بیش تر به کمک های خارجی نیازمند می شد. در همین اثنا، مبارزه ای مسلحانه توسط چریک های چپ هم در کوه های شمال کشور علیه دولت آغاز شده بود. دولت انگلیس که در وضع اقتصادی خوبی به سر نمی برد، زمزمه هایی مبنی بر کم کردن مخابراتی که در یونان متحمل می شود، سر داد. در فوریه ای سال ۱۹۴۷، دولت انگلیس طی نامه ای به دولت

پردازی در رابطه با وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق و حمله نظامی به این کشور و اشغال آن، کشتار مردم کوسوو توسط ارتش یوگسلاوی و... تنها نمونه‌هایی از این سیاست است. در این گونه موارد، دولت آمریکا از هم‌کاری شرکت‌های رسانه‌ای هم برخوردار بوده و توانسته نقشه‌های شوم خود را به کمک آن‌ها به خوبی پیش ببرد. طبق نظر سنجی‌یی که توسط وزارت کشور آمریکا انجام شده بود، ۷۰ درصد مردم مخالف «موضع سخت‌تر علیه شوروی بودند» (۶)، به همین خاطر مردم داران کاخ سفید برای متقاعد کردن - یا به زبان دیگر، فریب دادن مردم - تبلیغات خود را بر طرف‌داری از دموکراسی و آزادی در کشورهای کوچکی که گویا توسط کمونیست‌ها تهدید می‌شوند، بنا نهادند، تا در عمل موضع سخت‌تر علیه شوروی را به پیش برند. رییس‌جمهور وقت آمریکا، در یک سخن‌رانی در سنای آمریکا، چنین گفت: «ما در برابر یک انتخاب مهم تاریخی قرار داریم... مردم آزاد جهان، چشم‌ها و امیدشان برای نجات به سوی ما دوخته شده است. کوتاهی ما برای کمک به این کشورها جهت نجات از کمونیسم منجر به مخاطره برای صلح جهانی شده است، که به نوبه‌ی خود بر رفاه مردم آمریکا تاثیر خواهد گذاشت و لطمه‌ای جبران‌ناپذیر به رهبری آمریکا در سطح جهان خواهد زد. دولت آمریکا بایستی به مردمان آزاده در اقصا نقاط جهان، که در برابر نیروهای خارجی و یا گروه‌های مسلح ایستادگی می‌کنند، بی‌دریغ کمک نماید.» این سخنان بعدها به عنوان دکترین ترومن قلمداد شد. اقدامات دخالت‌گرایانه‌ی آمریکا در یونان و ترکیه، تحت دکترین ترومن، سرمشقی برای دخالت‌گری و حمله‌ی نظامی به ویتنام و کره بود. به ادامه‌ی بحث بازگردیم. کاخ سفید در مدت زمان کوتاهی سناریویی را برای ترساندن کنگره‌ی سنا و مردم آمریکا در رابطه با خطر دولت شوروی برای اشغال بخش‌هایی از اروپا و ایران و ترکیه، تهدیدات کمونیست‌ها در یونان، و کلاً خطر کمونیسم برای آزادی جهان، و هم‌چنین قصد دولت شوروی برای قطع شریان نفت خاورمیانه به آمریکا، تهیه و از طریق رسانه‌ها به خورد جامعه داد. به یمن این تبلیغات دروغین، سران کاخ سفید مثل همیشه توانستند هم مردم و هم سنای آمریکا را با خود هم راه کنند. دولت آمریکا، هم‌زمان، هیاتی را تحت رهبری ویت‌گریس وولد برای کمک به یونان (۷)

ایجاد کرد. این هیات در بدو تاسیس حدود چهل عضو داشت، ولی در مدت کوتاهی تعداد اعضای آن به حدود هزار نفر رسید. هیات مزبور برای مشاهده‌ی شرایط و به دست گرفتن اوضاع، عازم یونان شد. گریس وولد در گزارش خود از یونان اظهار داشت، که: دولت یونان کاملاً فاسد و بی‌صلاحیت است و می‌باید تغییر کند.

اقداماتی که این هیات می‌بایستی در یونان به پیش می‌برد، عبارت بودند از: «تغییر کابینه‌ی یونان در اولین فرصت، اجرای انتخابات، تغییر ساختاری در ارتش، نظارت بر روابط خارجی یونان با دیگر کشورها، رابطه‌ی یونان با انگلیس و سازمان ملل، تنظیم سیاست‌های دولت در قبال احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، نیروهای خراب‌کار و نیروهای شورشی و چگونگی تعیین مسایل عفو و غیره» (۷)

در ماه ژانویه‌ی ۱۹۴۷، سفیر آمریکا در یونان به هم‌راه با گریس وولد موفق شدند دیمتریوس مکسیموس را به جای کنستانتین سلداریس به نخست‌وزیری کشور بگمارند. اما دولت آمریکا به زودی متوجه شد، که دولت سلداریس قادر به پیش‌بردن صد در صد سیاست‌های آن‌ها نیست. به همین خاطر، در ماه ژوئیه‌ی ۱۹۴۷ وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، جرج مارشال، از گریس وولد و سفیر آمریکا، مک‌ویگ، می‌خواهد که حکومت فعلی یونان تغییر کند. به نظر او: «اعضای حکومت می‌باید از همه‌ی احزاب - از راست، چپ و مرکز - تشکیل شود. اما باید متوجه بود، که افراد چپ نایبستی از چپ‌هایی باشند که تمایل به کمک کردن و یا خواهان مذاکره با کمونیست‌ها باشند.» (۷) در واقع، می‌توان چنین نتیجه گرفت که منظور جرج مارشال از چپ، افرادی است که زمانی حول و حوش نیروهای چپ بوده و حالا دیگر فرسنگ‌ها از ایده و آرمان چپ فاصله گرفته و سیاست‌های دولت آمریکا را در دست قبول دارند. یک ماه بعد از این، یک دولت ائتلافی لیبرال - پوپولیستی، تحت رهبری سیاست‌مدار ۸۴ ساله‌ای به نام تمیستوکلس سوفولیس، قدرت را به دست گرفت. نمایندگان هیات آمریکا، برای انجام مقاصد این هیات، در تمامی وزارت‌خانه‌های دولتی یونان به عنوان مشاور حضور پیدا کردند. در واقع، حوزه‌ی عملیاتی این هیات در یونان را در این برهه از زمان می‌توان به چهار بخش ۱- اقتصادی؛ ۲- اتحادیه‌های کارگری؛

۳- جنبش‌های آزادی‌خواهانه‌ی اجتماعی؛ و ۴- درگیری ارتش؛ تقسیم نمود.

۱- اقتصادی

اقتصاد یونان در دوران جنگ جهانی دوم لطمات بسیاری دید. اکثریت مردم شهرهای بزرگ، مانند آتن و سالونیکا، فقیر بودند و با کمک‌های سازمان ملل، زندگی خود را به سختی سپری می‌کردند. دولت انگلیس هیچ کمکی برای راه‌اندازی صنایع یونان، مانند منابع کروم و غیره که در طول اشغال کشور توسط ارتش آلمان از کار افتاده بودند، انجام نداد. بیش‌تر کمک‌های سازمان ملل هم که به قصد کمک به مردم فقیر به این کشور وارد می‌شد، سر از بازار سیاه در می‌آورد. تنها منبع درآمد یونان، شرکت‌های کشتی‌رانی بودند که سودهای حاصل از آن به آمریکا منتقل می‌شد. هیات آمریکایی برای کمک به یونان، به محض ورود به این کشور در ماه مارس ۱۹۴۷، اقداماتی از جمله ثابت نگه داشتن دست‌مزدها، از بین بردن جیره بندی، ممنوع کردن ورود کالاهای لوکس، جایگزین کردن مالیات غیره مستقیم به جای مالیات بر درآمد، از بین بردن سوبسید نان که باعث هفتاد درصد افزایش قیمت نان شد، را به انجام رساند. در عین حال، هیچ‌گونه اقدامی بر تقسیم سودهای کلانی که شرکت‌های کشتی‌رانی - از جمله کشتی‌رانی لیبرتی - می‌بردند، انجام نگرفت. کاهش بودجه‌ی دولت برای کمک‌رسانی به مردم فقیر و برنامه‌های عمرانی، که این خود باعث اخراج بیست هزار نفر از کارمندان دولتی شد، از دیگر اقدامات هیات آمریکایی بود. یکی از اعضای هیات، که مشاور بانک یونان بود، در این مورد می‌گوید: «قصد اولیه‌ی ما پایین آوردن سطح زندگی مردم به یک حد قابل قبول است.» (۷) در واقع، آن‌ها به خوبی موفق شدند سطح معیشتی مردم را به طور بی‌سابقه‌ای پایین بیاورند. سه سال بعد از این اقدامات، بیکاری در یونان به طور کم‌نظیری بالا رفت و ۴۷ درصد مردم محتاج کمک‌های خارجی برای گذران زندگی بودند.

۲- اتحادیه‌های کارگری

اقدامات هیات آمریکایی برای کمک به یونان، به خصوص پایین نگه داشتن دست‌مزدها و اخراج تعداد زیادی از کارگران و کارمندان دولتی، عکس‌العمل‌های شدید اتحادیه‌های کارگری یونان را که تحت نفوذ

حزب کمونیست یونان بودند، برانگیخت. اتحادیه‌های کارگری کارگران تنباکو و کشتی رانی، دو تا از اتحادیه‌های قدرت مند تحت نفوذ حزب کمونیست بودند. هر چند حزب کمونیست قدرتی زیادی در جنبش کارگری یونان داشت، اما در یونان تحت نفوذ انگلیس همیشه اتحادیه‌های کارگری انگلیس بودند که نفوذی بسیاری داشتند و به همین خاطر، نمایندگان آن‌ها در یونان در بیش‌ترین موارد مذاکرات بین احزاب مختلف برای دست یابی به سیاست قابل قبول دولت مداران انگلیس و یونان شرکت می‌کردند. البته این قراردادها، اغلب بعد از مدتی کوتاه توسط جناح‌های راست و یا دولت یونان زیر پا گذاشته می‌شد. بیش‌تر رهبران کارگری راست در بین کارگران طرف داری نداشتند. هم دولت انگلیس و هم سردم داران

آمریکا به خوبی آگاه بودند که اگر انتخاباتی در یونان انجام شود، کمونیست‌ها بدون هیچ گونه مشکلی قادر خواهند بود حداکثر آرای انتخاباتی را از آن خود نمایند.

همان طور که قبلا گفته شد، فدراسیون کار آمریکا بعد از پایان جنگ جهانی دوم، فعالیت‌های خود را در اروپا آغاز نمود و با کوله باری از تجربه در تخریب وارد جنبش کارگری آلمان، فرانسه، ایتالیا و یونان شد. اروین براون، یکی از مسئولین «کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد» بخش

اروپایی فدراسیون کار آمریکا، نیز متعاقب این وضعیت به یونان آمد. (برای آشنایی بیش‌تر در مورد «کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد» به بخش دوم این نوشتار مراجعه نمایید.) (۱) از آن جا که اتحادیه‌ی کارگری انگلیس مدت‌ها در یونان فعالیت می‌کرد و تجربه‌ای بیش از فدراسیون کار آمریکا در یونان داشت، این فدراسیون در اوایل ورود خود به یونان سعی می‌کرد حوزه‌ی فعالیت‌های اتحادیه‌ی کارگری انگلیس را تنگ نکرده و تا آن جا که ممکن باشد، با هم کاری این اتحادیه فعالیت خود را برای تخریب در جنبش کارگری یونان پیش ببرد. از آن جا که هم اتحادیه‌ی کارگری انگلیس و هم فدراسیون کار آمریکا، و سران دو کشور، می‌دانستند در صورت برگزاری انتخابات برای تعیین نمایندگان کارگران در اتحادیه‌های کارگری، فعالین چپ تمامی کرسی‌های نمایندگی را

از آن خود خواهند کرد، پس تن به انتخابات ندادند و سعی می‌کردند که در طی مذاکرات، نمایندگان را بین نیروهای چپ و دیگران تقسیم نمایند. طبق روال همیشگی، مذاکرات بین اتحادیه‌ها صورت می‌گرفت، اما این بار فدراسیون کار آمریکا هم در این مذاکرات شرکت داشت. نتیجه‌ی مذاکرات آن بود، که شش نماینده‌ی اجرایی چپ در هیات ۲۱ نفری قرار گرفت. اما همین هم به مذاق فدراسیون کار آمریکا خوش نیامد. و به اختلاف بین فدراسیون کار آمریکا و اتحادیه‌ی کارگری انگلیس دامن زد.

نمایندگی فدراسیون کار آمریکا، کیلیه، می‌گوید: «در واقع اگر انتخابات آزاد منجر به پیروزی کمونیست‌ها در هیات اجرایی شود، بهتر است که هیچ وقت انتخاباتی صورت نگیرد.» (۶) بعد از مذاکرات، آمریکایی‌ها - از

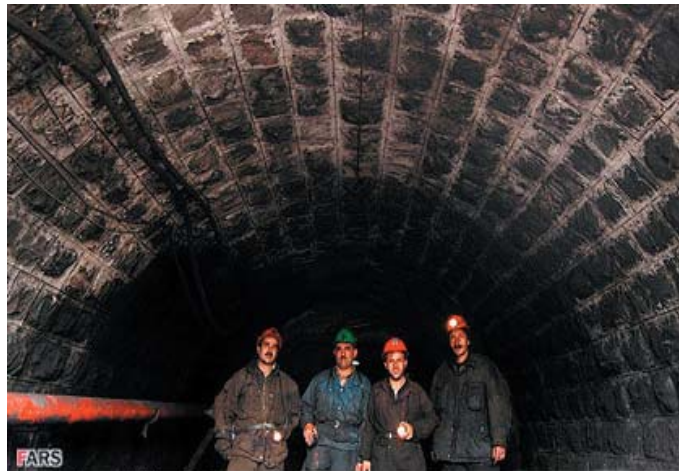


Photo : Hamed Khorshidi

از آن جا که آمریکایی‌ها می‌دانستند پیشنهاد خروج از «کنفدراسیون اتحادیه‌های جهانی» مورد قبول نمایندگان کمونیست حاضر در مذاکرات قرار نخواهد گرفت، این پیشنهاد را در بدو شروع مذاکرات بیان نمودند. نمایندگان چپ به شدت به این پیشنهاد اعتراض کردند و در نتیجه، مذاکرات پایان یافت و امیدها برای رسیدن به توافق - به خصوص با دستگیری سه تن از نمایندگان چپ بعد از پایان مذاکرات - بر باد رفت. دستگیری سه تن از نمایندگان چپ، در واقع، سرآغاز دستگیری، زندان و قلع و قمع تعداد بی شماری از فعالین کارگری نه فقط چپ، که حتا نمایندگان کارگری طیف لیبرال هم بود. متعاقب این، فضای ترور و اعدام در یونان حکم فرما گردید. در همین اوان، حکومت سوفیولیس قانون اعدام برای افرادی که دست به اعتراض و یا مخالفت بزنند

را تصویب نمود. در پایان سال ۱۹۴۷، اتحادیه‌ی ارگاس (۸)، اتحادیه‌ی کارگری یونان، بزرگ‌ترین اتحادیه‌ی کارگری یونان، اتحادیه‌ای که نمایندگان آن در تمام مذاکرات با دولت یونان و انگلیس و آمریکا شرکت نموده بود، غیر رسمی شناخته شد و حکم دستگیری اعضای فعال و نمایندگان آن صادر گردید.

بعد از این واقعه، دولت یونان به فرمان مشاورین آمریکایی و پیشنهاد «کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد»، نیروی خود برای از بین بردن قوی‌ترین اتحادیه‌ی کارگری یونان، یعنی اتحادیه‌ی کشتی رانی، متمرکز نمود. طولی نکشید، که تعداد زیادی از فعالین کارگری دستگیر و ده‌ها نفر از رهبران اتحادیه‌ی کشتی رانی اعدام شدند. این اقدام ضد کارگری چنان ضربه‌ی بی‌جنبش کارگری یونان زد، که تا مدت‌های مدید اثرات مخرب آن بر پیکر جنبش کارگری یونان باقی ماند. هم زمان با درهم شکستن جنبش کارگری یونان، ایروینگ براون، یکی از رهبران «کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد»، دست به کار ساختن اتحادیه‌های زرد و به اصطلاح «آزاد» شد. به این منظور، پیدا نمودن افراد غیر کمونیستی که چهره‌ای سالم در جنبش کارگری داشته باشند، آسان نبود. حزب کمونیست یونان و شاخه‌ی نظامی آن پر فدرت‌ترین نیروی ضد اشغال‌گران بودند و در تمامی طول اشغال یونان به

سفیر گرفته تا هیات آمریکایی برای کمک به یونان و «کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد» - خواهان بیرون انداختن کمونیست‌ها از هیات اجرایی اتحادیه‌ی کارگری یونان شدند. آن‌ها در ظاهر چنین وانمود می‌کردند، که خواهان حل مشکل اتحادیه‌های کارگری از راه مذاکره هستند. آن‌ها اعلام نمودند، که اتحادیه‌ی کارگری یونان می‌باید از «کنفدراسیون اتحادیه‌های جهانی» خارج شود؛ (برای آشنایی بیش‌تر با «کنفدراسیون اتحادیه‌های جهانی» و چگونگی به وجود آمدن آن، به بخش دوم این نوشتار (۱) مراجعه کنید.) چرا که فدراسیون کار آمریکا این کنفدراسیون را کمونیستی می‌دانست و خود در صدد ایجاد اتحادیه‌ای در مقابل آن بود. بالاخره در دسامبر ۱۹۴۹، «کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد»، که با سیاست‌های آمریکا هم خوانی داشت، به وجود آمد. (۱)

مبارزات خود ادامه می دادند و افراد بسیاری از آن‌ها در این راه قربانی شدند. اما برای رهبران فدراسیون کار آمریکا تنها مساله‌ی مهم آن بود، که اتحادیه‌ای عاری از نیروهای کمونیست ایجاد کنند. حال اگر رهبران چنین اتحادیه‌ای از هم کاران نزدیک اشغال‌گران نازی باشند و یا از چهره‌های منفور در جنبش کارگری، اهمیتی نداشت. سرانجام، ایروینگ براون موفق شد اتحادیه‌های زرد کارگری را در یونان بنا نهد؛ اتحادیه‌هایی که تحت نفوذ فدراسیون کار آمریکا و کنگره‌ی اتحادیه‌ی کارگری بریتانیا بودند. هری کلب می‌گوید: «براون این اتحادیه‌های خود ساخته را وادار کرد، که از فدراسیون کار آمریکا و کنگره‌ی اتحادیه‌ی بریتانیا کمک بخواهند و امور خود برای ایجاد بخش‌های جدید، انتخابات و غیره را با مشورت آن‌ها به پیش ببرند.» (۹) بدین طریق، به کمک و با هم کاری فدراسیون کار آمریکا، اتحادیه‌های کارگری یونان درهم شکسته شدند و رهبران واقعی آن‌ها دستگیر، زندانی و اعدام گشتند. و به جای آن‌ها، اتحادیه‌های زرد پا به صحنه‌ی حیات جنبش کارگری گذاردند.

۱۳- جنبش‌های آزادی خواهانه‌ی اجتماعی

در یونان، بعد از جنگ جهانی دوم، دو سؤال عمده در برابر جامعه قرار داشت. اول: آیا امید یک جامعه‌ی آزاد، جامعه‌ای که همه - به خصوص نیروهای کمونیست و چپ، که در تمام طول جنگ برای آن مبارزه کرده بودند - قابل دست یابی است یا این که جامعه به سوی نوعی حکومت دیکتاتوری شبیه دیکتاتوری متاخاص (Metaxes) حکومتی که قبل از شروع جنگ در یونان حکم فرما بود، پیش خواهد رفت؟ دوم: آیا جنگ داخلی به صورت مسالمت آمیز به پایان خواهد رسید یا این که این جنگ تا قلع و قمع نیروهای شورشی کمونیست ادامه خواهد یافت؟ در مورد سؤال اول، فشار و رهنمودهای مشاورین آمریکایی و نمایندگان «کمیته‌ی اتحادیه‌ی آزاد» (بخش اروپایی فدراسیون کار آمریکا) به دولت یونان باعث درهم شکستن پایه‌های اصلی یک جامعه‌ی آزاد، یعنی اتحادیه‌های کارگری، شد. در واقع، دولت دست نشانده‌ی یونان در قلع و قمع فعالین کارگری سنگ تمام گذاشت و با یاری و پشتیبانی همه جانبه‌ی آمریکایی‌ها، تا آن جا که امکان داشت، در

از بین بردن کلیه‌ی تشکلات کارگری در یونان پیش رفت؛ به طوری که می‌توان یونان اواخر ۱۹۴۰ را با شرایط کشتار وحشیانه‌ی کمونیست‌ها و نیروهای آزادی خواه در اوایل ۱۹۸۰ توسط جمهوری اسلامی مقایسه نمود. در این مورد وزیر کشور یونان، زرواس، در جمع مشاورین و فرمانده‌ی ارتش آمریکا در یونان، ژنرال لیویسی، می‌گوید: «مهم این نیست، که ارتش چه شیوه‌ای برای از بین بردن کمونیست‌ها اتخاذ می‌کند، بلکه مساله‌ی اصلی کشتن کلیه‌ی کمونیست‌ها در شهرهای یونان است.» (۶) واقعیت این است، که کمونیست‌ها در یونان همیشه - چه در زمانی که کشور توسط انگلیسی‌ها اداره می‌شد و چه در برهه‌ای که آمریکا به طور مستقیم و غیر مستقیم اداره‌ی امور یونان را دست داشت - زیر فشار بودند و هم اتحادیه‌ی کارگری انگلیس و هم فدراسیون کار آمریکا در سرکوب آن‌ها دست داشتند.

بعد از پایان جنگ و بیرون رفتن ارتش آلمان در سال ۱۹۴۴ از یونان، هفده هزار تن از نیروهای چپ متشکل در حرکت مقاومت (۱۰) دستگیر و زندانی می‌شوند. جالب توجه است، که نیروهای قوه‌ی قضاییه در دوران اشغال کشور هم در این مقام قرار داشتند و سرسپردگی خود را به حکومت وقت و نیروهای اشغال‌گر نازی به خوبی نشان داده بودند. و حالا به فرمان همین افراد، نیروهای کمونیست دستگیر، محاکمه و به عنوان خراب کار محکوم به زندان می‌شدند. در ماه ژوئیه‌ی سال ۱۹۴۷، دولت دست نشانده‌ی یونان از سفیر آمریکا، مک ویگ، اجازه‌ی دستگیری تعداد بیش‌تری از نیروهای کمونیست را خواستار می‌شود. سفیر آمریکا این موضوع را با وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، جرج مارشال، در میان می‌گذارد و او در جواب می‌گوید: «در این مورد ما هیچ گونه مخالفتی نداشته و از این امر هم پشتیبانی خواهیم کرد.» (۶) یک هفته بعد از تأیید دولت آمریکا، فضای ترور و دستگیری شدیدتر شده و در مدت کوتاهی چهارده هزار تن از کمونیست‌ها و فعالین کارگری دستگیر و به جزیره‌ی مکرونیسوس تبعید می‌شوند. نیروهای آزادی خواه و کشورهای مختلف به این اقدام دولت یونان شدیداً اعتراض کردند، ولی دولت آمریکا رسماً اعلام نمود که قادر به هیچ گونه ممانعتی در این مورد نیست. هم زمان دستگاه تبلیغاتی سران کاخ سفید به راه افتاد و در مصاحبه‌های رادیویی و

مطبوعاتی آن‌ها، دستگیری وسیع کمونیست‌ها به کلی تکذیب و نمونه‌ای از تبلیغات سوء کمونیست‌ها علیه دولت یونان خوانده شد. در همین زمان، وزیر دادگستری یونان، لاداس، قصد اعدام مخفیانه ۲۹۶۱ نفر از زندانیان کمونیستی که بیش‌تر آن‌ها عضو نیروهای مقاومت بر علیه ارتش نازی بودند را می‌کند. در میان این افراد، مانولیس گلوزوس که با پایین کشیدن آرم نازی‌ها در اکروپولیس در سال ۱۹۴۱ شهرتی جهانی پیدا کرده بود نیز دیده می‌شد. لاداس قبل از عملی نمودن این نقشه‌ی شوم، ترور می‌شود. اما در هر حال، بعد از ترور لاداس، این افراد گروه گروه بدون محاکمه و به طور آشکار به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. در رابطه با این اعدام‌ها گفته می‌شد، که دولت آمریکا قصد دارد از دولت یونان بخواهد این اعدام‌ها را متوقف کند. اما در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی، سفیر آمریکا در یونان در جواب سئوالی درباره‌ی خواست توقف اعدام‌ها، می‌گوید: «دولت آمریکا هرگز از دولت یونان نخواسته است، که اعدام خیانت کاران را متوقف نماید.» (۶) ترور و دستگیری و اعدام تنها شامل کمونیست‌ها و یا رهبران و فعالین جنبش کارگری نشد، بلکه حتا دیگر نیروهای فعال جامعه را هم در بر گرفت. به عنوان مثال، اسقف کوزانی (مرکز استان کوزانی در شمال یونان) به خاطر حضور در نیروهای مقاومت خلع لباس شد. طبق یک فرمان، تمامی کارمندان دولت که به چپ تمایل داشتند از ادارات دولتی پاک سازی شدند. مطبوعاتی که به نحوی از ایده‌های چپ طرف داری کرده و یا می‌کردند، تعطیل و دست اندرکاران آن دستگیر و زندانی شدند. فضای خفقان چنان شدید بود، که حتا نخست وزیر کشور، سوفولیس، هم ناراضی شده بود. او می‌گوید: «من مخالف این اقدامات فاشیستی هستم، ولی متأسفانه کاری از دست من ساخته نیست.» (۶)

و اما در مورد سؤال دوم، یعنی کوشش برای دست یابی به صلح بین مبارزین کمونیست و دولت، سیاست‌های دولت آمریکا بهتر از برخورد به سؤال اول نبود. هر چند مشاورین آمریکایی به ظاهر وعده‌هایی برای حل این مساله از طریق مذاکره دادند، ولی در باطن همان سیاستی که در مورد از بین بردن اتحادیه‌های کارگری را به اجرا در آورده بودند، در این مورد هم دنبال نمودند. مارتین ایو (۶) می‌گوید: «قول و قرار آمریکایی‌ها

در مورد مذاکره و صلح در حد حرف باقی ماند... چرا که انتصاب فردی مانند ژنرال زحواس به سمت وزیر کشور، خود نشان دهنده نیت واقعی آن‌ها در مورد چگونگی حل این مشکل بود. در واقع، انتصاب ایشان به این مقام، تمامی امیدها را در دل هر کسی که ذره‌ای در این مورد شک داشت، نقش بر آب نمود. بایستی خاطر نشان کرد، که بیش تر نیروهایی که در کوه‌های شمال یونان مستقر بوده و بر علیه دولت مبارزه می‌کردند، از ترس دستگیری، زندان و اعدام مجبور به پناه بردن به کوه‌ها شده بودند. به همین خاطر، مارکوس فرماندهی ارتش دموکراتیک در چندین مورد - در ژوئیه ۱۹۴۷، سپتامبر ۱۹۴۷ و آوریل ۱۹۴۸ - از دولت یونان درخواست مذاکره کرد، ولی تمامی این درخواست‌ها از جانب دولت یونان رد شد. دولت یونان، و بهتر است بگویم آمریکا - حتا به درخواست سازمان ملل، شوروی، استرالیا و دیگر کشورها برای حل این درگیری جواب رد دادند، تا بلکه بالاخره بتوانند با لشکرکشی این نیروهای راستین دموکراسی را از بین ببرند.

۴- درگیری ارتش

زمانی که دولت انگلیس آن نامه‌ی تهدیدآمیز را برای رییس جمهور آمریکا فرستاد، در واقع قصدی جز دریافت کمک‌های مالی از آمریکا نداشت؛ چراکه ارتش انگلیس هزاران نیروی نظامی در یونان داشت و نمی‌خواست نیروهای خود از این کشور خارج کند. ولی دولت آمریکا از این موقعیت طلایی نهایت استفاده را نمود و علاوه بر کمک‌های مالی به دولت انگلیس برای تامین مخارج نیروهای نظامی و مشاورین آن، و هم چنین دولت یونان، با انواع

فعالیت‌ها و دخالت‌گری‌ها توانست ادراهی امور یونان را در دست خود بگیرد. در واقع، اقدامات ارتش آمریکا، فدراسیون کار آمریکا و سازمان سیا و دیگر نهادهای آمریکایی در یونان و تجارب حاصل از این اقدامات ارتجاعی، بیش‌ترین سرمایه‌ای بود که دولت آمریکا بعدها در خاور دور - به خصوص در ویتنام و کره - از آن استفاده نمود.

مشاورین آمریکایی به محض ورود به یونان متوجه شدند، که ارتش یونان را باید آن‌طور که می‌خواهند سازمان دهی کنند. ارتش یونان در آن زمان در حدود ۱۲۰ هزار نیرو داشت، که درگیر مبارزه با چریک‌های ارتش دموکراتیک بود. مشاورین نظامی آمریکا، که در اوایل حدود چهل نفر بودند، در مدت کوتاهی به حدود هزار نفر رسیدند. آن‌ها مستقیماً فرماندهی ارتش را مانند دیگر نهادهای کشور در دست داشتند. در سال ۱۹۴۷، ژنرال لیوسی، فرماندهی مشاورین آمریکایی در یونان از کار بر کنار شد و ژنرال وان فلیت، که فردی قسی القلب و خشن بود، به جای او برگزیده شد. به فرمان ژنرال وان فلیت، مشاورین نظامی آمریکا در تمامی بخش‌های ارتش یونان ادراهی امور را به دست گرفتند. متعاقب این تغییرات، تعداد افراد ارتش یونان به سرعت به بیش از نیم میلیون افزایش یافت. مشاورین آمریکایی هم چنین نیروهای دست راستی را در دهات اطراف کوه‌هایی که نیروهای ارتش دموکراتیک در آن‌ها مستقر بودند، مسلح نمودند. دولت آمریکا، که سلاح‌های بی شماری را بعد از جنگ جهانی دوم در اختیار داشت و می‌بایستی به نحوی آن‌ها را در بازار آب می‌کرد، موقعیت را غنیمت شمرد و این

سلاح‌ها را به دولت یونان فروخت. سرانجام، ارتش یونان با کمک مشاورین نظامی و سلاح‌های آمریکایی در طول سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ به بازسازی خود و تجهیزات نظامی مدرن‌تر برای کشتار مردم مسلح شد. در همین زمان، مشاورین آمریکایی فرمانده ارتش یونان را هم تعویض نمودند و ژنرال پاپاگوس را به عنوان فرماندهی ارتش با اختیارات نامحدود برای درهم کوبیدن ارتش دموکراتیک انتصاب کردند. اولین اقدام فرماندهی جدید، اخراج تعداد زیادی از افسران و جایگزینی آن‌ها با افسران دست راستی و استفاده از سلاح‌های خطرناک و کشنده مانند بمب ناپالم علیه نیروهای ارتش دموکراتیک بود. بالاخره در ماه اوت ۱۹۴۹، ارتش دموکراتیک بر اثر بمب باران‌های بی فقه و کاربرد بمب‌های ناپالم، تار و مار شد. تعداد کمی از مبارزین ارتش دموکراتیک که توانستند از این کشتار جان سالم به در ببرند به آلبانی پناه بردند.

همان‌طور که قبلاً هم ذکر شد، دولت آمریکا تجربه‌ی درهم شکستن جنبش مردمی و از بین بردن اتحادیه‌های واقعی کارگران در یونان را بعدها برای درهم شکستن جنبش‌های مردمی و اتحادیه‌های کارگری در اقصا نقاط جهان - از جمله در خاور دور - به کار برد. رئیس جمهور وقت آمریکا، ترومن، کره را «یونان خاور دور» می‌خواند. (۱۱) بعدها هم آیزنهاور، کندی و جانسون سعی کردند تجارب عملیات ضد کمونیستی در یونان را در ویتنام به کار گیرند، اما در این جا با شکست فاحشی روبرو شدند.

دولت آمریکا در سال ۱۹۵۱ از دولت یونان خواست عضو ناتو شود. در همین سال، یونان رسماً به ناتو پیوست. مارشال الکساندر پاپاگوس (۱۲) از فرماندهی ارتش استعفا داده و «حزب پشتیبانی یونان» را ایجاد کرد. حزب او در انتخابات سپتامبر سال ۱۹۵۱ با کسب ۳۹ درصد آرا قادر به تشکیل حکومت نمی‌شود. بعد از این انتخابات، دولت آمریکا که دیگر در تمامی امور یونان دخالت مستقیم دارد، دولت یونان را مجبور می‌کند قانون انتخابات را تغییر دهد. دولت یونان تهدید می‌شود، که اگر این کار را در اسرع وقت انجام ندهد، تمامی کمک‌های مالی دولت آمریکا به این کشور قطع خواهد شد. چند ماه بعد، قانون انتخابات تغییر می‌کند و از تناسب درصد آرای به دست آمده به حداکثر آرا تبدیل می‌شود. بعد از این تغییر، در ماه نوامبر سال ۱۹۵۲ انتخابات دیگری صورت می‌گیرد. این



Photo : Hamed KHorshidi

بار، به یمن تغییرات مذکور، حزب ژنرال پاپاگوس ۲۳۹ کرسی از ۳۰۰ کرسی پارلمان را به دست می آورد و حکومتی صد در صد آمریکایی در یونان تشکیل می شود. حکومت پاپاگوس با مرگ وی در سال ۱۹۵۵، تغییر می کند. پاول، پادشاه یونان (۱۳)، فرد تقریباً ناشناسی به اسم کنستانتین کارامانیلیس (۱۴) را به عنوان جانشین پاپاگوس انتصاب می کند. در انتخابات ۱۹۶۱، کارامانیلیس با تقلب پیروز می شود. در سال ۱۹۶۲، یونان به جامعه‌ی اروپا می پیوندد. مساله‌ی تقلب در انتخابات باعث می شود، که «حزب اتحاد مرکزی یونان» به رهبری جرج پاپندوری و دیگر احزاب مخالف - به خصوص حزب کمونیست - تظاهرات عظیمی را در سطح شهرهای یونان سازمان دهی کنند. اما از آن جا که کارامانیلیس مهره‌ی مورد اعتماد و مجری سیاست‌های آمریکا در یونان بود، تظاهرات سرکوب می شود و نتیجه‌ای نمی دهد. اما تظاهرات‌ها هم چنان ادامه می یابد. در سال ۱۹۶۳، راه پیمایی عظیمی از ماراتون به سوی آتن، توسط احزاب مخالف، سازمان دهی می شود. راه پیمایی توسط پلیس غیر قانونی اعلام می شود و تعداد زیادی از تظاهر کنندگان دستگیر و روانه‌ی زندان می شوند. علی رغم غیر قانونی شدن راه پیمایی، گرگوری لمبراکیس (۱۵)، عضو پارلمان یونان، به تنهایی مسیر راه پیمایی را در حالی که پرچمی با علامت صلح در دست داشت، طی کرده و وارد آتن می شود و به جمع تظاهر کنندگان در تسالونیک (۱۶) می پیوندد. وی در حال سخن رانی توسط فردی خودفروش با ماشین باری زیر گرفته می شود و به علت جراحات زیاد مغزی در بیمارستان جان می سپارد. در روز خاک سپاری گرگوری لمبراکیس بیش از نیم میلیون تن شرکت می کنند. همین مساله باعث استعفا و پناهندگی کنستانتین کارامانیلیس به پاریس می شود. نیروهای چپ و دیگر نیروهای مخالف - به خصوص جوانان - هر ساله برای بزرگداشت راه پیمایی ماراتون، دست به تظاهرات و راه پیمایی می زدند. بعدها حزبی هم تحت نام «جوانان لمبرکیس» به وجود آمد.

جنبش کارگر یونان علی رغم فشارها و دسیسه های فدراسیون کار آمریکا برای درهم شکستن آن، یک بار دیگر در صحنه‌ی سیاسی جامعه فعال شده و تظاهرات‌ها و اعصاب‌های بزرگی برای بهبود وضعیت زندگی کارگران در نقاط مختلف یونان برگزار

می شود. در انتخاباتی که در ماه نوامبر سال ۱۹۶۳ صورت می گیرد، «حزب اتحاد مرکزی» پاپاندروی برنده شده و حکومت را به دست می گیرد و خود وی به سمت نخست وزیر برگزیده می شود. در همین اثنا، آندریاس پاپاندروی، پسر جرج پاپاندروی، که تحصیل کرده‌ی آمریکا بود، به یونان برمی گردد. نیروهای دست راستی و ارتش وی را متهم به عضویت در «گروه کمونیستی سپر» (آسپیدا) کرده و خواهان محاکمه‌ی او می شوند، ولی از آن جا که وی در انتخابات به عنوان عضو پارلمان برگزیده شده بود، موفق به این کار نمی شوند. در این میان، اما کلیه‌ی اعضای «گروه سپر» دستگیر و محاکمه می گردند. جرج پاپاندروی درخواست می کند، که مقام وزارت دفاع را به عهده بگیرد، ولی پادشاه جوان ۲۵ ساله‌ی یونان، کنستانتین دوم، که بعد از مرگ پدر به قدرت رسیده بود، این پیشنهاد رد می کند و می گوید: «شما می خواهید از پسر خود دفاع کنید و به این خاطر قصد اداره‌ی وزارت دفاع را دارید.» جرج پاپاندروی، که فکر می کرد پادشاه یونان استعفا می دهد، پادشاه یونان استعفا می دهد. پادشاه یونان استعفا می دهد. بدون درنگ قبول می کند. هم زمان ارتش، سازمان سیا، نیروهای دست راستی و طرف داران پادشاه در حال خرید تعدادی از اعضای «حزب اتحاد مرکزی» بودند و ملاقات‌هایی با آنها داشتند. سرانجام، تعدادی از اعضای حزب تحت نام انشعابیون از حزب جدا می شوند و به کمک دیگر احزاب دست راستی، دولت جدید را تشکیل می دهند.

اعتصابات کارگران برای بهبود زندگی در نقاط مختلف یونان هم چنان ادامه می یابد. پادشاه یونان در نطق رادیویی به مناسبت فرا رسیدن سال نو ۱۹۶۶، کمونیست‌ها را مسئول همه‌ی خرابی‌های کشور قلمداد می کند. در ماه مارس، هزاران نفر از مردم یونان در تظاهرات و راه پیمایی باشکوهی از ماراتون به آتن، به مناسبت سالگرد مرگ لمبراکیس، شرکت می کنند. جرج پاپاندروی هم خود را برای انتخاباتی که قرار است در بیست و هشتم می سال ۱۹۶۷ صورت بگیرد، آماده می کند. تمامی شواهد دال بر پیروزی وی در انتخابات است. از آن جا که دولت آمریکا، سازمان سیا و مشاورین آمریکایی در یونان و نیروهای دست راستی به خوبی می دانستند که در انتخابات شکست فاحشی خواهند خورد، نقشه‌ی کودتای خونینی را پی ریزی می کنند.

در سحرگاه روز بیست و یکم آوریل ۱۹۶۷، چهار سرهنگ ارتش یک کودتای نظامی را سازمان می دهند. سرهنگ جرج پاپادوپولیس خود را نخست وزیر می خواند و بدین طریق، حکومت را به دست می گیرد. از همان ساعات اولیه‌ی کودتا، حمله‌ای همه جانبه و گسترده به نیروهای چپ، اتحادیه‌های کارگری، و گروه‌های مترقی صورت می گیرد. هزاران هزار کمونیست دستگیر و زندانی شده و یا به جزایر دوردست مانند ماکرونیسوس تبعید می شوند. موسیقی میکس تئودوراکیس (۱۷) هم ممنوع می گردد. دولت کودتا، علت این اقدام را چنین بیان می کند: «این موسیقی باعث تبلیغ و شورش علیه دولت می شود و به نفع کمونیست‌هاست.» چندی بعد، خود تئودوراکیس را هم دستگیر می کنند و بعد از چندین ماه، او را هم راه با خانواده‌اش به دهات زوتونا در ایالت آرکادیا تبعید می نمایند. نخست وزیر نظامی یونان، مانند همه‌ی دیکتاتورهای دیگر، این اقدامات ضد انسانی را نجات یونان از دست کمونیست‌ها قلمداد می کند. اندریاس پاپاندروی به خاطر هم کاری با «گروه کمونیستی سپر» دستگیر و زندانی می شود. دادگاه نظامی قصد کشتن وی را دارد، ولی با پا در میانی دولت آمریکا، وی بعد از هشت ماه از اسارت آزاد می شود و هم راه خانواده از یونان خارج می گردد. دولت کودتا، فضای خفقان خونین را بر کشور برقرار می نماید و تعداد زیادی از مردم بی دفاع را به عنوان کمونیست و یا طرف داری از کمونیسم شکنجه کرده و به جوخه های اعدام می سپارد. در سال ۱۹۷۳، تعدادی از افسران طرف دار سلطنت دست به کودتایی ناموفق می زنند. کلیه‌ی افسران شرکت کننده در این کودتا، دستگیر و مجازات می شوند و متعاقب آن، دولت کودتا به نقش شاه در کشور پایان داده و اعلام جمهوری می کند. دولت کودتا با کمک و هم یاری دولت آمریکا، سازمان سیا، و هیات مشاورین آمریکایی، حضور منحوس خود را تا سال ۱۹۷۴ بر یونان ادامه می دهد؛ به طوری که نه فقط کودتاچیان، بلکه دولت آمریکا هم در بین مردم یونان منفور بود. سرانجام، در دسامبر همین سال افسران نیروهای دریایی، هوایی و ارتش در یک اقدام هماهنگ دولت کودتا را سرنگون کرده و راه را برای انتخابات و حکومت قانون در یونان مهیا می سازند. پاپادوپولیس دستگیر و به جرم خیانت به مرگ محکوم می شود، ولی بعدها مجازات او به زندان ابد تقلیل می یابد. هر چند

حکومت کودتا به زباله دانی تاریخ انداخته می‌شود، اما در این سال‌ها دولت آمریکا، سازمان سیا، فدراسیون کار آمریکا و دیگر نیروهای ارتجاعی توانستند جنبش نیرومند و انقلابی کارگری و مردمی یونان را سرکوب کرده و از بین ببرند و بدین طریق، لطمه‌ای جبران ناپذیر به این جنبش وارد نمایند که تا به امروز هم تأثیرات منفی آن ادامه دارد.

همان طور که در بخش دوم توضیح داده شد، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» در زمان ریاست جمهوری ریگان در سال ۱۹۸۳ در جهت پیش برد سیاست‌های نئولیبرالی آمریکا در نقاط مختلف جهان - به خصوص در کشورهایی که به نحوی در جرگه‌ی دوستان آمریکا نبودند - بنا گذاشته شد. علت پیدایش این نهاد ارتجاعی، به خاطر چهره‌ی منفوری بود که از سازمان سیا به علت

دست داشتن در کودتاهای خونین در نقاط مختلف جهان - از جمله در شیلی، ایران، اندونزی و... - در افکار عمومی بین‌المللی نقش بسته بود. این نهاد که در واقع همان سیاست‌های سازمان سیا را در کشورهای دیگر اجرا می‌کند، از بدو تأسیس خود، پا به پای سازمان سیا، تلاش کرده است سیاست‌های دولت آمریکا را در اقصا نقاط جهان اجرا نماید. یکی از اقدامات اولیه‌ی این نهاد، سرنگون نمودن حکومت ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه

بود. همان طوری که قبلاً ذکر شد، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» هم کاری نزدیکی با چهار تشکل مختلف، که در واقع چهار ستون اصلی جامعه‌ی آمریکا هستند، دارد. «انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان»، که سیاست‌های حزب جمهوری خواهان را نمایندگی می‌کند؛ «انستیتوی دموکراتیک ملی برای امور بین‌المللی»، که متعلق به حزب دموکرات است و سیاست‌های این حزب را دنبال می‌کند؛ «کانون بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری خصوصی»، که متعلق به اتاق بازرگانی آمریکا است و سیاست‌های سرمایه‌های بزرگ برای غارت و چپاول کشورهای جهان سوم را تعقیب می‌نماید؛ و «کانون آمریکایی برای هم بستگی کارگری»، که بخش بین‌المللی فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی است و سیاست‌های این تشکل را در

سطح جهان نمایندگی می‌کند. (برای آشنایی بیش‌تر با سیاست‌های این نهاد به بخش اول و دوم این نوشتار (۱) مراجعه کنید).

بعد از موفقیت در سرنگون نمودن حکومت ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» (ند) حوزه‌ی فعالیت‌های خود را به دیگر نقاط جهان - از جمله اروپا - انتقال داد. یکی از کشورهایی که در اواخر دهه‌ی هشتاد نظر سردم داران این نهاد را به خود جلب نمود، لهستان بود. بی‌شک می‌توان گفت، که این نهاد در واقع نیروی عمده و موتور حرکتی برای سازمان دهی، خط‌دهی، و پرداخت هزینه‌های اتحادیه‌ی مستقل کارگری هم بستگی در لهستان بود. در واقع، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی از بدو



تأسیس «جنبش هم بستگی» در تمامی امور این تشکل به طور مستقیم و غیر مستقیم دخالت داشتند. لی‌ین کیرکلند، رهبر وقت فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، در سال ۱۹۸۱ قصد سفر و ملاقات با رهبر هم بستگی لخ والس را داشت که به خاطر مخالفت دولت وقت لهستان این سفر به تعویق افتاد. علاوه بر «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، کلیه‌ی رهبران دول غربی - از جمله مارگارت تاچر - یک شبه طرف دار پر و پا قرص جنبش کارگری شدند؛ آن هم در حالی که برای مثال مارگارت تاچر خود علیه کارگران انگلیس شمشیر را از رو بسته بود و تمامی دستاوردهای آن‌ها را یکی بعد از دیگری سلب می‌کرد. سرانجام، شش سال بعد از اعتصابات کارگری در لهستان، کارگران این کشور واقعیت خشن و ضد انسانی جامعه‌ی

سرمایه داری را با پوست و گوشت خود لمس کردند. بعد از سرنگونی دولت لهستان و به قدرت رسیدن حکومت محافظه کار و دست راستی، شرکت کشتی رانی گودانکسک برای همیشه تعطیل شد و هزاران کارگر لهستانی متوجه شدند که وعده و وعیدهای سرمایه داری برای زندگی بهتر، حرف‌هایی توخالی و مردم فریب بوده است. ولی برای سردم داران فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی، که وظیفه‌ی حفاظت و نگه داری از سیستم پوسیده‌ی سرمایه داری و نه پاس داشتن از منافع کارگران را بر عهده دارند و به قول رییس فدراسیون کار آمریکا، جرج معینی: «ما به سیستم سرمایه داری معتقد و عضوی در این سیستم اجتماعی هستیم. ما باید از این سیستم که به کارگران کمک نموده و پاداش می‌دهد، سیستمی که سهم مدیران را هم مورد احترام قرار می‌دهد و منافع افرادی که سرمایه گذاری می‌کنند را هم تأمین می‌کند، با کمال دقت حفاظت کنیم» (۱۷)، آن چه در لهستان گذشت، یک موفقیت بود.

در سال ۱۹۸۹، گروهی از نمایندگان آمریکایی - از جمله لی‌ین کیرکلند، رهبر وقت فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی - برای بستن قراردادهای اقتصادی به لهستان سفر کردند، از جمله اقدامات این گروه پیشنهاد پایین آوردن حقوق کارگران برای

«بهرتر نمودن شرایط لهستان جهت جذب سرمایه‌های خارجی و به وجود آوردن شرایط بهتر برای رقابت» بود، که بعدها توسط دولت لهستان مو به مو به اجرا در آمد.

یکی دیگر از کشورهای بلوک شرق، که فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی فعالیت زیادی در آن داشت، روسیه است. در سال ۱۹۹۲، بعد از فروپاشی شوروی، رهبران این تشکل هم راه با بخش بین‌المللی آن، همان «کانون آمریکایی برای هم بستگی کارگری»، برای درهم شکستن و متلاشی نمودن اتحادیه‌های کارگری روسیه دست به کار ایجاد اتحادیه‌های زرد شدند.

آن‌ها یک دفتر مرکزی در مسکو باز کرده و از طریق این مرکز کمک‌های بی‌کران مالی تا کامپیوتر، از ماشین تحریر تا دیگر وسایل مورد احتیاج و مشاورین پر و پا قرص و طرف دار

نظام سرمایه داری برای کمک به اتحادیه های به اصطلاح کارگری دست ساز خود را به روسیه سرازیر نمودند. به قول رهبری فدراسیون کار آمریکا - کنگره ای سازمان های صنعتی، علاوه بر این تشکل، آن ها از «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، «دفتر نمایندگی آمریکا برای توسعه ای بین المللی» و وزارت خارجه ای آمریکا نیز کمک های زیادی در این رابطه گرفتند. به عنوان مثال، دولت آمریکا فقط در یک مورد مبلغ ده میلیون دلار برای ایجاد «اتحادیه های کارگری مستقل» در روسیه کمک نموده است. کیرکلند، رهبر وقت فدراسیون کار آمریکا - کنگره ای سازمان های صنعتی، اولین بار در زمانی که کارگران معدن ذغال سنگ در سال ۱۹۸۹ دست به اعتصاب زده بودند، نقشه ای ایجاد اتحادیه های کارگری مستقل در روسیه، اتحادیه هایی که بتوانند با کمال دقت از نظام سرمایه حفاظت نمایند را ریخت. به همین خاطر، وی با اتحادیه ای معدن چیان روسیه تماس گرفته و آن ها را برای جدا شدن از «کنفدراسیون عمومی اتحادیه های کارگری روسیه» (۱۸) تشویق نمود. متعاقب این تماس، او یکی از رهبران اتحادیه ای معدن چیان روسیه، ویکتور اوتکین، را در سال ۱۹۹۱ به آمریکا دعوت کرد تا در کنگره ای آن ها شرکت نماید. ویکتور اوتکین، رهبر اتحادیه ای معدن چیان روسیه، در نشست کنگره ای فدراسیون کار آمریکا - کنگره ای سازمان های صنعتی می گوید: «ما امیدواریم بتوانیم روزی در برابر کنفدراسیون عمومی اتحادیه های کارگری روسیه، که توسط کمونیست ها اداره می شود ایستاده و... این کنفدراسیون در حال حاضر بسیار قوی است

و امکانات بسیاری دارد، ولی ما امیدواریم به زودی بتوانیم به این مهم دست یابیم...» (۱۹) جیمز بی کر، معاون رهبری فدراسیون کار آمریکا - کنگره ای سازمان های صنعتی، در مورد سیاست های این تشکل در روسیه چنین اظهار نظر می کند: «ما کنفدراسیون عمومی اتحادیه های کارگری روسیه را به عنوان تشکلی مستقل به رسمیت نمی شناسیم... به همین خاطر ما آن ها را در هیچ کدام از نشست های خود دعوت نکرده و نمی کنیم و هیچ گونه نقشه ای برای به رسمیت شناختن آن هم نداریم.» (۱۹) این سخنان در حالی گفته می شود، که این کنفدراسیون نمایندگی حدود ۱۰۰ میلیون کارگر روسیه را بر عهده دارد، ولی برای فدراسیون کار آمریکا - کنگره ای سازمان های صنعتی فقط یک چیز مهم است و آن اتحادیه های «کارگری» هستند، که حافظ نظام سرمایه داری باشند، مانند «فدراسیون ملی کارگران شیلی» در شیلی یا «فدراسیون کار ونزوئلا» در ونزوئلا. (برای آشنایی بیش تر با چگونگی پیدایش و نقش فدراسیون کارگران شیلی و یا فدراسیون کار ونزوئلا به بخش اول این نوشتار رجوع کنید.) آن ها چنین اتحادیه های کارگری را به رسمیت شناخته و در تمامی نشست های خود آن ها را دعوت کرده و تمامی مخارج فعالیت های آن ها را هم تقبل می کنند، ولی علیه تشکل های واقعی کارگران، مانند اتحادیه های کارگری یونان و غیره، که در راه منافع کارگران مبارزه می کنند، دسیسه نموده و می کوشند آن ها را از بین برده و اعضای آن ها را به کمک حکومت های دست نشانده ای آمریکا تار و مار کنند.

هم زمان با اقدامات فوق در مورد اتحادیه های کارگری در روسیه، آلبرت شنکر، رهبر ضد کمونیست اتحادیه ای معلمان آمریکا، برای شناساندن روش زندگی آمریکایی و درس دموکراسی به معلمان روسیه دست به تاسیس کلاس هایی برای معلمان روسی می زند. او با کمک های مالی دولت آمریکا، کلاس های روش زندگی آمریکایی، که برای این حضرات مساوی خود دموکراسی است، را در مسکو شروع می نماید و به علاوه با کمک «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» روزنامه ای به نام «دلو» را چاپ می کند، که فقط یک سال دوام می آورد. فدراسیون کار آمریکا - کنگره ای سازمان های صنعتی حدود سی میلیون دلار از سال ۱۹۹۲ تا سال ۱۹۹۵ برای از هم پاشیدن کنفدراسیون عمومی کارگران روسیه و ایجاد اتحادیه های مستقل در روسیه خرج می نماید و در این راستا، چهار رادیو هم به زبان های مختلف در روسیه راه اندازی می شود. ولی علی رغم پول های کلان و تلاش های بسیار، اتحادیه های دست ساز آن ها قادر به سازمان دهی فقط حدود یک درصد از کارگران روسیه بودند. فعالیت های خراب کارانه ای «سازمان اعطای ملی» و «مرکز هم بستگی» در نقاط دیگر اروپا شرقی و ایجاد «انقلابات» دست راستی و رنگارنگ در یوگسلاوی، گرجستان، اوکراین و غیره، وقایعی است که همگان با آن آشنایی کامل دارند و بایستی جداگانه به آن ها پرداخته شود. در بخش دیگر این نوشتار به فعالیت های این تشکل در آسیا و آفریقا می پردازیم.

ادامه دارد



توضیحات:

۹- AFL-CIO Dark Past

۱۰- EAM

۱۱- Theidosis Karvounarakis, Truman Doctrine and its impact on Greece during ۱۹۴۷-۱۹۴۹

۱۲- Field Marshall Alexander Papgos

۱۳- King Paul

۱۴- Konstantinos Karamanlis

۱۵- Grigory Lambrakis

۱۶- Thessaloniko

۱۷- Useful fools as diplomatic tools, Paul G Buchanan, working paper # ۱۳۶ April ۱۹۹۰

۱۸- General Confederation of Trade Union

۱۹- www.laboureducator.org/darkpast۵.html

۱- www.negah۱.com/negah/negah۱۸/negah۱۰.pdf

۲- National Endowment for Democracy

۳- Kim Scipe, LabourNet Germany

The Free Trade Union Committee or The Free Trade

۴- Union Institute

۵- In defence of "Free people" The Truman Doctrine in Greece ۱۹۴۷-۱۹۴۹

۶- Martin Eve, Anti Communism and American Intervention in Greece

۷- American Mission for Aid to Greece

۸- ERGAS